

## مجاهدین خلق از

### نگاه اپوزیسیون ایران

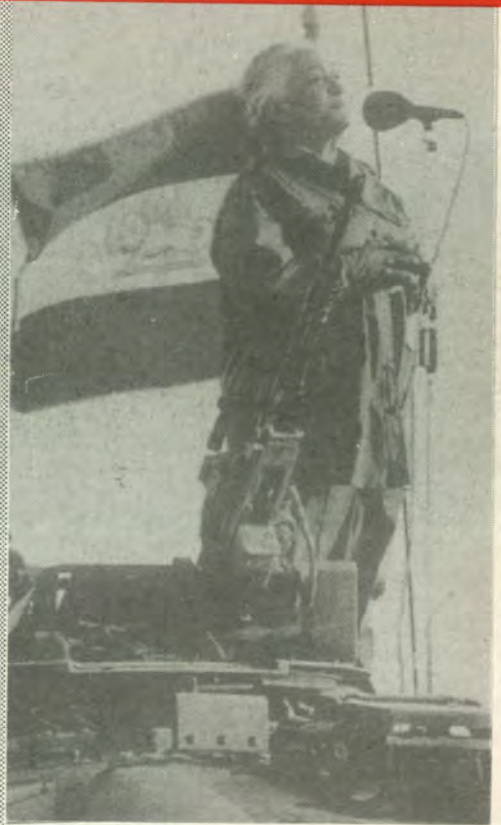
\* ابوالحسن بنی صدر  
کوشش هایی که به نتیجه نرسیدند!

\* علی اصغر حاج سید جوادی  
نگاهی بر اسلام در اندیشه سیاسی  
مجاهدین

\* بیژن حکمت  
در برابر مجاهدین خلق اصل را باید بر  
سیاست گفتگو گذاشت!

\* مهرداد درویش پور  
جنسیت و قدرت در سازمان مجاهدین و  
شورای ملی مقاومت

\* رضا مرزبان  
مجاهدین خلق از «پدر خمینی» تا  
کلینتون!



آواز و تانک  
دو سیمای  
یک سیاست

## در این شماره می خوانید!

- ۳ \* جمهوری اسلامی علیه نویسندگان و هنرمندان
- ۴ \* نظری گذرا بر مشکلاتی که مانع اتحاد و ائتلاف سیاسی گردید
- ۷ \* صفحه اقتصادی
- ۹ \* آیینیه
- ۱۲ \* يك چهارم تولید جهانی در دست ۲۰۰ مؤسسه فراملی
- ۱۴ \* آغاز قروکش يك طوفان
- ۱۶ \* مجاهدین خلق ایران از نگاه اپوزیسیون
- ۱۸ \* در برابر مجاهدین خلق اصل را باید بر سیاست گفتگو گذاشت!
- ۱۹ \* نگاهی بر اسلام در اندیشه سیاسی مجاهدین
- ۲۱ \* مجاهدین خلق از «پدر خمینی» تا کلینتون
- ۲۴ \* جنسیت و قدرت در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت
- ۲۶ \* کوشش هایی که به نتیجه نرسیدند!
- ۲۸ \* بیانیه در باره سازمان مجاهدین خلق

RAHE AZADI

Nº: 37

November 1994

راه آزادی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

بهاء: معادل ۱۲۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك يك ساله:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

برای امریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

کمک های مالی و حق اشتراك خود را به

حساب بانکی زیر واریز نمائید:

MOTTAG

Konto No : 75308337

BLZ : 501 900 00

Frankfurter Volksbank eG

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب

دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه

کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

بهای این شماره معادل ۳ مارک

# جمهوری اسلامی علیه نویسندگان و هنرمندان

قدرت داشتند و یا در زمره ابواب جمعی این حکومت بشمار می رفتند در برابر تازیانه واقعیت ها و تحت فشار افکار عمومی اندکی بخود آمده اند و امروز با کسانی که زمام امور را در دست دارند هم داستان نمی شوند.

فقط با کنار هم گذاشتن همه این واقعیت هاست که می توان تصویر درستی از جامعه ایران بدست داد. تصویری که متأسفانه جای چندانی برای خوشبینی پیرامون امکانات تحولات مثبت و دمکراتیک در آینده نزدیک نمی گذارد. به زبان دیگر کار اجتماعی و سیاسی عظیمی برای از چاله بدر آوردن چرخ کاری سنگین جنبش مردمی لازم است. ما با جامعه سازمان نیافته ای مواجه ایم که افراد نه بصورت بازیگران اجتماعی که بصورت عوامل این نظام عمل می کنند. حرکت های جمعی اخیر در میان روشنفکران و بیان آشکار علنی خواست های دمکراتیک می توانند در شکستن روانشناسی کنونی نقش مهمی ایفا کنند. جامعه ما بیش از هر زمان به کسانی نیاز دارد که با شهامت به میدان آیند و از خواست خود دفاع کنند. واکنش خشم آلود مسئولین حکومتی و تهدید های جنتی در نثار جمعه علیه امضاء کنندگان نامه ۱۳۴ نفره بازتاب نگرانی روزافزون جمهوری اسلامی از پا گرفتن و رشد این حرکت های جمعی است.

دولت جمهوری اسلامی این بار هم بجای درک این ضرورت اساسی، بجای تن دادن به واقعیت ها و بجای توجه به خواست مشروع روشنفکران راه ارباب و مقابله با آنها را در پیش گرفته است. چه کسی نمی داند «حزب الهی» که جنتی و یا روزنامه هایی مانند شمعیبر کیهان و جمهوری اسلامی مانند شمعیبر داموکلس بر فراز سر روشنفکران می آویزند، چیزی جز نیروی فشار حکومت علیه مخالفان و ابزار ارباب و سرکوب آنهاست.

تهدیدی که امروز متوجه روشنفکران ایران امضاء کننده نامه ۱۳۴ نفره است جدی و واقعی است. بر همه ماست که با تمام توان خود به حمایت از کسانی برخیزیم که در این شرایط دشوار با شهامت خواست های مشروع و دمکراتیک خود را طلب می کنند.

مجازات تعیین کند و صد ها هزار بسیجی و سپاهی به خیابان ها بفرستد. واکنش مردم در برابر بسیاری از حوادث، روی آوردن به برخی ورزش ها، برگزاری جمعی مراسم چهارشنبه سوری، استقبال از ویدئو و ماهواره، کشش ویژه بسوی کتاب ها و نشریاتی که بنوعی با ارزش های حاکم در افتند اشکال متنوع مقاومت مدنی و فرهنگی شهروندان جامعه ما را تشکیل می دهند. چیزی که از سوی حکومت «تهاجم فرهنگی» نام گرفته است.

ابوزیسیون ایرانی و نیرو های سیاسی دیگر جامعه با چنین واقعیت هایی چگونه کنار آمده اند؟ نگاهی به موقعتین کنونی نیرو های مخالف در ایران پاسخ این پرسش را بخوبی خود در بردارد. ابوزیسیون ایران در آن بخش که سودای کسب انحصاری قدرت را در سر می پروراند، از ۱۵ سال پیش به اینسو وعده سقوط امروز و فردای حکومت را می دهد و در این خیال به همه راه های ممکن از کودتا تا حمله نظامی و ترور پناه برده است. بخش دمکراتیک ابوزیسیون نیز قربانی پراکندگی، بی برنامه گی خود است. با وجود درک سمت و سوی تحول جامعه قادر به ایجاد یک حرکت اجتماعی وسیع و مردمی نیست. تاکامی های ابوزیسیون روانشناسی پیش گفته نزد مردم در تشدید می کند و نبود حرکت های اجتماعی دامنه دار پنبویه خود ابوزیسیون را بیش از پیش منزوی و در خود فرو می برد. نشانه های بارز شکاف کنونی میان افکار عمومی و ابوزیسیون را می توان در شورش های خود بخودی مردمی در چندین شهر ایران مشاهده کرد.

به این دو پدیده یعنی وضعیت ابوزیسیون و افکار عمومی باید واقعیت دیگر جامعه ما یعنی مجموعه نیرو های حکومتی و نزدیکان آنها را افزود که در ابعاد دیگر از وضعیت کنونی تأثیر پذیرفته اند. از یکسو کسانی که سررشته امور را در دست دارند، نتوانسته اند جوهر حرکت و خواست مردم را درک کنند و یا به نیاز های آنها پاسخ دهند. پاسخ هایی که می توانستند موجودیت حکومت را مورد تهدید قرار دهند. در برابر این تناقض و برغم چند گام کوچک و خجولانه برای اصلاح نظام، جمهوری اسلامی با احساس خطر با شتاب در همان پوسته قدیمی خود فرو رفت. اما این نیز واقعیت دارد که نیرو هایی چند از میان کسانی که در سال های دور تر سهمی در

نشانه های گسترش مقاومت مدنی، بویژه در شکل سازمان یافته آن، در چند سال اخیر بیش از گذشته به چشم می خورند. نامه اخیر ۱۳۴ نویسنده خطاب به مسئولین کشور با هدف «از میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر»، نامه ها و مواضع و سخنرانی های شمار فراوانی شخصیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور، حرکات اعتراضی جمعی در دانشگاه های و مدارس فقط اشکال «مشهود» و اعلام شده این مقاومت پراکنده در میان افکار عمومی جامعه ایران امروز است. مقاومتی که از اعتراض به فقدان دمکراسی در جامعه ما بسیار فراتر می رود و مجموعه ارزش ها و باور ها و سیاست های ضد مدنی یک حکومت مذهبی را به مبارزه می طلبد. ما در ایران با تناقض میان یک حکومت مذهبی و جامعه ای لائیک مواجه ایم.

اهمیت حرکات اعتراضی بویژه در شکل جمعی آن در فضای امروز جامعه ایران مفهوم می یابد. جامعه ای با تحول خودویژه و ناهنجاری های ژرف ناشی از حوادث ۱۵ سال گذشته هیچ که دورنمایی از تغییر در برابر خود نمی یابد. جامعه ای سرخورده که زخم های عمیق و التیام نیافته ناشی از تجربه هولناک و تلخ سالهای نخست انقلاب، خشونت، سرکوب و اختناق را بر پیکر خود دارد و اعتقادش را حتی به آرزو های بریاد رفته اش از دست داده است. جامعه ای که در دریایی از مشکلات اقتصادی، کمبود ها و تنگنا ها در همه عرصه های زندگی غرق است. بدین سان است که جامعه شوربخت و سرگشته ما، با همه بدبختی های خود قادر نیست پرخاشگری، اعتراض و خشم خود را در قالب اجتماعی و جمعی طرح کند و راه گشای تغییرات اجتماعی شود که نیاز آن سال هاست حس می شود.

بر بستر چنین روانشناسی مردم چگونه عمل می کنند؟ شاید به جرأت بتوان گفت مقاومت مدنی و ایستادگی در برابر ارزش ها و فرهنگ حکومتی شکل اصلی اعتراض نهفته و خشم فروخورده مردم را در سال های پیش تشکیل می داده است. این مقاومت های فردی که بتدریج بصورت نوعی رفتار جمعی در جامعه ما درآمده است، حکومت را با شکست اخلاقی و سیاسی بزرگی مواجه کرده است تا جائیکه ناچار است هر روز برای رویارویی با پدیده ای که پایه های قدرت او را بشدت سست کرده اند قانون و

## توضیح:

کمیته همبستگی هامبورگ، متشکل از جمهوری خواهان ملی، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب دموکراتیک مردم ایران، نشست هائی برای بررسی میانی و موانع موجود در راه ایجاد ائتلاف های سیاسی را موضوع بحث این دوره از گردهمایی های خود قرار داده و از نمایندگان احزاب و سازمان های مختلف برای بیان و تشریح نقطه نظر های خود دعوت می کند. در جلسه ۱۵ اکتبر ۱۹۹۴ بایک امیرخسروی و فرهاد فرجاد از حزب دموکراتیک مردم ایران دعوت شده بودند. آنچه در زیر از نظر خوانندگان می گذرد، سخنرانی بابک امیرخسروی است.

هیأت تحریریه

# نظری گذرا بر مشکلاتی که مانع اتحاد و ائتلاف سیاسی گردید.

خواهان، چارچوب ائتلاف گسترده تری جستجو شود که امکان دهد نیرو های آزادی خواه دیگر در آن راه بیابند. آن ایام به ذهن من، جریان هائی نظیر نهضت مقاومت ملی خطور می کرد که ترکیبی بود از هواخواهان مشروطه و جمهوری. اقدام مشترک با چنین نیرو هائی و حتی ائتلاف های موقت و طولانی تر، با اصول فکری و اعتقادات ما در تناقض نبود. زیرا در اساس بر این باور بودیم که شکل نظام آینده بر عهده مجلس مؤسسان منتخب آزاد مردم ایرانشست.

واقعیت غم انگیز این است که پس از صرف و تلف کردن وقت عظیم در راه پیشبرد این سه محور، که امید فراوانی به نتایج آن بسته بودیم، و علی رغم پیشرفت های معین در بعضی زمینه ها، نتایج مطلوب بدست نیامد. متأسفانه در حال حاضر، در تمام زمینه ها، اندر خم یک کوچه ایم.

من به اجمال، چگونگی شکست در هر محور را به نظر تان می رسانم تا شاید درسی برای حال و آینده باشد.

**الف، اتحاد عمل و وحدت چپ های دموکرات.** آغاز کار با شور و هیجان زیادی توأم بود. نمایندگانی از سازمان اکثریت، سازمان فدائیان خلق، حزب دموکراتیک مردم ایران و حدود ده نفر از منفردین که هر کدام از رهبران طراز اول سازمان های سابق چپ بودند، در نشست های متعددی که بیش از یک سال به طول انجامید، شرکت جستند. حزب دموکرات کردستان نیز اظهار علاقه کرد که به عنوان ناظر حضور بیابد و بار ها در جلسات ما و کنفرانس های عمومی ما شرکت نمود.

کار ما در این زمینه موفقیت نسبی داشت. ما موفق به تدوین یک منشور و امضاء و انتشار بیرونی آن شدیم که دستاورد مهمی بود. کنفرانس هائی در شهر های فرانکفورت، پاریس و برلین برای توضیح و تبلیغ آن برگزار گردید. افسوس که این دستاورد ها، به خاطر تنگ نظری ها و رسوبات تفکر گروهی و خود محوریتی، که از آغاز تا پایان، اثرات منفی خود را برجای گذاشت و به صورت اختلاف نظر در هدف اصلی و برنامه عمل درباره نشریه مشترک و مسائل دیگر، متبلور شد و نیز بدین سبب که از سوی منفردین بطور شایسته استقبال نگردید و برخی پیشامد های دیگر، چنانچه شد.

اولین ضربه در جریان شرکت نماینده سوسیالیست های ایران وارد گردید. نماینده آن ها به اولین نشست ما دعوت شده بود. اما حضور او با مخالفت خشن و تند برخی از منفردین روبرو گردید. به بهانه این که سازمان چندی قبل همراه با گروه سلطنت طلب ها در آلمان سمیناری تشکیل داده بود! نماینده این سازمان در برابر حملات آنها، با اعتراض جلسه را ترک گفت و دیگر نیز شرکت ننمود. طبیعی است که چنین ایرادی به سازمان سوسیالیست های ایران، مغایر با اندیشه دموکراتیک و آزادی عمل سازمان ها بود. به ویژه آن که ما هنوز، نه هویتی داشتیم و نه چارچوبی برای خود تعیین کرده بودیم تا معیاری برای اقدامات انضباطی در میان

به نظر می رسد به جای تحلیل تئوریک و طرح مسائل تجریدی درباره موانع و مشکلات ایجاد یک ائتلاف سیاسی و یا اساساً همکاری و کار مشترک، مفید تر آن باشد که من پیش از هر چیز از تجربه خود آغاز کنم. زیرا دانستن آنچه که در این سال ها گذشته است، برای آشنائی با موانع و مشکلات عملی در برابر ائتلاف ها و اتحاد ها، مفید به نظر می رسد. به خصوص اینکه تا به حال گزارش علنی از چگونگی و علل ناکامی های خود در این زمینه، به هم میهنان خود نداده ایم. آنچه قصد گفتن دارم، شاید بزواک یک رنج نامه است. گزارش حقیقت رویداد هاست. قصد من پلمیک یا جریانی یا خرده گیری به کسی نیست.

ماده تاریخ فعالیت های مشخص ما در زمینه اتحاد و ائتلاف، به کنگره دوم حزب دموکراتیک مردم ایران بر می گردد. البته قبل از آن اقداماتی در جهت ایجاد جبهه ای از جمهوری خواهان صورت گرفته بود، که مبتکر آن حزب دموکرات کردستان ایران و رهبر فقید آن رحمان قاسملو بود. این تجربه به سال های ۶۴ و ۶۵ بر می گردد. هنوز ما با عنوان «توده ای های مبارزه فعالیت داشتیم. جلساتی از حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق و سازمان فدائی (گروه حیدر) و ما برگزار می شد. البته تشکیل این جلسات به اعتبار زنده یاد قاسملو میسر بود. هر بار که او به پاریس می آمد، جلساتی و بحث هائی داشتیم و با رفتن قاسملو کار ها تعطیل بود. من به این امید روزشماری می کردم که تصادفی، پای او را دیگر به پاریس بکشاند تا با حضور خود ما را به گرد هم جمع کند. علت این بود که این سازمان ها بدیخته چشم دیدن هم را نداشتند. این فضای دورانی بود که سازمان فدائیان خلق ایران، سازمان اکثریت را در بایکوت داشت. و سازمان فدائی هر دو را! استراتژی سازمان اکثریت هنوز بر محور اصلی حزب توده - اکثریت، به اصطلاح احزاب طراز نوین طبقه کارگر، آن گونه که خود را می نامیدند، دور می زد.

هیچ کدام از این سازمان ها نیز چشم دیدن ما را که نهال شکننده و تازه ای در کشتزار نیرو های سیاسی بودیم، نداشتند. و زوال ما را می خواستند.

در کنگره دوم، به دعوت ما، حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان اکثریت، سازمان فدائیان، جمهوری خواهان ملی و تعدادی از منفردین شرکت کردند. در جنب کنگره، نشستنی از چهار سازمان برگزار شد و خشت اول همکاری های بعدی نهاده شد.

**طرح ما، حرکت به سه محور بود:**

۱ - اتحاد عمل و وحدت نیرو های چپ دموکرات با شرکت سازمان ها و منفردین.

۲ - ایجاد یک ائتلاف سیاسی از نیرو های دموکرات و ملی طرفدار جمهوری. تا جبهه ای را در درون فضائی که در یک انتهای آن شورای ملی مقاومت و در انتهای دیگر سلطنت طلب ها قرار داشتند، به وجود آورد.

۳ - محور سوم این بود که پس از ایجاد ائتلافی از جمهوری

باشد. این حادثه، از این جهت نیز معنی دار بود که نشان می داد جوهر درک ما از آزادی، یکسان نیست.

در جریان بحث، از همان آغاز، اختلاف نظر بر سر یکی دو مسأله اساسی، بین سازمان اکثریت و سایرین بروز کرد. سازمان اکثریت اساساً تکیه را بر همکاری و هماهنگی می گذاشت، ما و سایرین روی وحدت نیرو های چپ و ایجاد تشکل واحد اصرار داشتیم. اختلاف نظر مهم دیگر که باز از همان اوکی ناشی می شد، درباره نشریه مشترک بود. نظر قاطبه شرکت کنندگان این بود که نشریه مشترک هفتگی، در تیراژ سطح بالا با محتوای غنی تر، که پرچم واحد نیرو های چپ آزادی خواه نوآندیش باشد، به جای نشریه های جدا جدا و کم تیراژ و با محتوای ضعیف کنونی منتشر گردد. رفقای اکثریت بیشتر طرفدار یک نشریه ثوریک گاهنامه وار مشترک، با حفظ ارگانهای موجود سازمان ها بودند.

از دو سو کوشش فراوانی صورت گرفت و برای پیشبرد کار تن به گذشت ها دادیم. اما مسلماً این اختلافات اثرات روحی و عملی خود را در شکست نهائی این تجربه بر جای گذاشت. عنوان طرح پیشنهادی، پڑواک این سازش است:

**طرح پیشنهادی برای نزدیکی نظری و عملی نیرو های چپ دموکرات ایران در راستای ایجاد تشکل واحد سیاسی؛ نصف اول این عنوان عریض و طویل، برای ارضای خاطر رفقای اکثریت و نصف دیگر برای سایرین بود! در عمل نه این عملی شد و نه آن.**

درباره نشریه مشترک نیز به کلی گوئی پرداختیم. در مصوبه ۲۶ خرداد ۱۳۷۰ درباره نشریه مشترک به یک اشاره تشریفاتی در جمله زیر بسنده کردیم: «ما تحقق این هدف را [منظور هدف های چند گانه ایست که در بند های دیگر قید شده اند] از طریق فعالیت های مشترک میان نیرو های دموکراتیک چپ در زمینه همکاری های عملی گسترده، تشکیل سمینار ها، بحث های آزاد، تشکیل میز گرد و انتشار نشریه مشترک، امکان پذیر می دانیم». خلاصه هیچ! اینکه نشریه مشترک چه باشد و چه جا و مقامی داشته باشد، مشخص نگردید. در واقع در پایان سلسله فعالیت های مختلف، نذری از آن شد تا نه سیخ بسوزد نه کباب! البته تلاش مختصری هم برای انتشار نشریه نظری صورت گرفت، ولی به علت عدم استقبال عمومی، عقیم ماند.

منفردین که اساساً امید شان و انگیزه مشارکت شان در کار ما به خاطر ایجاد یک جریان چپ واحد بود بتدریج در جریان بحث های طولانی خسته گشته و تکراری مایوس شدند و کنار کشیدند. بعضی از پوست کلفت هایشان که تا پایان ماندند، حاضر به امضای طرح مشترک نبودند. از جمع ده نفری کادر ها در روز های اول، چهار نفر باقی ماندند، از میان آنها، با کمال تأسف زنده یاد نوری دهکردی، که نقش بسیار برجسته ای در پیشبرد کار ها داشت به ضرب گلوله دژخیمان جمهوری اسلامی از پای درآمد. و باز از بد حادثه، سازمان فدائیان خلق ایران نیز در جریان این مذاکرات که بیش از یک سال به طول انجامید، دچار مشکلات درونی روزافزون شد و موجودیت خود را از دست داد، چه بسا اگر روند وحدت صورت می گرفت و یا در چشم انداز بود، سرنوشت دیگری می یافت و یا لا اقل کادر های پرارزش این سازمان به درون تشکیلات واحد جذب می شدند.

تلاش من و خانبابا تهرانی در مسافرت به آمریکا برای جلب نیرو های پراکنده چپ که تعداد شان چشمگیر است و اغلب در انجمن های فرهنگی فعالیت دارند، با استقبال چندانی روبرو نشد. قاطبه آن ها نسبت به بعضی عناصر متشکل جمع ما پیشداوری ذهنی منفی داشتند که بخش عمده آن ناشی از رسوبات ذهنی گذشته بود. اضافه بر آن، با اصراری که ما در بکارگیری اصطلاح چپ داشتیم، موافق نبودند. می گفتند: گفتار ها و پیام تان امید بخش است، اما چرا صفت چپ را بکار می برید؟ می گفتند چپ در جامعه ایران به خاطر آلودگی های حزب توده و حمایت آن حزب و سازمان اکثریت از جمهوری اسلامی بد نام شده است.

عامل مؤثر دیگر در ناکامی ما، عدم استقبال لازم از سوی منفردین بود. ما به خاطر احترام به همفکران منفردی که از آغاز با ما بودند و تصور نادرستی که از حیطة نفوذ و آشنائی های آنان با رهبران جریان های چپ و طیف غیر توده ای داشتیم، انتخاب و تجهیز منفردین را تماماً بر عهده آنها گذاشتیم. منفردین را آنها انتخاب و دعوت کردند. اما در روند کار نتوانستند یا نخواستند نیروی دیگری را چنانچه منفردین کنار رفته بنمایند. استنباط من این است که اساساً توانائی چندانی برای تجهیز منفردین نداشتند. این نکته را نیز خاطر نشان کنم که اساساً کار با منفردین و جلب آن ها برای یک فعالیت جمعی بسیار دشوار است. اغلب آن قدر مشکل بسندند که در عمل تن به کار جمعی نمی دهند و یا به خاطر رسوبات ذهنی ناشی از اختلاف های گروهی یا فردی در گذشته، آماده همکاری با یکدیگر نیستند.

۲- کار در زمینه ایجاد ائتلافی از نیرو های جمهوری خواه

نیز در آغاز به گرمی استقبال شد. اما نتیجه کار ما در این جهت کم بار تر بود. جلسات متعددی در پاریس بین پنج سازمان و حزب: حزب دموکرات کردستان ایران، جمهوری خواهان ملی، سازمان اکثریت، سازمان فدائیان و ما تشکیل شد. منشوری طی ۱۴ ماده تهیه گردید. روی تمام مواد آن جز در ماده مربوط به مسأله ملی به توافق رسیدیم. بیدیهی است موفقیت تا این حد پراهمیت بود. ولی کافی نبود. پس از آنکه پیشرفت کار در محدوده پنج سازمان و حزب به بن بست کشید، تلاش دیگری، اینبار با اضافه کردن تعدادی از شخصیت های منفرد به جمع پنج سازمان، همان بحث بر سر منشور از سر گرفته شد. در این جا نیز متأسفانه با در موضع افرامی روبرو شدیم. در یک سو، برخی از وابستگان چپه ملی سابق قرار داشت که حتی خودمختاری را تجزیه طلبی تلقی می کرد و نسبت به حزب دموکرات کردستان ایران موضع بسیار بدبینانه و خصمانه داشت. در انتهای دیگر، حزب دموکرات کردستان قرار داشت که همچنان از پذیرش فرمولی که ایرانیان را ملت واحدی بشناسد که در درون آن اقوام مختلف بهم پیوند خورده اند، پرهیز داشت. این جدال به دلسردی ها و عاقبت به شکست نهائی آن منجر شد.

در این بازنگری به گذشته می توان گفت، خطای ما که موضع میانی و تا حدی نقش میانجی داشتیم، در این بود که توجه لازم به تنگنا های رهبری حزب دموکرات کردستان ایران ننمودیم. زیرا حزب دموکرات از یک سو تحت فشار دائمی عناصر افرامی درون سازمانی قرار داشت و از سوی دیگر متأثر از تحولات پرچوش و خروشی بود که در سایر مناطق کردنشین در عراق و ترکیه در جریان بود و نمی توانست با همان سهولت ما در میحش ملی موضع بگیرد و فرمول ها و مقوله هائی را که طی دهه ها در فرهنگ او جاافتاده بود، به سادگی کنار بگذارد.

تاکید این نکته نیز ضرورت دارد که در بطن این اختلاف نظر اضافه بر ملاحظات سیاسی و مصلحت اندیشی ها، یک سلسله اختلاف نظر در درک از مفاهیم مختلف در میحش ملی در ایران نهفته است که طی سال ها جاافتاده و فقط خاص حزب دموکرات کردستان نیست. در مفاهیمی نظیر ایران کشوری است کثیرالمله و یا باور به قابل تطبیق بودن اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در مقیاس اقوام متشکله ایران، که منطقیاً پذیرش حق چدائی و تجزیه ایران است، اختلاف نظر و درک، در صفوف سایر احزاب و سازمان های سیاسی چپ نیز قویاً وجود دارد. از آن طرف نیز، نیرو هائی از میان ملیون، خواست خودمختاری را که جزو مطالبات دموکراتیک است و فی نفسه، ناقض تمامیت ارضی ایران نمی باشد، به مفهوم تجزیه طلبی گرفته و با آن مخالف اند. و گاه منکر هویت های قومی و بی توجه به نقش زبان های مادری هستند.

بیدیهی است، تا درک هم سوتی در این مفاهیم بدست نیاید و سوء تفاهات از میان نرود، نمی توان به یک ائتلاف سیاسی پایدار دست یافت. به این معضل، باید مشکل اختلاف نظر درباره مشی سیاسی و راه مبارزه با جمهوری اسلامی برای تأمین آزادی و دموکراسی را افزود.

ما در زمینه ائتلاف های سیاسی گسترده تر دست به آزمایش دیگری زدیم، که آن نیز بی نتیجه ماند. چند سال پیش نشست با شرکت زنده یاد دکتر بختیار، آقایان حسن نذیه و تیمسار احمد مدنی و من برگزار شد تا شاید بتوانیم پایه های یک ائتلاف گسترده را بریزیم. اما با تورو ناجوانمردانه بختیار این اقدام در نطفه خفه گردید. مرگ دکتر بختیار خلائی برجای گذاشت که تا مدتی یاس و افسردگی را بر ما مستولی ساخت. برای جبران آن، پس از بررسی و زمینه سازی های لازم دعوت دیگری کردم که این بار شخصیت های بیشتری در آن شرکت جستند. بدبختانه این ابتکار نیز بخاطر مقام پرستی بعضی از آقایان که هنوز کاری آغاز نشده داعیه رهبر شدن داشتند، اساس یک کار جمعی در هم ریخت.

باید با این حقیقت تلخ آشنا شد که در میان شخصیت های سیاسی و سروران و سرآمدان ما، این منم گفتن ها و خود محوربینی ها بسیار قوی و به طرز کشنده ای، بازدارنده است. فرهنگ کار جمعی در میان ایرانیان شاید بخاطر نبود دموکراسی و ضعف جامعه مدنی، بی تاب و توان است.

ضربه دیگر در زمینه کار های جمعی که می توانست سرمنشأ حرکت مهمی باشد، انتشار یک نشریه با تیراژ بالا و هفتگی از ادیبخواهان ایران بود، که می بایست برپایه یک هیات امناء و هیئت تحریریه منتخب آن، در چارچوب یک منشور عام منتشر شود. منشور تهیه شد و درباره ترکیب هیات امناء و هیات تحریریه تلاش هائی صورت گرفت. اما برای تحقق آن نیاز به سرمایه اولیه و بودجه حداقلی بود، که بدبختانه موفق به تأمین آن نشدیم و از روی استیصال، دیگر پی نگرفتیم. تجربه این ده سال اخیر در مهاجرت نشان می دهد

که از مشکلات جدی در راه ایجاد يك اپوزیسیون دموکرات پویا، نبود امکانات مالی است. ما از نظر کادر حرفه ای سیاسی یا سابقه، کمبود چندانی نداریم. اما مثلاً چگونه می توانیم نشریه هفتگی آپرومند با تیراژ بالا و منظم، بدون حد اقل امکانات مالی و فنی به راه انداخته؟

هم اکنون نوبت يك مرکزیتی از جمعی از آزادی خواهان ایران، که به نحوی نقش چانشین دموکراتیک را ایفا کند، شدیداً احساس می شود. این فضا خالی است. میدان دار اپوزیسیون، مجاهدین خلق اند که عمیقاً يك جریان ضد دموکراتیک و برای آینده دموکراسی در ایران بسیار خطرناک. اما به یمن امکانات مالی و فنی بی حد و حصر، تمام محنته را اشغال کرده اند و سر و صدای زیادی به راه انداخته اند.

واقعیت این است که با دست خالی و نیمه پر، کار مؤثری از پیش نمی رود. به تلخی دریافته ام تا ما نتوانیم امکانات مالی لازم فراهم سازیم، هیچ طرح و نقشه مؤثری از پیش نخواهد رفت.

از آنچه به اجمال گذشت، می توان دریافت که در ناکامی های ما در زمینه های مختلف، عواملی چون تنگ نظری ها و خود محوری بینی سازمانی، جاه طلبی، و وسوسه رهبر شدن، به ویژه در میان برخی شخصیت ها و اختلاف نظر بر سر برخی مفاهیم تئوریک و نیز بر سر مشی سیاسی در قبال جمهوری اسلامی و چگونگی راه مبارزه برای دستیابی به آزادی و دموکراسی در ایران و بالاخره ولی نه آخر از همه، فقدان امکانات مالی و فنی ضروری برای سازمان دهی يك کارزار جدی و مؤثر مبارزاتی، تعیین کننده بوده است!

#### دوستان محترم! خانم ها و آقایان!

درست است که من در ریشه یابی ناکامی ها و دربرشمردن مواضع و تنگناها اغلب روی نکاتی انگشت گذاشتم که بیشتر بار فرهنگی دارند که از میان برداشتن آن ها نیازمند کار سخت و طولانی است. اما این به معنای آن نیست که نمی توان کاری از پیش برد. طبیعی است چون موضوع بحث من بررسی شورای ها بود، تصویر ناشی از آن تیره و تار از آب درآمد. اما چنین نیست که همه این تلاش های گذشته بی ثمر باقی مانده اند. هم اکنون در کوشش برای تجدید حیات فعالیت های مشترک، کار ها تقریباً از جایی شروع می شود که متوقف مانده بود. کارپایه جدید هم کم و بیش همان اسنادی است که قبلاً روی آن ها کار شده بود. مهم تر آنکه، همین گفتگو های گذشته و همکاری های متعدد، نوعی هم زبانی، تفاهم و اعتماد متقابل نسبی به وجود آورده است که بسیار ارزشمندند. همین کمیته همبستگی، که برگزار کننده این گرد همائی است، از ثمرات آنست. هم اکنون نمایندگان سه سازمان در تلاش اند چنین کمیته ای را در سطح مرکزی به وجود آورند.

اضافه بر آن، ناکامی ها و بررسی علل آن و تعمق در نقاط ضعف کار ما در گشته، دستاورد های مهم فکری و تئوریک داشته است که می باید در هر حرکت اساسی جدید مد نظر قرار داد. از میان آنها، دو استنتاج اساسی را با شما درمیان می گذارم:

بدواً درک ما از مقوله چپ، این مطلب به ویژه حالا که تبیین هویت چپ در دستور روز قرار دارد، حائز اهمیت است. در قاموس ما، چپ به سازمان هائی اطلاق می شود که گذشته مارکسیستی - لنینیستی داشته اند. یعنی احزاب و سازمان هائی که خود را حزب طبقه کارگر، حزب ایدئولوژی طبقه کارگر می دانستند. به همین جهت، وقتی در پی وحدت چپ بودیم فقط به سراغ آن ها رفتیم. قالب فکری ما جز این نمی دید. حتی در مورد منفردین نیز به دنبال کسانی بودیم که سابقاً لنینیست یا مائوئیست بودند. بخش مهمی از مشکلات ما و اختلاف نظر های ما بر سر مفاهیم، ناشی از رسوبات ذهنی گذشته ما چپ های سنتی بود که با خود حمل می کردیم و هنوز هم تا اندازه ای به دوش می کشیم. حتی منازعات و یگو مگو های سنتی گذشته و رقابت ها به نوعی در بحث های ما اثر می گذاشت.

مسئله این است: که اگر ما با لنینیسم مرزبندی کرده ایم اگر دیکتاتوری پرولتاریا را کنار گذاشته ایم و مآلاً نمی دانیم سوسیالیسم علمی چیست و نمی توانیم دیگر درست و حسابی تعریف اش کنیم و نمی دانیم چگونه می توان به آن دست یافت: اگر سلب مالکیت از سرمایه داری و برقراری اقتصاد صد در صد دولتی و تمرکز بوروکراتیک قوا در دست يك حزب، یا گروهی از تخیگان مد نظر ما نیست. اگر استقرار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در مفهوم عام آن، آرمان کنونی ماست، پس دیگر چرا در تشخیص طیف چپ، هنوز بدنبال مارکسیست - لنینیست های دیروزی هستیم؟

آیا وقت آن فرا نرسیده است که درک فراگیری از چپ را چانشین درک جاافتاده سنتی بکنیم، تا بتوانیم همراه با همه

نیرو های دموکرات و ملی که به آزادی، دموکراسی و تحقق عدالت اجتماعی پایبندند، بر اساس يك منشور، اتحاد آرگانیک برقرار سازیم و شالوده يك حزب مردمی فراگیر، برپایه آزادی و عدالت اجتماعی را بریزیم؟ در پنجاه سال گذشته، جنبش چپ در مبین ما، لاقلاً با دو تجربه موفق در این زمینه، روبرو بوده است. چرا این تجربیات را در انطباق با شرایط روز پایه و اساس کار خود قرار نمی دهیم و چپ ایران را از این حالت خمودگی و مرگ تدریجی نجات نمی دهیم؟

تجربه دیگر در رابطه با ائتلاف های سیاسی گسترده تر. خطای اساسی دیگر ما، که از آن باید درس گرفت و در فعالیت های جمعی و ائتلافی مد نظر قرار داد، این است که ما بدواً سازمان ها و احزاب را کنار هم گذاشتیم و سپس به تدوین منشور ائتلافی می پرداختیم. و چون در میان ما، بر سر مفاهیم پایه ای و اصول، به ویژه مشی سیاسی اختلاف های جدی وجود داشت، کار به بن بست می کشید. در باره شخصیت ها نیز روش ما چنین بود. ما دنبال نامداران بودیم و هستیم. توجه چندانی به سیستم فکری و مشی سیاسی - اعتقادی آن ها نداریم. لذا در اغلب موارد ترکیب ما جمع ضدین می شود تا طیف فکری نسبتاً هم سو، که برای کار سیاسی جدی، از واجبات است.

دیدیهی است منظور این نیست که در همه مسائل، حتی در مسائل اساسی، یگانگی فکر و هنجار برقرار باشد. چنین انتظاری نافع رسالت يك جبهه ائتلافی است. توجه من به آن رشته از مسائل اساسی است که در مبارزه کنونی ما برای دستیابی به آزادی و دموکراسی حائز اهمیت اند. از آن جمله، مشی مبارزاتی ما در قبال جمهوری اسلامی است. چگونه می توان با نیروی سیاسی که مشی آن سرنگونی جمهوری اسلامی است که شیوه ها و ابزار خود را دارد و مثلاً به روال سازمان مجاهدین خلق، ارتش آزادی بخش دارد، با جریان هائی نظیر ما که مشی مبارزاتی خود را بر پایه سیاسی و مسالمت آمیز قرار داده است، جبهه ائتلافی پایداری به وجود آورد. این کار شدنی نیست. برای کار نسبتاً بلند مدت و اساسی، آنجا که سخن از يك چانشین دموکراتیک برای رژیم جمهوری اسلامی می رود، باید در فکر اساسی دیگری بود.

به اعتقاد من برای آینده، باید يك جمع نسبتاً محدود از مردان و زنانی که از نظر فکری و مشی سیاسی هم سو، دارای تفکر اعتدالی و نه افراطی، هوادار مبارزه سیاسی و مسالمت آمیز، نه قهر و خشونت و آشوب، واقعا معتقد به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر اند، اصول بنیادی یا منشور يك ائتلاف گسترده را طرح ریزی کنند. سپس برای گسترش ترکیب آن با سازمان ها و شخصیت هائی که منش و یا برنامه کار آن ها در چارچوب منشور یا اصول بنیادی می گنجد، به گفتگو بنشینند و طرح نهائی را با مشارکت عمومی برای انتشار بیرونی و شروع عمل تدوین نمایند.

این کار نیاز به زمان و تلاش فراوانی دارد. اپوزیسیون دموکراتیک باید با بردباری در تدارک و برپائی يك چانشین واقعی دموکراتیک بدون فوت وقت، دست به کار شود.

دیدیهی است که برای کار های فوری و بلافاصله نباید به انتظار آن روز نشست، به ویژه آنکه مسلم نیست که بتوان به آن دست یافت. به همین مناسبت و بخاطر پاسخ به این نیاز است که هم اکنون، چه در سطح رهبری سه سازمان: جمهوری خواهان ملی و سازمان اکثریت و حزب دموکراتیک مردم ایران و چه در چارچوب پنج حزب و سازمان، با مشارکت حزب دموکرات کردستان ایران و نهضت مقاومت ملی، اقداماتی با این تیت صورت می گیرد که به نیاز های میرم جنبش پاسخ دهد. امیدوارم که به نتایج مثبتی بینجامد.

### کمک های مالی رسیده

رضا	از هلند	۱۰۰ گیلان
معصوم	از هلند	۱۰۰ گیلان
مهتاب	از کلن	۱۰۰ مارک

## صفحه اقتصادی

توضیح:

وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی با معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیأت تحریریه تصمیم گرفت صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد،

آنچه در زیر می خوانید، پیاده شده سلسله گفتار های هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت ایشان صورت گرفته و قدمی در راه تأمین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادی در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند، از طرح آن مضایقه نکنند.

هیئت تحریریه

## سقوط پول ایران با اقدامات تضییقی حل نمی شود

رسم بر این است که هر بار، در پی نوسانات در نرخ برابری پول ملی ایران، بر این یا آن عامل خاص تکیه میکنیم تا لا اقل برای این پدیده پیچیده، که در زندگی روزمره مردم تاثیر های فراوان برجای میگذارد، توجیهی بتراشیم. این بار هم دلائل موضوعی، در تشریح علل صعود مقاومت ناپذیر دلار در برابر ریال، کم نیست:

دلیل اول، اعلام سیاست های تازه جمهوری اسلامی درباره غیرقانونی بودن معاملات ارزی خارج از شبکه بانکی و صرافی های مجاز است، که به دستگیری جمعی از دلان عمده ارز و خرده دلان چهار راه استانبول منجر شد. تجربه نشان میدهد که این گونه سیاست های سرکوبگرانه معمولاً به نتایج معکوس میرسد، زیرا میلیون ها دلار ارز را از چرخه مستقیم داد و ستد بازار خارج میکند، به ویژه آن که بانک مرکزی توان آن را ندارد که نیاز متقاضیان ارز را از راه شبکه بانکی و یا صرافی های مجاز تأمین کند.

دلیل دوم، به نظر ناظران اقتصادی، مقررات تازه ای است که دولت ایران در زمینه انتقال ارز صادراتی وضع کرده است. با اجرای مقررات تازه واردات کالا در مقابل صادرات، صادر کنندگان مجاز به واگذاری یا انتقال ارز به دیگران نیستند.

و سرانجام دلیل سوم، که جنبه روانی دارد. برخی از ناظران می گویند که جابجایی اخیر در دستگاه رهبری بانک مرکزی، یعنی رفتن محمد حسین عادل و آمدن محسن نوربخش، به ایجاد جو اطمینان در محافل اقتصادی کمکی نکرده است. اخیراً محافل مذکور نمیدانند که این جابجایی به چه منظوری انجام گرفته، به ویژه آن که هر دو شخصیت ظاهراً به یک جناح سیاسی وابسته اند و از لحاظ خط مشی اقتصادی، تفاوتی بینشان نیست.

علاوه بر عواملی که برشمردیم، وضعیت بازار نفت را هم از یاد نبریم که البته نسبت به چند ماه پیش کمی بهبود یافته، ولی هنوز چنگی به دل نمیزند و ظاهراً آنچنان نیست که بتواند در درآمد های ارزی کشور تغییر چشمگیری به وجود آورد، به ویژه آنکه از این پس سالانه حدود چهار میلیارد دلار از این درآمد به بازپرداخت اصل و فرع بدهی های خارجی اختصاص خواهد یافت.

همه این عوامل، به سهم خود، در تکان های اخیر بازار ایران مؤثرند، ولی عاملی که جنبه ساختاری دارد و در سقوط ریال نقش اصلی را ایفا میکند، بدون تردید، تورم است. تا وقتی تورم در ایران بیداد میکند، این سقوط همچنان ادامه خواهد یافت. تداوم

و تشدید فشار های تورمی در ایران ناشی از رکود دستگاههای تولید از یکطرف، و افزایش سریع حجم نقدینگی از طرف دیگر است. در این زمینه تنها به یک رقم اشاره میکنیم و میگذریم: حجم نقدینگی در جمهوری اسلامی از ۶۴۲۰ میلیارد ریال در ۱۳۶۱ به بیش از ۴۷۰۰۰ میلیارد ریال در ۱۳۷۲ رسیده، یعنی تقریباً هفت برابر شده است. این افزایش نقدینگی، که با توان تولیدی کشور و قابلیت عرضه کالا ها و خدمات هیچ تناسبی ندارد، تورم را ماه به ماه دامن میزند و مردم را به روی آوردن به ارز های خارجی، برای مقابله با کاهش قدرت ریال تشویق میکند. طی شش ماه اخیر، تورم در ایران با آهنگ بیسابقه ای افزایش یافته و به نوشته مطبوعات تهران، قیمت آزاد قند، شکر، برنج، پنیر، روغن و کره بیش از صد در صد افزایش یافته است. با این حساب نرخ تورم سالانه در سال ۱۳۷۲ باید در خوشبینانه ترین حالت پیرامون ۴۰ در صد نوسان کند. کارشناسان اقتصادی در ایران بر این اعتقادند که هرگاه نرخ تورم به ۲ تا ۵ در صد در سال برسد، تقاضا برای ارز تا اندازه زیادی کاهش خواهد یافت. دستیابی به این هدف مستلزم انجام یک سلسله اصلاحات گسترده اقتصادی است، به ویژه در سطح نهاد هایی که تدارک و اجرای استراتژی های مالی و پولی ایران را در اختیار دارند.

## چشم انداز جهانی بهاء نفت

بازار جهانی انرژی دوباره به تب و تاب افتاده و هشت روزی است که بهای هر بشکه نفت خام برنت دریای شمال بین ۱۹ تا ۲۰ دلار نوسان میکند، چیزی که از پانزده ماه پیش به این طرف اتفاق نیفتاده بود. به نظر میرسد کشور های عضو «اوپک» که طی ماههای اخیر از زوال بهای نفت متحمل زیان های هنگفت شده بودند، با امید چشم به تحول دوخته اند، ولی در عین حال جانب احتیاط را نگاه میدارند، زیرا میخواهند بدانند این افزایش از علل زودگذر منشأ گرفته است، یا آن که ریشه های عمیق تری دارد.

علت زود گذر تب و تاب اخیر بازار، از چندین پیش، اوضاع این کشور عضو اوپک، که روزی ۲ میلیون بشکه نفت تولید میکند، سخت دچار آشفتگی شده و سندیکاهای نیرومند صنعت نفت، در رویارویی خود با دولت نظامی، خطر قطع کامل تولید و صدور این

کالا را پیش آورده اند. بازار نفت طبعاً به این ماجرا واکنش نشان داده که حاصل آن افزایش قیمت‌ها است. بعضی از کارشناسان مسائل نفتی بین المللی، در تسریع علل بالا رفتن قیمت ها، حوادث تجریدی را کافی نمی‌دانند و معتقدند که دو پدیده دراز مدت اقتصادی به سود کشور های تولید کننده نفت وارد عمل شده اند.

پدیده اول مربوط می‌شود به دورنمای رشد اقتصادی در اروپا و ژاپن. بسیاری از سازمان های متخصص در امر پیش بینی اقتصادی می‌گویند که جامعه اقتصادی اروپا و نیز ژاپن، پس از یک دوره رکود، به سوی رونق پیش می‌روند و این امر طبعاً تقاضای نفت را بالا می‌برد. آژانس بین المللی انرژی میگوید که مصرف جهانی نفت در سال جاری ۸۰۰ هزار و در سال ۱۹۹۵ یک میلیون بشکه افزایش می‌یابد و اگر کشور های عضو اوپک بتوانند انضباط را رعایت کنند، قیمت ها بالا خواهد رفت.

پدیده دوم در ارتباط با سیکل ها یا دوره های اقتصادی است. همه مواد اولیه، طی ۱۲ سال گذشته، از رکود بازار آسیب دیدند و کشور های نفتی در حال توسعه از این لحاظ زیان های هنگفتی متحمل شدند. نفت نیز از این زوال برکنار نماند و همان طور که میدانیم، بهای آن از سال ۱۹۸۶ در سرانحسب افتاد. از قرار معلوم، قیمت مواد اولیه رو به بهبود می‌رود و این بهبود، به نظر برخی از کارشناسان، بر وضعیت نفت هم تاثیر مثبت خواهد داشت.

در ورای این پیش بینی ها، افزایش کثرتی بهای نفت را باید با احتیاط تلقی کرد. شبه عراق همچنان بر بازار نفت سنگینی و اگر سازمان ملل منحنی مجازات های اقتصادی را که بر این کشور تحمیل کرده لغو کند، حدود دو میلیون بشکه نفت اضافی راهی بازار ها خواهد شد. البته مجازات ها هنوز به جای خود باقی است و با توجه به موقعیت فعلی رژیم بغداد ظاهراً همچنان ادامه خواهد یافت، ولی از طرف دیگر رفت و آمد هیئت های اقتصادی عربی به بغداد افزایش یافته و به نظر می‌رسد که برخی از پایتخت های اروپایی در انتظار لغو مجازات های بین المللی علیه عراق لحظه شماری میکنند.

از طرف دیگر، اختلاف های درونی سازمان اوپک را نیز نباید از نظر دور داشت. عربستان سعودی، که همراه با کویت، قطر و امارات عربی متحده، ۴۵ درصد ذخایر شناخته شده نفت جهان را کنترل میکنند، وزنه بسیار مهم اوپک به شمار می‌رود و اهم تعیین قیمت را در اختیار دارد. به عبارت دیگر کشور های مذکور می‌توانند به دلایل سیاسی، از افزایش بهای نفت جلوگیری کنند. می‌بینیم که با توجه به همه این عوامل، پیش بینی تحولات آینده بازار نفت چندان آسان نیست.

## چشم انداز صادرات غیرنفتی

سال ها است که گسترش صادرات غیرنفتی در صدر اولویت های اقتصادی ایران قرار گرفته و اکثریت قریب به اتفاق کارشناسان و بسیاری از جریان های منکس کننده افکار عمومی این کشور، آن را یک هدف استراتژیک تلقی میکنند. برای کشوری که ۸۵ درصد درآمد های ارزی اش از محل نفت تأمین می‌شود، تاکید بر صادرات غیرنفتی نشانه آگاهی ضعف های ساختاری بازرگانی خارجی است، ضعف هایی که با توجه به دورنمای تولید و مصرف نفت در ایران، سال به سال بر شدت آنها افزوده خواهد شد. از بعد از انقلاب تا امروز، جمهوری اسلامی به رغم دستیابی بر حدود ۲۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی، نتوانست به هدف های اقتصادی که در قانون اساسی برای خویش تعیین کرده بود، تحقق بخشد. هم اکنون، در بافتار یک بحران اقتصادی بیسابقه، که رکود تولید و تورم لجام گسیخته از نشانه های عمده آن به شمار می‌رود، ضعف های بازرگانی خارجی ایران، و تکیه اصلی آن بر درآمد های نفتی بیش از پیش آشکار می‌شود، به ویژه آن که بخشی از این درآمد از این پس باید به پرداخت اصل و فرع یک بدهی خارجی ۲۰ میلیارد دلاری اختصاص یابد.

تردیدی نیست که در طرح و اجرای استراتژی رشد صادرات غیرنفتی، تجربه برنامه اول پنجساله جمهوری اسلامی، که در فاصله سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ به اجرا گذاشته شد و عملاً سال ۷۲ را نیز در برگرفت، از اهمیت ویژه برخوردار است. بر اساس این برنامه، قرار بود طی پنجسال مورد نظر، ایران جمعاً ۱۸ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی داشته باشد. از این مقدار، بر اساس همان برنامه، می‌بایست ۹ میلیارد دلار از محل صدور کالا های صنعتی تأمین بشود. این هدف تأمین نشد و بر اساس آمار رسمی انتشار یافته از سوی منابع رسمی جمهوری اسلامی، میزان تحقق هدف های صادرات غیرنفتی در پنجسال اجرای برنامه، از ۶۸ تا ۷۲، به ترتیب ۶۰، در صد، ۵۵، در صد، ۸۴، در صد، ۶۹، در صد و ۶۱ در صد بوده است. بخش عمده این صادرات از کالا های سنتی به ویژه فرش و پسته تشکیل می‌شود و در عوض، کالا های صنعتی نقش بسیار ناچیزی ایفا میکنند.

شکست برنامه اول در عرصه صادرات غیرنفتی بنا به آمارهای ذکر کردیم، خلاصه نمی‌شود. بر اساس گزارش های پراکنده ای اخیراً از سوی منابع جمهوری اسلامی انتشار یافته، اصولاً صادرات غیرنفتی، حتی در سطح ناچیز خود، از هدف اصلی فاصله گرفته و به وسیله ای برای انتقال ارز به خارج از کشور تبدیل شده است. روشن تر بگوئیم: قرار بر این بود که ایران بتواند از طریق صدور کالا هایی به جز نفت، برای خود درآمد ارزی تأمین کند. ولی در عمل مقداری کالا از ایران راهی بازار های جهانی می‌شود، بدون آن که ارز حاصل از فروش آنها به سیستم بانکی کشور بازگردد. روزنامه «رسالت» در شماره ۱۲ مهر ماه خود فاش می‌کند که از یک میلیارد و ششصد میلیون دلار صادرات غیرنفتی پنج ماهه اول سپرده گذاری شده است. به عبارت دیگر صادرات غیرنفتی به جای افزودن بر ذخایر ارزی ایران، به وسیله ای برای قرار سرمایه تبدیل می‌شود و بدین سبب، حتی تنگنا های اقتصادی کشور را شدت می‌بخشد. در واقع «استراتژی» صادرات - کلید توسعه با کل ساختار های اقتصادی - سیاسی ایران پیوند دارد. برای پیشبرد این استراتژی تنها نمیتوان به ابتکار های انتزاعی، در این یا آن عرصه اقتصادی بسنده کرد. خروج از اقتصاد نفتی مستلزم آن است که کل دستگاه های صنعتی، بازرگانی، آموزشی و دیپلماتیک ایران در خدمت نفوذ به بازار های منطقه ای و جهانی قرار بگیرند و مهم تر از آن، چنان فضای امنی به وجود آید که صادر کنندگان حاضر بشوند دریافتی های ارزی خود را به کشور بازگردانند.

## بازار آسیای مرکزی و قفقاز و رقابت ترکیه و ایران

دیپلماسی ترکیه، با گسترش نفوذ خود در جمهوری های نوبنیاد آسیای مرکزی و قفقاز، تلاش میکند در این سرزمین ها نقش یک قدرت بزرگ اقتصادی منطقه ای را برعهده بگیرد. سران شش کشور ترک زبان (ترکیه، قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان و آذربایجان)، در اعلامیه ای که چهارشنبه گذشته در پایان دومین گردهمایی شان در استانبول منتشر کردند، خواستار تحکیم همکاری های خود در زمینه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شدند. این اعلامیه تنها به احیاء «راه ابریشم» و بزرگداشت تاریخ مشترک ملت های ترک اکتفا نمی‌کند، بلکه بر عبور شاه لوله های آبی نفت و گاز از خاک ترکیه تاکید می‌ورزد و به این ترتیب این کشور را یک پل اجباری بین آسیای مرکزی و قفقاز از یکسو، و اروپا از سوی دیگر، قلمداد میکند.

به نظر می‌رسد که برقراری چنین گردهمایی هایی، از پشتیبانی فعالانه محافل مالی و اقتصادی ترکیه برخوردار است. منابع آنکارا می‌گویند که تا امروز سه هزار واحد تولیدی این کشور در جمهوری های نوبنیاد ترک زبان مستقر شده و حجم سرمایه گذاری های آنها به ۲/۷ میلیارد دلار می‌رسد. از سال ۱۹۹۲ تا کنون، یعنی از بعد از تشکیل نخستین گردهمایی سران این جمهوری ها در آنکارا، حجم بازرگانی ترکیه با آنها از ۲۷۶ میلیون به ۶۴۰ میلیون دلار رسیده و اکزیم بانک ترکیه (بانک صادرات و واردات ترکیه)، ۱/۲ میلیارد دلار اعتبار در اختیار آنها قرار داده است. همکاری سیاست آنکارا و جمهوری های «ترک زبان» آسیای مرکزی و قفقاز زمینه های مختلفی چون استخراج نفت، استخراج طلا، ایجاد خطوط انتقال انرژی و تأسیس کارخانه های مواد مصرفی را دربرمیگیرد.

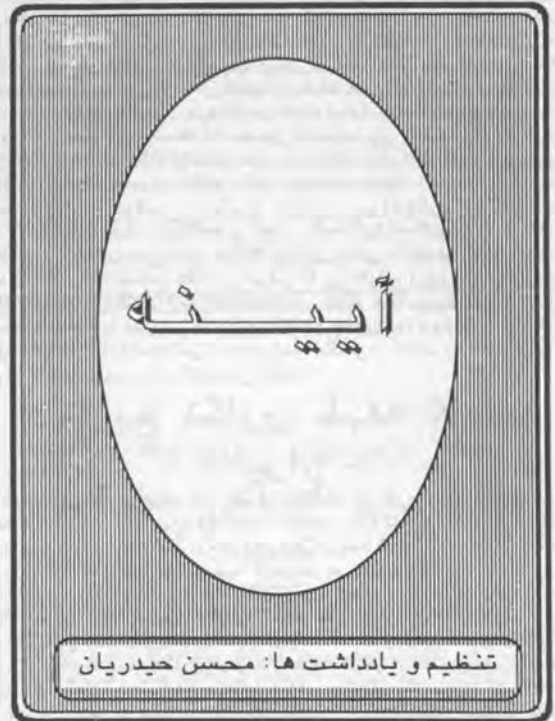
چنین پیداست که ترکیه، با استفاده از ضعف اقتصادی و دیپلماتیک ایران، تلاش میکند به قدرت بزرگ آسیای مرکزی و قفقاز بدل شود. ولی کشور آنتارک برای دستیابی به این هدف راه بسیار درازی درپیش دارد. نباید فراموش کرد که ترکیه، به رغم دستاورد های پانزده سال اخیر، هنوز در موقعیت اقتصادی بسیار شکننده ای قرار دارد. شصت میلیارد دلار بدهی خارجی، سقوط پی در پی پول ملی، افت تولید و گسترش فقر در برخی از مناطق این کشور، بویژه جنوب شرقی آناتولی، نشان میدهد که آنکارا نمی‌تواند در رابطه با جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز دست دلپازی زیادی از خود نشان دهد.

به علاوه رهبران آنکارا اغلب از یاد می‌برند که کشور شان هیچ مرز مشترکی با آسیای مرکزی ندارد و طول مرز هایش با نخجوان نیز از ده کیلومتر بیشتر نیست.

از طرف دیگر ترکیه نمی‌تواند نقش رابط میان قدرت های اقتصادی غرب، و جمهوری های نوبنیاد ترک زبان را تا ابد به خود اختصاص دهد. این جمهوری ها، برای گسترش روابط خود با آمریکا و اروپا، همیشه نیاز به «قیم» ندارند.

ایران، به رغم موقعیت جغرافیایی ممتاز خود، و به ویژه مرز





## مقاله نامه ۱۳۴ نویسنده داخل کشور

۱۳۴ نویسنده داخل کشور با امضاء نامه مشترکی به محدودیت‌های گوناگون علیه آزادی بیان اعتراض کردند. در این بیانیه از جمله تأکید شده است که جز خود آفریننده اثر هیچکس دیگری مسئول اثری که او آفریده است، نیست و در این رهگذر اگر تخلفی روی دهد، رسیدگی به امر در اختیار مراجع قانونی است و با انتساب «فرستی» نویسندگان به این یا آن گروه سیاسی یا عقیدتی نمی توان حق آزادی بیان را از کسی سلب کرد.

این نویسندگان سانسور اندیشه و بیان را محرومیت از «حق طبیعی» شمرده اند و خواستار آن شده اند که آثارشان آزادانه و بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد و حقوق سنفی شان به رسمیت شناخته شود. این نامه در هیچ یک از روزنامه های چاپ ایران امکان انتشار نیافت. در پی انتشار خبر این نامه مشترک روزنامه جمهوری اسلامی مصاحبه ای با سعیدی سیرجانی نویسنده سرشناس ایرانی که در بازداشت به سر می برد در پی شماره خود به چاپ رساند که طی آن سعیدی سیرجانی درباره به اصطلاح اعترافات گذشته خود از جمله گرفتن پول از بیگانگان و فساد اخلاقی خود را تکرار می کند.

از سوی دیگر هوشنگ گلشیری در نامه ای به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی هشدار داد که اگر از انتشار اثرش «شازده احتجاب» رفع ممنوعیت نشود، چاره ای جز شکایت به مراجع ذیصلاح داخلی و بین المللی نخواهد داشت. این اثر پس از اجازه ترخیص از چاپخانه و صحافی شدن از فروردین ۱۳۷۰ در حالیکه به انگلیسی و فرانسوی ترجمه و منتشر شده است، همچنان در انتظار ترخیص از صحافی مانده است.

## موج جدید تورم، گرانی و مشکلات اقتصادی

در چند هفته اخیر با افزایش مجدد ارزهای خارجی، مطبوعات کشور از موج جدیدی از افزایش قیمتها خبر داده و موارد گوناگونی از ابراز ناراحتی عمیق از سوی مردم را منعکس کرده اند. در اثر این موج جدید، بهای اکثر کالا های اساسی مورد نیاز مردم طی یک ماهه اخیر میان ۵۰ تا ۱۵۰ درصد افزایش داشته است. عدم هنجاری درآمد ها با افزایش شدید قیمتها علاوه بر افزایش شدید ناراحتی مردم موجی از طنز و لطیفه و اعتراض علیه حکومت تهران پدید آورده است. شماری از شخصیتهای مذهبی و نمایندگان مجلس و نهاد های دولتی نیز از گرانی سرسام آور مجدد انتقاد کرده و خواستار مبارزه با گرانیفرشی شدند. تشکیل یک کمیته ویژه مبارزه با گرانیفرشی و کنترل قیمتها که وظیفه آن تعیین قیمت کالا های گوناگون با احتساب سود عادلانه برای تولید کنندگان و توزیع کنندگان و مغازه داران و برخورد قاطع با متخلفین و گرانیفروشان اعلام شده است. واکنش دولت در قبال این وضع بود. برخی از روزنامه های ایران نوشتند که هدف این کمیته برخورد با گرانیفروشان در بخش خصوصی است. در حالیکه بسیاری از افزایش قیمتها در هفته های اخیر از طرف نهاد های دولتی اعلام شده است.

موج جدید تورم و مشکلات اقتصادی در حالی پدید آمده که چندی قبل برخی از مسئولین جمهوری اسلامی و ناظران اقتصادی با اشاره به توافق

جمهوری اسلامی با کشور های بستانکار به منظور به عقب انداختن بازپرداخت بدهی های خود، پیش بینی می کردند که اوضاع اقتصادی کشور روبه بهبود گذاشته است. اما بسیاری از کارشناسان اقتصادی نه تنها به تعویق انداختن بدهی های ایران را برای بهبود وضع اقتصادی کافی نمیدانند، بلکه سیاستهایی نظیر تشکیل کمیته مبارزه با گرانیفرشی را، سیاستهای مقطعی و بی نتیجه ارزیابی میکنند. نبود یک کمیته حمایت از مصرف کنندگان که مستقل از نهاد های دولتی در کار این کمیته ناآثیر بگذارد و بطور کلی فقدان یک نظارت دمکراتیک بر سیاستهای اقتصادی کشور از مهمترین دلایل بی اثر بودن این سیاستها عنوان می شود.

مشکلات اقتصادی جمهوری اسلامی بویژه در زمینه روابط بازرگانی خارجی در شرکت محدود کمپانیهای چندین کشور خارجی در بیستمین نمایشگاه بین المللی تهران که اخیراً برگزار شد، کاملاً مشهود بود. به گزارش خبرنگارها امسال شمار بسیار کمتری از شرکتهای بین المللی اروپایی در این نمایشگاه حضور داشتند. محمد خان وزیر امور اقتصادی و دارایی جمهوری اسلامی که اخیراً در ۴۹ تا اجلاس سالانه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در مادرید پایتخت اسپانیا شرکت کرده بود به شدت از آمریکا بخاطر مخالفت آن کشور با اعطای وام توسط بانک جهانی به جمهوری اسلامی انتقاد کرد.

## نسل دوم سخن می گوید

نسل دوم مهاجران ایرانی در آمریکا اخیراً نست به انتشار نشریه «نسل دوم» زده اند که در واشنگتن دی. سی. چاپ می شود. صد و سومین شماره نشریه پر با سردبیر این نشریه ترمه دانی مصاحبه ای انجام داده که هم بازگو کننده انتقادات نسل دوم مهاجرین نسبت به نسل اول یعنی تضاد دو نسل و هم دیدگاههای نسل دوم و فرهنگ آنها را باز می تاباند. چکیده پیشش نسل دومی ها از زبان ترمه دانی از این قرار است: نسل دوم گروهی است که سنش یک چیزی بین ۱۸ تا ۳۵ سال است و کسانی هستند که هم آمریکایی هستند و هم ایرانی. یک نسلی هستند که با دو فرهنگ خیلی آشنایی دارند و در همین حال بطور کامل در هیچ کدام از این دو فرهنگ نمی گنجند. مهمترین چیزی که نسل دوم را برای ارائه کردن به نسل قبل دارد، همین دیدش نسبت به جامعه آمریکایی و درکش از این جامعه است. ما می توانیم حالت یک پلی را داشته باشیم بین نسل پیش و نسل پس از خود مان. آدم در جامعه ایرانی تا به یک سنی نرسد واقعاً «ادم» به حساب نمی آید. برای ما که در آمریکا بزرگ شده ایم و کسانی هستیم که می دانیم اگر به یک سنی برسیم، اگر واقعاً حرکت حساب باشد مردم گوش می دهند، این وضع خیلی سخت است. یک حالتی است که حس می کنی مثل بچه در سه ساله ای و هیچ چیز نتوانده ای و هیچ چیز نمیدانی. ما از نقطه نظر «تئوری توطئه» به حوادث نگاه نمی کنیم. در میان نسل اول تئوری توطئه را همه جا می توان دید. مثلاً اگر شیر خراب باشد، عمداً یک نفر این شیر را خراب گذاشته آنجا تا تو بخوری. مثل اینکه ما هیچ وقت برای اتفاقی که برابیم می افتد مسئولیت قبول نمی کنیم. ما همیشه دوست داریم خودمان را مظلوم و قربانی بدانیم. ولی من دوست دارم فکر کنم که من مسئولیت زندگی خودم را دارم. فکر می کنم یک جامعه هم باید خود را در برابر زندگی خود مسئول بداند. نمی گویم که ابر قدرتها هیچ دستی در اتفاقات ندارند، ولی بالاخره یک جایی می رسد که مسئولیت خود آدم شروع می شود. نه نظر من یکی از ایرادات وارد بر ایرانیان این است که مسئولیت کار های خود شان را قبول نمی کنند. هر وقت مشکلی پیش می آید همیشه تقصیر کس دیگری می دانند که این اتفاق روی داده. یک چیز که ما باید یاد بگیریم این است که باید بنشینیم به حرف هم گوش بدهیم. نباید همیشه سخنگو یا بر عکس مطیع باشیم. زندگی همیشه با عوض شدن همراه است. در هر جامعه ای نسل جوان است که این (تغییرات) را می آورد و خیلی طبیعی است که همه چیز های قدیمی را قبول نکند و بخواهد خودش درباره اش پژوهش کند، یاد بگیرد و عقاید خودش را درست کند. ما باید دوتوانیم دیالوگ داشته باشیم. باید بتوانیم بین نسل دوم هم گفت و شنود ایجاد کنیم. ولی اساس شکل و هویت ایرانی صحبت کردن به زبان فارسی نیست. این هویت حاصل افتخار کردن به جایی است که از آن آمده ایم. نه افتخار بوج و بیخود، بلکه افتخار واقعی با دانش و فرهنگ. آگاهی به خوب و بد این فرهنگ. بدون قذی به خرج دادن و منم منم کردن. یکی از مهم ترین چیز هایی که در مورد نسل دوم مطرح است این است که باید از خود بپرسند آیا هیچ مسئولیتی نسبت به ایران دارند و یا اینکه زندگی شان اینجاست و مسئولیتی نسبت به ایران ندارند. متأسفانه خیلی از بچه ها مسئولیتی حتی نسبت به گروه ایرانی در آمریکا احساس نمی کنند. مقداری بخاطر اینکه نسل قبل بیشتر روی چیز هایی که ایرانیان را از هم جدا می کند تأکید می کنند. متأسفانه نسل قبل سعی زیاد می کند که به نسل جدید زور بیاورد که حتماً بروی داکتر یا مهندس شو. من کسانی را می شناسم که داکتر شده اند ولی واقعاً حرفه خود را دوست ندارند و اگر به آن اشتغال دارند فقط بخاطر این است که پول دربیاورند. این یک ارزش خیلی بزرگ شده است که یک کاری بکن که پول دربیاورند. در حالیکه تو اگر بطور فردی در جهتی که بخواهی نتوانی رشد کنی، برای جامعه ات هم نمی توانی فرد مؤثری باشی. ما نمی توانیم یک جامعه ای داشته باشیم که همه افراد آن داکتر و مهندسانند. همه ایرانی ها از اینکه بگویند ایرانی هستند خوششان نمی آید. با گفتن اینکه ما پرسپین هستیم سعی می کنند خوششان را از هویت اصلی و ایرانی خود دور کنند. مثل اینکه پرسپین بودن از ایرانی بودن بهتر است. در حالیکه پارسی نژاد است و هیچ ربطی به اینکه از کجا می آبی ندارد. ما از ایران می آیم و ایرانی هستیم. به نظر من اگر مردم بگویند ما ایرانی هستیم تفکری که آمریکایی ها نسبت به ایرانیان دارند خیلی عوض می شود و این خیلی مهم است. همانطور که کوپا و کوبانی ها در آمریکا با هم فرق دارند، هیچ اشکالی ندارد که آدم بگوید «ایرانی» است. حتی اگر ایران را خیلی دوست نداشته باشد. نکته دیگر من ایرانی های زیادی را دیدم که نسبت به سیاه پوستان یا اسپانیایی زبان ها حالت نژاد پرستی دارند. حالا بماند که ایرانی ها در مورد افغانها و عربها چه می گویند

که واقعاً سیاست درستی نیست. در مورد سیاه‌ها نمی‌توانیم یک گروهی مثل ایرانیان مقیم آمریکا که خوششان یک اقلیت هستند، چطور می‌توانند بقیه گروه‌های اقلیت را اینطور پایین بیاورند. تنها دلیلی که برای اینکار می‌توانم بیارم این است که شاید با تحقیر کردن این گروه‌ها ما خودمان احساس بهتری می‌کنیم.

## سازمان جدید التائیس

### مجاهدین خلق ایران

هواداران مجاهدین خلق ایران با انتشار جزوات و بیانیتهایی در کشور های مختلف و از جمله فرانسه، کانادا، سوئد، تروژ و اسپانیا خطاب به مردم ایران و احزاب و سازمانها و شخصیت‌های ملی و مبارز با تاکید بر اینکه طی ۱۰ سال گذشته نام و آرم سازمان مجاهدین، توسط مسئول شورای ملی مقاومت و دار و بسته اش غصب شده بود، برپایی سازمان مجاهدین خلق ایران را با هدف بازسازی و احیای راه بنیادگذاران این سازمان را اعلام داشته اند. در اولین بیانیتهای منتشر شده تحت عنوان «نتیجه ۱۰ سال مقاومت و پایداری بر اصول» قید شده است که در اواخر سال ۶۳ عده ای از مسئولین سازمان مجاهدین که متأسفانه بستهای حساس سازمانی را نیز در اختیار داشتند تلاش نمودند، بجای پاسخگویی به انتقادات و تصحیح اشتباهات و انحرافات، تحت پوشش «تحول عمیق درونی و ارتقاء کیفی و تکاملی» سازمان را به انحراف بکشانند. در این جزوه درگیری و مبارزه مسلحانه با رژیم ارتجاعی خمینی یک «مجاهدجویی» ارزیابی شده که سازمان را با شکستها و بن بستهای مختلف مواجه نمود. برای جلوگیری از انتقادات کابر ها و اعضاء به مسئول اول سازمان که سبب اصلی شکستها و بن بست های سازمان بود اعلام کردند که «مسئول سازمان بهیچ کس جز خدا حساب پس نمیدهد». در بیانیتهای تاکید شده که نام «مجاهد» به همان ارزشهای معنایی توحیدی که از آغاز بنای سازمان بر آنها استوار شده، مطرح است و هر نوع سوء استفاده از آن در حکم استمرار خیانت است نسبت به مجاهدین و نام مظهر تمامیت ایدئولوژیکی سازمان بوده و استفاده از آن، منحصر به وفاداران و معتقدان به همان ارزشها و معیارهاست. در بیانیتهای بطور مشروح سیاست «جلب و جذب امپریالیستها» و خوش خدمتی شورای مقاومت نسبت به غرب به میان کشیده شده و آستان بوسی امپریالیستها و ارتجاع منطقه در روابط خارجی شورای مقاومت به شدت محکوم شده است. همچنین تاکید شده که مبارزه بی امان این سازمان جدید التائیس بر علیه جریان انحرافی سال ۶۴، تنها محدود به «سوء» نبوده، بلکه شامل کل جریان انحرافی، ارتجاعی - قهقراپی منطبق است که سربدمداران آن نقش اصلی و سهم بیشتری در این انحراف را دارا می باشند. بیانیتهای درباره لزوم بازسازی و احیای سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران بعد از ضریات مهلك و ناجوانمردانه شورای ملی مقاومت بر طی ۱۰ سال اخیر به تفصیل سخن گفته است. در جزوه دیگر این سازمان تحت عنوان «تصمیمات رندانه کوسه، ریش پهن مسئول شورای ملی مقاومت» از جمله جزئیات دیدارهای مکرر مقامات امنیتی انگلیس و اسرائیلی با مسئولین شورای ملی مقاومت جهت تنظیم برنامه مشترک آینده به میان آمده است و انحلال کلیه دفاتر و تشکیلات مجاهدین در خارج از کشور توسط شورای مقاومت بعنوان شیوه ای برای رفع حساسیت آمریکا و انگلیس و اسرائیل و رفع اتهام تروریستی که به این سازمان نسبت میدهند عنوان گردیده است. بیانیتهای قید کرده که انجام این توصیه مقامات امنیتی، خوشبختانه سبب آن شده است که دست از نام و آرم سازمان برداشته و اعضاء آنرا برای احیای اصلی اش یعنی معتقدین به اصول و ضوابط و ستاوردنهای انقلابی، توحید سازمان باقی گذارند.

از سوی دیگر تعدادی از اعضاء قدیمی و مستعفی سازمان مجاهدین خلق که به تازگی به اروپا آمده اند با انتشار اعلامیه ای تحت عنوان «گزارش به خلق» دلایل جدایی فزاینده اعضاء و کادر های سازمان را توضیح کرده اند. از جمله این دلایل بن بست استراتژیک و خطای سازمان تحت عنوان ارتش آزادی بخش و جنگ آزادی بخش، عدم وجود مینیمم همدانیت انقلابی در رهبری سازمان جهت اقرار به بن بست ها و ریشه یابی آنها، استفاده از شکنجه و کتک کاری تا سرحد مرگ مجاهدین جدا شده و معترض، حرام اعلام نمودن بحث سیاسی و سرگرم کردن آنها به مسائل انحرافی دیگر، گرفتن تمهید کتبی از اعضاء درمورد اینکه هر کس برود حقش اعدام است توسط مسعود و مریم رجوی، الفاء این تئ توسط مریم که مسعود با امام زمان در ارتباط است، تخلیه کتابخانه ها و تحقیر مطالعه، تحریم ورود نشریات و روزنامه های مختلف به درون قراقرها و الفاء این تئ که فکر کردن فقط حق رهبری است و بقیه فقط باید اجرا کنند، شیوع و گسترش روابط ناچور چنسی در درون سازمان قید شده است. یکی دیگر از کادر های سابق مجاهدین خلق بنام مهناز منیر زاده نیز با انتشار نامه سرگشاده ای در هلند تجربیات تلخ خود را به منظور رفع هرگونه گرایشات ارتجاعی و قیم مابانه شرح داده و به خوانندگان و هنرمندان ایرانی توصیه کرده است که در «دام مکارانه رجوی» نیفتند. وی نیز شرح مفصیلی از نحوه شکنجه اعضاء ناراضی سازمان، نمود های مرد سالاری شدید در آن و روشهای ماکیاویلیستی علیه تمام احزاب و سازمانهای سیاسی ایرانی به منظور تحریب و خسته آنها و در عوض به دامن صدام و کلینتون و فهد آویختن ارائه کرده است. همچنین های شمس حائری نیز با انتشار اعلامیه ای در مورد استفاده های شورای مقاومت از کودکان و از جمله فرزندان خود را که برای ملاقات نمایشی با مریم رجوی و چاپ عکس ها و نمایش های تبلیغاتی صورت می گیرد، به میان کشیده است.

## پویندگان اتحاد برای آزادی

گروهی از افراد چپ در مهر ماه امسال با انتشارمثنی تحت عنوان «منشور پویندگان اتحاد برای آزادی» در استکهلم سوئد، محور های مشترک مورد نظر خود برای همیاری و همکاری را به میان کشیده اند. در این منشور از جمله قید شده است که «جنبش چپ ایران گرچه هنوز در دوران

پراکندگی به سر می برد، اما دارای پتانسیل، آزمونها و درس های گرانبها و تاریخی، در حال بازیابی خویش است. گرچه خیزش رو به اعتلا توده ها در ایران در حال گسترش است، اما ما هنوز با تلخکامی، شاهد پراکندگی خویشیم. بیشتر فعالین سابق چپ پیش از آنکه به انجام فعالیت انقلابی خود در این دوران بپردازند، پراکنده به خرده کاری سرگرمند و فعالیت ها هنوز در محافل دوستانه و فرهنگی و مانند اینها خلاصه شده است.» در این منشور همچنین آمده است که حضور گسترده چپ آزادخواه در داخل و خارج از کشور، در پیوند با سایر ملل می تواند نقش توانمندی در حمایت از مبارزات دمکراتیک مردم داشته باشد، باید که متشکل شویم زیرا قدرت ما در سازماندهی مان است و زوال و خمودی در پراکندگی. این گروه تاکید کرده که تشکلی است دمکراتیک و بدون وابستگی به هیچ گروه و سازمان فرهنگی و سیاسی، بی آنکه خود را تشکلی برای چنانستی حکومت بداند، هدف خویش را با عناصر آگاه و مترقی که در اهداف و خواسته ها و اصول پلاتفرم موجود همگام باشند، در پیوند می داند. دمکرمیت هرگونه سازش از سوی هر فرد یا نیرویی با رژیم ارتجاعی حاکم و عدم همکاری با ناقضین حقوق بشر در رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی و تاکید بر سرنگونی این رژیم از اصول سیاسی این گروه می باشد.

## تاریخ نگاری طبقه کارگر ایران

نهمین و دهمین دفتر از نشریه کنکاش که به تاریخ نگاری معاصر اختصاص یافته، مقاله ای به قلم آصف بیات درباره تاریخ نگاری طبقه کارگر ایران درج نموده که توسط آرم آن پارسی ترجمه شده است. آصف بیات در این پژوهش گسترده و جالب خود ۴ جریان در تاریخ نگاری طبقه کارگر را مورد ارزیابی قرار داده است: آثار شرق شناسان و طرفداران نوسازی جامعه، تاریخ دانان جنبش کارگری، فعالان چپ گرا و نظریه پردازان اسلامی که در مجموع رویشهای نظیه گرایانه، ساختارگرایانه، جوهرگرایانه و اخلاق گرایانه نسبت به تاریخ و رفتار طبقه کارگر است. وی قید کرده است که یک تکرش درست می باید بر کمیود های روشهای بالا، بویژه آن روشی که «کارگر» را تنها با توجه به موقعیت عینی آن در ساختار طبقاتی تعریف می کند (ساختار گرایی) فایق آید و در عوض بر آگاهی، فرهنگ و رفتار کارگران تاکید نماید. در عین حال مشکلات «فرهنگ گرایی» و عدم کفایت استفاده از زبان بعنوان تنها معیار ظاهر طبقاتی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. آصف بیات درباره تاریخ نگاری مارکسیستی طبقه کارگر می نویسد غیرم آنکه روشهای نخبه گرایی، شرق شناسانه منکی بر تحلیل «غیر طبقاتی» بر تاریخ نگاری ایرانی مسلط بوده ولی تاریخ دانان و فعالان چپ گرا در تحلیل های تاریخی شان از «طبقه» بعنوان یک مفهوم بنیادین استفاده کرده اند. بخش عظیم این تاریخ دانان یا محققان شوروی بوده اند و ایرانیانی که بشدت تحت تاثیر تاریخ نگاری مارکسیسم شوروی قرار داشته اند و نوشته های آنها همچنان منبع اصلی مرجعیت تاریخی و روش نظری برای اکثریت سازمانهای چپ گرای سیاسی در ایران به شمار می رود. چهار مصلحت عمومی برسپهاری تاریخی طبقه کارگر از دیدگاه مارکسیستی از این قرار قید شده است: اول آنها از حیث ایدئولوژیک و سیاسی هر دو برخوردی تبعیض آمیز دارند. بعنوان مثال برای تاریخدانهای توده ای «رهبری حزب توده» غالباً بعنوان یکی از «بنیاد های عوامل پیروزی اقتصادی و ستاوردن های سیاسی طبقه کارگر ایران» معرفی می شود. از سوی دیگر کتاب کامبخش با ترکیب کردن تاریخ حزب توده و جنبش کارگری و با تاکید بر تاریخ حزبی، بطور ضمنی به رحمت میان کارگران و حزب اشاره می کند. دوم، این نوشتار ها طرح نظری و چهارچوب مفهومی خود را از مارکسیسم مکانیکی انترواسیونال مورد، که معمولاً از خصلتهای تعمیم یابی غیر دقیق، مدل های ساده گرایانه اخذ می کنند. بعنوان نمونه «اصول علم اقتصاد» اثر نوشین و اسوا مقدمانی فلسفه اثر ژرژ پولیتزر که بطور رحتشکنانه ساده پندارانه، تقلیل گرایانه (اقتصادی) و مکانیکی در رابطه با (اقتصاد و ماتریالیسم تاریخی) بودند. سوم، این نوشتار ها به شدت نهاد مدار، سیاسی و ساختارگرایانه و محدود است. اعضاء طبقه کارگر عمدتاً در محل کار مورد ارزیابی قرار می گیرند. در حالیکه مینویست اوقات فراغت آنها و جایگاهشان در خانواده، اجتماع و شرایط عمومی فرهنگی و سیاسی غیرنهادی و غیررسمی بسادگی مورد بی اعتنائی قرار می گیرد. بعنوان مثال آثار طبری در مورد شکل گیری طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی، فرضیه اساسی این دیدگاه آن است که طبقه کارگر بعنوان یک گروه بندی رسمی در سازمانهای رسمی، نظیر اتحادیه ها و احزاب سیاسی موجودیت دارد. و بالاخره اینگونه تاریخ نگاریها ولو به درجات گوناگون از یک تکرش غایت گرایانه و جوهر گرایانه نسبت به طبقه کارگر برخوردار هستند. بعنوان نمونه می نویسد «طبقه کارگر مستمر ترین مبارز علیه امپریالیسم است» و یا «این مسئولیت همچنان بر دوش طبقه کارگر است تا با سازماندهی خود و مردم و نابودی کامل استعمارگران، وظیفه تاریخی خود را به انجام رساند.» البته هیچ مدرک تاریخی، تجربی برای اثبات این نظرات موجود نیست.

## پیشرفت روند صلح در

### خاورمیانه

یس از اعضاء قرارداد بین اردن و اسرائیل با حضور رئیس جمهور آمریکا و سفر کلینتون به سوریه برای جلب این کشور برای پیوستن به قطار صلح در این منطقه گامی بزرگ به جلو برداشته است. دیدار کلینتون و حافظ اسد که امکان صلح میان اسرائیل و سوریه را نیز بشدت افزایش داده است، آغاز پذیرفته شدن سوریه که سالها در لیست کشورهای تروریسم قرار داشت، به کشور های دارای مشروعیت در مطبوعات غربی ارزیابی گردید. بنوشته مطبوعات اروپایی از این پس حساب بسادگی از حساب

جمهوری اسلامی و لیبی و سودان جدا خواهد شد و سوریه با بازپس گرفتن بلندیهای چولان از اسرائیل جلوی حزب الله و نیروهای مورد حمایت جمهوری اسلامی در لبنان را خواهد گرفت.

همزمان با پیشرفت محسوس روند صلح در خاورمیانه که امید به ایجاد شرایط کاملاً دگرگون در منطقه را افزایش داده است مطبوعات جمهوری اسلامی و نیز خامنه ای این روند را به شدت مورد حمله قرار دادند. خامنه ای به این مناسبت در یک سخنرانی اعلام کرد که «تاریخ اینرا حکم می کند که هر جوان فلسطینی و هر زن و مرد فلسطینی که به خاک و خون می غلند، رئیس جمهور آمریکا مستقیماً در این جنایت سهمیم و شریک است.»

## قطعنامه پارلمان اروپا

کمیسیون حقوق بشر شورای پارلمان اروپا طی قطعنامه ای خواستار لغو فتوای قتل سلمان رشیدی شد. در این قطعنامه به کشور های عضو توصیه شد که تجدید و یا ادامه روابط اقتصادی و سیاسی خود با جمهوری اسلامی را منوط به لغو فتوای قتل سلمان رشیدی کنند.

مردم آزاده جهان،

## از تعرض رژیم به حریم هنرمندان ایرانی جلوگیری کنید!

قریب چند هفته پس از انتشار اعلامیه پراهمیت ۱۴۴ تن از نویسندگان و هنرمندان ایرانی، که در آن به افشای اختناق و سانسور در شرایط جمهوری اسلامی پرداخته و از حق آزادی اندیشه، بیان و نشر دفاع کرده اند، رژیم خودکامه جمهوری اسلامی سرانجام سکوت طولانی مدت خودرا شکست و در نماز جمعه ۲۰ آبانماه آیت الله جنتی، طی اظهارات شدید الحسی به توهمین و افترا نسبت به هنرمندان و نویسندگان ایرانی همت گماشت و با همان شیوه های خشونت آمیز همیشگی ضمن انتقاد شدید به نامه اعتراضیه نویسندگان تهدید کرد که اگر به کار خود ادامه دهند، حزب الله با چنین کسانی تسویه حساب خواهد کرد.

به همین ترتیب در مطبوعات دولتی نظیر روزنامه جمهوری اسلامی، تهمت زنی و تهدید علیه نویسندگان و هنرمندان آزادیخواه ایران آغاز شده است.

انها که با شیوه های غیرانسانی گردانندگان جمهوری اسلامی در مقابل با یگرتدیشان و مخالفان عقیدتی رژیم آشنا هستند، پیامد های دهشت انگیز چنین تهدیدی را درک می کنند.

این حمله خصماکین سخنگویان رژیم، از یکسو نشانه استقبال وسیع افکار عمومی مردم ایران از این اقدام روشنفکران میهن ماست که تشنه آزادی و دمکراسی اند، و از سوی دیگر بیانگر نگرانی رژیم جمهوری اسلامی از انعکاس گسترده آن در سطح جهانی است.

اجلاس اخیر انجمن جهانی قلم در پراگ که به ریاست آرتور میلر تشکیل شد و طی آن وی شخصاً نامه اعتراضیه هنرمندان ایرانی را قرائت کرد و نیز حمایت همه جانبه شرکت کنندگان در این اجلاس از حق آزادی بیان برای هنرمندان ایرانی، بدون شک اهمیت برجسته ای دارد و در برانگیختن خشم سردمداران رژیم بی تأثیر نبوده است.

در این روز ها که تیمسار امیررحیمی به دلیل انتشار نامه اعتراضیه مشابهی نستگیر و زندانی شده و نویسندگان و هنرمندان ایرانی با این شدت مورد حمله و تهدید قرار گرفته اند، باید با بسیج افکار عمومی در ایران و جهان، از حوادث مخاطره آمیزی که می تواند علیه امضاء کنندگان نامه ۱۴۴ نفری به دست رژیم حاکم صورت بگیرد، با تمام قوا جلوگیری کرد.

ما از مردم ایران و نیز کلیه محافل و مجامع هنری، روشنفکری، انجمنهای حقوق بشر در تمام کشور های جهان می خواهیم با ابراز همبستگی با امضاء کنندگان نامه ۱۴۴ نفری و بلند کردن صدای اعتراض خود و نشان دادن حساسیت به این واقعه، از عواقب خطرناکی که جامعه هنرمندان و نویسندگان و آزادیخواهان ایران را تهدید می کند، جلوگیری بعمل آورند.

هیات اجرایی شورای مرکزی

حزب دمکراتیک مردم ایران

۲۳ آبان ۱۳۷۳ - ۱۴ نوامبر ۱۹۹۴

## محمد علی عموشی از زندان آزاد شد

بر اساس اخبار مطبوعات، محمد علی عموشی پس از ۱۲ سال زندان، آزادی خود را دوباره بازیافته است. محمد علی عموشی افسر سازمان نظامی حزب توده ایران در دوران شاه ۲۵ سال در زندان بسر برد و پس از انقلاب نیز همراه با سایر رهبران این حزب بار دیگر به سیاه چال بازگشت. وی در ماه های نخست نستگیری پس از شنیدن روابط رهبری حزب با شوروی، از تلویزیون جمهوری اسلامی انحلال حزب توده ایران را اعلام کرد. در جریان سفر گالیندوپل به ایران، عموشی از جمله کسانی بود که در باره شرایط بشواری زندان های ایران با نماینده سازمان ملل به گفتگو نشسته بود.

## کتاب پایه های دمکراسی

کتاب پایه های دمکراسی اثر پرویز سستالچی که در خارج از کشور

(پرلین) منتشر شده است در بخش های مختلف خود پایه های ۱۰ گانه دمکراسی را مورد بررسی قرار می دهد. در این بخش ها مسئله اعمال حاکمیت مردم، حکومت مردم، رابطه دولت با مردم، جدایی ایدئولوژی ها از دولت، کثرت گراشی و تقسیم قدرت مورد بحث قرار گرفته اند. در بخش پایانی کتاب نویسنده چندین مطلب درباره ویژگی های حکومت کنونی در ایران و برخی ایده های سیاسی در سطح جهان پرداخته است.

از نویسنده، کتاب دیگری نیز بنام «سازماندهی دمکراتیک» به چاپ رسیده است.

## صفحه اقتصادی... بقیه از صفحه ۸

های طولانی اش با آسیای مرکزی، هنوز نتوانسته است نفوذ خود را در این منطقه، پا به پای ترکیه، گسترش دهد. در واقع فروپاشی شوروی و زایش آسیای مرکزی و قفقاز، ایران را دوباره از بعد دیرینه آسیای اش برخوردار کرد و برخی از استان های آن، بویژه خراسان را، که در کنار مرز های امپراطوری سابق شوروی به حال انزوا به سر می بردند، به مرکز بالقوه فعالیت، بر سر راه جویان های مختلف اقتصادی، بدل کرد. ولی ایران برای بهره گیری از این فرصت طلایی، نه از امکانات اقتصادی مناسب برخوردار است و نه از پویایی دیپلماتیک لازم.

## بازار جهانی گاز و جمهوری اسلامی

گزارش منابع جمهوری اسلامی درباره صدور گاز مایع طبیعی این کشور به کره جنوبی، نشانه ای است از تلاش ایران برای دستیابی به بازار خاوربور که بدون تردید، در حال تبدیل شدن به پویا ترین بازار جهان است. تشکیل یک قطب اقتصادی ثروتمند، با عروابه های نیرومندی مانند ژاپن، سنگاپور و تایوان و چابک سواران تازه ای چون مالزی، تایلند و اندونزی، بازار سومی را در کنار آمریکا و اروپا، برای دستیابی در حال توسعه، از جمله ایران، به وجود آورده است. کشور هائی می توانند مواضع خود را در نظام اقتصادی بین المللی تقویت کنند که ضمن تکمیل پیوند بازرگانی با ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا، رخنه در بازار های ثروتمند خاوربور را در زمره هدف های استراتژیک خود قرار دهند. در عرصه گاز، کارشناسان میگویند که خاوربور در افزایش تقاضای جهانی نقش کلیدی خواهد داشت. ژاپن، کره جنوبی و تایوان، که در حال حاضر بیش از ۴۲ میلیون تن گاز مایع طبیعی، عمدتاً برای تولید برق مصرف میکنند، تا سال ۲۰۱۰ مصرف خود را دو برابر خواهند کرد. تازه اگر ژاپن، برپایه ملاحظات مختلف، برنامه هسته ای اش را محدود کند، مصرف گاز خود را مسلماً زیاد تر خواهد کرد. ظاهراً همه کشور های خلیج فارس چشم بر این بازار عظیم دوخته، تلاش میکنند جای پای خود را، در آن استوار تر سازند.

ایران که با ۲۱۰۰۰ میلیارد متر مکعب ذخایر به اثبات رسیده، دومین کشور دارنده گاز طبیعی است، سالانه ۴۰ میلیارد متر مکعب گاز تولید میکنند که تمامی آن به جز مقداری ناچیز در داخل مصرف میشود و یا به هزرت می رود. از پنج سال پیش به این طرف مصرف داخلی این محصول سه برابر شده، ولی تاکنون همه تلاش های ایران برای صدور آن عملاً بی نتیجه مانده است. البته برنامه های بلند پروازانه در این زمینه کم نبوده و نیست. طرح های بزرگ صدور گاز به سوی اروپا، برخی از جمهوری های شوروی سابق و یا هند و ترکیه بار ها مطرح شده اند، ولی این طرح ها، در خوشبینانه ترین پیش بینی ها، تا پایان قرن بیستم به مرحله اجرایی نخواهند رسید. باید توجه داشت که صدور گاز، چه از طریق خط لوله، و چه به صورت مایع توسط کشتی، به سرمایه گذاری کلان نیاز دارد. حجم سرمایه گذاری در طرح های مربوط به تولید و صدور گاز مایع به قدری زیاد است که قرارداد های مربوط به آن معمولاً برای یک دوره ۲۵ ساله بسته میشود. ایران تاکنون نتوانسته است به سرمایه لازم برای بهره برداری از منابع عظیم گاز خود دست یابد و کشور های خاور دور نیز تا کنون عمدتاً به امارات عربی متحده، قطر و عمان روی آورده اند. بحران مالی دو سال اخیر در جمهوری اسلامی به کار سرمایه گذاری در میدان های گازی ایران صدمه زده است. نده ماه پیش یکی از مقامات صنعت نفت ایران گفت که بر اثر فقدان اعتبارات کافی و سرمایه گذاری مناسب در میدان گازی که مشترکاً به ایران و ابوظبلی تعلق دارد، گاز ایران به سوی کشور های عرب خلیج فارس مهاجرت میکند و به ویژه ابوظبلی، با استفاده از تکنیک های پیشرفته، سهم ایران را می رباید.

در میان کشور های منطقه خلیج فارس، تنها امارات عربی متحده، تا کنون موفق شده است به یک صنعت واقعی صدور گاز دست یابد. کارخانه مایع سازی گاز در این کشور، که هفده سال پیش ایجاد شده، قرار است تا پایان سال جاری مسیخی تولید خود را به پنج میلیون تن در سال برساند. باید تأکید کرد که گاز یکی از ستون های عمده بازار آینده انرژی در جهان است. تولید این محصول در ۲۰ سال گذشته در برابر و میزان مبادله آن بین کشور ها، هشت برابر شده است. دربازاری چنین حساس، روابط میان تولید کنندگان و مصرف کنندگان گاز در دهه های آینده از هم اکنون شکل میگیرند. رقابت بر سر جذب میلیارد ها دلار سرمایه گذاری در صنایع گاز یکی از داده های ثابت اقتصاد انرژی در سال های آینده است.

# يك چهارم توليد جهانی در دست ۲۰۰ مؤسسه فراملی زیر بال های سرمایه داری جهانی!\*

ترجمه ع. مانی

کاهش نرخ رشد در سالهای دهه ۸۰ تأثیر چندانی بر عملکرد ۲۰۰ شرکت «فراملی» بزرگ نداشته است. میزان فروش آنها از ۳۰۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ به ۵۹۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲ و سهم آنها در تولید ناخالص جهانی از ۲۴/۲ در صد به ۲۶/۸ در صد افزایش یافته است و در شرایط کنونی با توجه به داده های فوق و نیز به یمن تمایل و همسازی نسل جدیدی از رهبران سیاسی و به لیبرالیسم اقتصادی، بنظر نمی رسد که هیچ قدرت اجتماعی - سیاسی قادر به مهار بلند پروازیهای انحصار طلبانه این گروه باشد و درست در هماهنگی و هم خوانی این دولت مردان با آنها است که تحت پوشش «اصلاحات بازار» و یا «خصوصی کردن» چوب حراج بر دارائی های ملی (مالکیت دولتی و عمومی) زده می شود.

## تغییرات و تحولات

### در درون «فراملی» ها

شرکت های «فراملی» بزرگ یلحاظ ساختار مالی، بزرگی و نیز استراتژی شان با هم متفاوتند و رده بندی آنها دائماً در حال تغییر و تحول است. از ۲۰ سال پیش باینطرف برخی از آنان که در جریان سوداگریهای مالی ورشکسته شده و یا جذب دیگر شرکت ها گردیده اند، واقعیت های تمرکز سرمایه را که در قواعد جاری امپریالیسم جهانی قرار می گیرد بخوبی باز شناخته اند. در حد فاصل سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ در حالیکه تعداد شرکت های آمریکائی در رده بندی شرکت بزرگ از ۸۰ به ۶۰ کاهش یافته است، تعداد شرکت های ژاپنی از ۲۵ به ۵۴ افزایش نشان میدهد. و بهمین ترتیب نیز متناسب با کاهش تعداد شرکت های انگلیسی بر شمار شرکت های فرانسوی و آلمانی افزوده شده است (جدول رده بندی بالا)، اما بدون شك نقش روزافزون بتگاههای مالی سوئیس در بازار جهانی و درجه بالای تمرکز سرمایه آنها است که توضیح میدهد چگونه کشور کوچکی چون سوئیس به تنهایی ۸ مؤسسه بزرگ فراملی را به خود اختصاص میدهد.

در این جدول کشور های جهان سوم تقریباً غایب اند. فقط کره جنوبی (اگر هنوز هم بتوان آنرا در رده کشور های جهان سوم قرار داد) و نیز برزیل حضور بسیار کم رنگی دارند. البته رده بندی کنونی آنگاه که سرمایه داری پویای چین که در حال حاضر متکی بر مؤسسات کوچک و متوسط است موفق به ایجاد شرکت های بزرگ گردد بازم سستخوش تغیر و تحول خواهد شد. روزی که بهر حال آغاز گردیده است.

سخن از نابرابری اقتصادی و توزیع ناعادلانه قدرت مالی بین کشور ها رفت، ولی خوبست یادآوری کنیم که این نابرابریها که در واقع اساس شکل گیری قدرت «فراملی» ها را تشکیل میدهد. در بین خود آنها نیز وجود دارد. مثلاًه تائی اول آنها معادل ۳۴/۸ میلیارد دلار سود سالانه داشته اند در حالیکه مجموع سود ۱۹۰ تائی بعدی از ۲۸/۶ میلیارد دلار تجاوز نکرده است.

برخی تحولات جاری جهانی راه را برای جاه طلبی های انحصار طلبانه و اشتباهی سیری ناپذیر «کلوب ۲۰۰» باز کرده است. فروپاشی اقتصاد «سوسیالیستی» در اروپای شرقی، جهش بزرگ سرمایه داری در چین، ویتنام و کوبا برای اولین بار امکان

مرز های ملی به مراتب فراتر می برد. چنین پی آمد هایی سرچشمه بحث های پر دامنه ای است که امروز در ایران و بسیاری از کشور های دیگر در میان نیرو های مخالف در گرفته است.

مقاله زیر که اطلاعات وسیعی درباره وضعیت کنونی بازار جهانی و تسلط مؤسسات فراملیتی بر آن در دسترس خواننده قرار می دهد، با هدف مشارکت در این بحث صورت گرفته است.

سی و هفت هزار شرکت «فراملی» و اعمارشان که تعدادشان به یکصد و هفتاد هزار میرسد اقتصاد جهانی را کنترل می کنند.

از ۲۰۰ شرکت بزرگی که در رأس این فهرست قرار دارند، ۱۷۲ تائی آنها متعلق به ۵ کشور پیشرفته سرمایه داری جهان یعنی آمریکا، ژاپن، فرانسه، آلمان و بریتانیا است. که به وضوح نابرابری اقتصادی و توزیع ناعادلانه قدرت مالی بین کشور های جهان را نشان میدهد.

به جدول رده بندی زیر توجه فرمائید

توزیع (فوق العاده نابرابر) قدرت مالی بین کشور های جهان

۱ - رده بندی کشور ها بر اساس تعداد شرکت های «فراملی» متعلق به آنها در سال ۱۹۹۲ صورت گرفته است.

نام کشور (۱)	۱۹۹۲			۱۹۸۲		
	درصد در میان ۲۰۰ شرکت فراملی بزرگ	فروش سالانه (میلیارد دلار)	تعداد شرکت های «فراملی»	درصد در میان ۲۰۰ شرکت فراملی بزرگ	فروش سالانه (میلیارد دلار)	تعداد شرکت های «فراملی»
ایالات متحده	۲۹/۳	۱۷۲/۱	۶۰	۴۲/۸	۱۳۰/۵	۸۰
ژاپن	۳۵/۷	۲۰۹/۴	۵۴	۲۱/۵	۱۶۷/۳	۳۵
فرانسه	۹	۵۳/۲	۲۳	۶	۱۸۲/۸	۱۶
آلمان	۹	۵۶۳	۲۱	۶/۸	۲۰۷/۵	۱۷
بریتانیا	۵/۳	۳۱۰	۱۴	۸/۷	۳۶۴/۷	۱۸
سوئیس	۲/۶	۱۵۲/۴	۸	۰/۷	۲۰/۴	۲
هلند	۲/۶	۲۱۴/۱	۵	۲/۸	۴۶/۴	۴
ایتالیا	۲/۲	۱۳۶/۸	۵	۲/۸	۸۴/۵	۵
کره جنوبی	۰/۸	۴۴/۳	۳	۰/۳	۸	۱
برزیل	۰/۵	۲۹/۸	۲	۰/۹	۳۷/۴	۲
سوئد	۰/۵	۲۸/۱	۲	۰/۴	۱۲	۱
اسپانیا	۰/۳	۱۸/۶	۱	۰/۷	۲۱/۶	۲
کانادا	۰/۳	۱۷/۲	۱	۱/۸	۵۵/۱	۷
بلژیک	۰/۲	۱۲/۲	۱	۰/۳	۹/۲	-
غیره	-	-	-	۳/۵	۱۰۶/۴	۸
جمع	۱۰۰	۵۸۶۲/۲	۲۰۰	۱۰۰	۳۰۴۵/۷	۱۰۰
تولید خالص جهانی سهم ۲۰۰ شرکت بزرگ	۲۶/۸ درصد	۲۱۹۰۰		۲۴/۲ درصد	۱۶۱۰۰	

حضور شرکت های رده اول و عمده «کلوپ ۲۰۰» را در سراسر بازار جهانی فراهم آورده است. هم اکنون در چین شعب بیش از ۱۶۰۰ مؤسسه «فراملی» برپا شده است که از تعداد اینگونه شرکت ها در دو کشور آمریکا و آلمان که بعنوان «قطب های اصلی» برای اینگونه سرمایه گذاریها شناخته شده اند، فراتر می رود.

روند تضعیف مقررات و قوانین در عرصه های اقتصادی و مالی همراه با موج «خصوصی سازی» واحد های ملی عرصه های فعالیت جدیدی را بر روی «فراملی» ها گشوده است و بخش های صنعتی عظیمی که بتوسط بخش دولتی در پی بحران سالهای ۲۰ ایجاد شده بودند، نظیر صنایع الکتریکی، گاز و معادن، حمل و نقل زمینی و هوایی، ارتباطات و مخابرات، بانک و بیمه میروند تا حوزه های جدیدی را برای بخش خصوصی بپوشد آورند.

تضعیف جنبش کارگری و حملات علیه یکی از مهم ترین دستاورد های آن «دولت - رفاه» این روند را تسهیل می کند و سرانجام به شکرانه گسترش فوق العاده سریع تکنولوژی میدانه اطلاعات - مثلاً انتقال میلیارد ها دلار از مرز های جغرافیایی با فشار بر روی دکمه کامپیوتر - حجم مبادلات ارزی از ۲۹۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ به ۷۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ افزایش یافته و بدون شک در سال ۱۹۹۴ به مرز ۱۳۰۰ میلیارد دلار خواهد رسید. متأسفانه سهم ناچیزی از این پولها صرف طرحهای شغل آفرین می گردد.

تشدید رقابت های بین المللی به پیدایش «بهمین وار» استراتژیهای تجاری در جهت کاهش هزینه های تولید انجامیده است. در ژاپن این رقابت روزافزون در کنار مسائل ناشی از بالا رفتن ارزش ین اغلب «فراملی» های این کشور نظیر «نک» یا «فوجیتسو» را ناچار به انتقال بخش بزرگی از فعالیت هایشان، به کشورهای آسیایی برخوردار از نیروی کار ارزان کرده است. «فراملی» ها از این طریق موفق شده اند، نه تنها بازار فروش خود را حفظ بلکه افزایش دهند. گشایش وسیع حوزه های جدید جغرافیایی - اقتصادی و صنعتی بروی فراملی و بویژه برای ۵۰ تایی اول (نظیر کنسرن های اتومبیل سازی آمریکا، جنرال موتورز، فورد و کرایسلر) که در موقعیت برخورداری حد اکثر از صرفه جویی های مقیاس و سویسید های دولتی نیز هستند روند تمرکز مالی در دست آنها را تسریع بخشیده است.

«فراملی» بزرگتر هر بخش - در بسیاری از بخش های صنعتی نظیر نرم افزار ها، قطعات الکترونیکی، فضائی و تاسیسات الکترونیکی - بیش از نیمی از تولید آن بخش را به خود اختصاص داده اند و رشد بازار جهانی ظرفیت امکان هریک از آنها را برای ساخت و باخت و بویژه در زمینه قیمت گذاری افزایش داده است. سرمایه گذاریهای مستقیم «فراملی» ها در خارج نقش محرکه ای در توسعه «کلوپ ۲۰۰» داشته است. در حد فاصل سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ حجم این گونه سرمایه گذاریها ۴ بار سریعتر از تولید جهانی و ۳ بار سریعتر از حجم مبادلات تجاری جهانی افزایش نشان میدهد. ولی علیرغم این سرمایه گذاریها این سنوالات مطرح اند: روند تمرکز سرمایه تا چه درجه ای به حذف شغل منجر می گردد؟ و خطر عدم ثبات سیاسی تا چه اندازه است؟ و بالاخره آیا استقرار جهانی به توقف

## به یاد هنرمند و آزادیخواه از دست رفته هوشنگ پورکریم

با کمال تأسف دریافتیم که قلب پرشور هوشنگ پورکریم هنرمند و پژوهشگر آزادیخواه در ۱۸ ماه اوت در سن ۶۰ سالگی از تپیدن باز ایستاد. خنایه در اثر واژگون شدن قایق در دریاچه ای در کنار گوتنبرگ در سوئد رخ داد. رفیق فقید پورکریم از سالهای جوانی به مبارزه سیاسی، مطالعه و فعالیتهای اجتماعی روی آورد و فارغ التحصیل جامعه شناسی از فرانسه بود. جامعه شناسی روستایی ایران و مسائل فرهنگی از حوزه های اصلی پژوهشی او تا قبل از انقلاب بود. پورکریم از کادر های سابق حزب توده ایران بود که پس از مهاجرت به شوروی در سال ۱۳۶۲ در اثر تماس و برخورد نزدیک با حزب توده و «سوسیالیسم واقعا موجود» بتدریج شناخت خود را ژرف نمود و پس از چند سال به بررسی پایه ای و انتقاد جدی از خطا های بزرگ فکری و عملی گذشته پرداخت که نتیجه آن اخراج و جدایی قطعی از صفوف حزب توده بود. پورکریم از سال ۱۳۶۸ بعنوان پناهنده سیاسی مقیم سوئد بود و آرمانهای انسانی و ترقیخواهانه خود را از راه فعالیتهای اجتماعی، فرهنگی و هنری دنبال می کرد. در پشت آثار نقاشی او و تابلو های نظیر چنگل، ارش کمانگیر، دختر روستایی، صادق هدایت و تیما می توان به عمق احساسات و عواطف انسانی یک هنرمند مبین دوست و دمکرات و آرمانخواه پی برد. آنچه که اما این آزادمرد شمالی را به انسانی دوست داشتنی و مورد احترام بدل ساخته بود، رفتار و منش دمکراتیک، بردباری، فروتنی و صداقت انسانی او بود. حضور چشمگیر و گسترده ایرانیان در مراسم بزرگداشت و خاکسپاری او در شهر بتوری سوئد پاداش این فرهیختگی و تلاشهای مردم سالارانه پورکریم بود. رفیق فقید پورکریم از دوستان نزدیک و صمیمی حزب دمکراتیک مردم ایران بود و هرگز از یاری ما در پیشبرد مبارزه برای دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران دریغ نمی کرد. «راه آزادی» خنایه فقدان وی را به خانواده، دوستان و آشنایان او صمیمانه تسلیت می گوید و خاطره او را گرامی میدارد.

رشد منتهی نمی شود؟

## عدم ثبات، رکود استقراض جهانی

سود های بازار «بهشتی» اروپای شرقی با کندی برمیکرد. سیاست بازسازی ساختاری تحمیل شده (از سوی نهاد های سرمایه داری بین المللی) عملاً منجر به ایجاد اما این واقعیت مانع از این نمی شود که «فراملی» ها ظرفیت تولیدی این کشور ها را بخش بخش جذب خود کنند. در همین اواخر در لهستان شرکت «نستله» دومین مجتمع شکلات سازی این کشور را تحت کنترل خود درآورد. اولین مجتمع شکلات سازی آن نیز در سال ۱۹۹۱ تحت کنترل کنسرن آمریکائی پپسی کولا درآمد بود و چنانچه عکس العمل سیاسی حادی پیش نیاید تا ۵ سال آینده بخش اعظم واحد های صنعتی کشور های اروپای شرقی تحت کنترل «فراملی» ها درخواهند آمد.

عامل استقراض بین المللی که برای سال ۱۹۹۴ بالغ بر ۱۴۰۰ میلیارد دلار برآورده شده است و نیز بحران اقتصادی ژاپن می توانند در کف کردن نقش انحصاری «فراملی» ها عمل نمایند و در زمانی که اقتصاد جهانی هرچه بیشتر در رکود فرو میرود، هیچ چیز تضمین نمی کند که جهش سرمایه داری در چین، اندونزی و مالزی بتواند به مثابه یک عامل محرکه در توسعه اقتصادی، توازنی را در مقابل رکود اقتصادی ژاپن و اروپا بوجود آورد. چرا که رشد این کشور ها بشدت ناپایدار و وابسته به وضع بازار های فروش آنها در اروپا، ژاپن و آمریکای شمالی می باشد. عمر رابطه خطی بین صادرات و رشد که در سالهای دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ یک واقعیت بود بسر آمده است و در شرایطی که هیچ راهی برای گریز از منطق همگرایی جهانی باقی نمانده است، طبیعت سیستم اقتصادی و محرکه های آن خود به تشدید و گسترش فقر می انجامد. «ترجمه از لوموند دیپلماتیک ۱۹۹۴

## تمرکز سرمایه و حفظ نیروی کار

برای «فراملی» ها همانطور که پیشتر گفته شد استراتژی عمومی اینستکه همواره همراه با کاهش نیروی انسانی میزان تولید را افزایش دهند و تنها ناپایداریهای سیاسی - اجتماعی می تواند مانع شکل گیری موفقیت آمیز این استراتژی باشد. پدیده های تصفیه های وسیع دیگر کار رایجی شده است. در دهسال گذشته ۵۰۰ «فراملی» بالای فهرست پیشگفته علیرغم افزایش بهره و سود سالیانه اش هر ساله بطور متوسط بیش از ۴۰۰ تن از کارکنان خود را اخراج کرده اند. مثلاً غول دارویی جهان شرکت بریستول مایر با فروش سالیانه ۱۲ میلیارد دلار اعلام کرده است که قصد دارد تعداد کارکنان خود را در صد کاهش دهد و در سال پیش از این نیز همین شرکت ده در صد از کارکنان خود را اخراج کرده بود.

در واقع آنچه که اینروز ها برای یک کارگر اخراجی به مثابه تراژدی است (صرفنظر از امید های وی برای یافتن شغلی جدید که تماماً مبتنی بر قضا و قدر است) در بورس نیویورک عامل رونق و شکوفائی است!

قیمت سهام شرکت «زیراکس» در بورس نیویورک در همان روزی که مسئولین آن اخراج ده هزار تن از کارکنان آنرا اعلام کردند. ۹ در صد افزایش یافت!

از سوی دیگر آنچه که امروز در مقایسه با سالهای ۲۰ تفاوت کرده است این واقعیت است که دیگر «رشد» الزاماً عامل تولید شغل نیست و برخی از بخش های پویای اقتصادی نظیر «نرم افزار ها» و «بیوتکنولوژی» به نیروی انسانی بسیار ناچیزی نیاز دارند که با استراتژی «فراملی» ها همخوانی دارد.

## آغاز فروکش يك طوفان؟

ع - وحیدی

نشده، بویژه اینکه حزب اخیر در پی ائتلاف تنگاتنگ با حزب محافظه کار در دولت حاکم بخش بزرگی از پایه های اجتماعی خود را با گرایش عمومی جامعه به چپ از دست داده و درگیر بحران جدی رهبری شده است. رهبر این حزب آقای وشربرگ از رهبری حزب کنار گرفته و بحث جدی در درون حزب در مورد خطای استراتژیک ائتلاف با محافظه کاران درگرفته است.

شکست بزرگ راست در سوئد با تغییر های مختلف مواجه شده است. برخی از ناظران این حادثه را بعنوان «شکست ایدئولوژیک» تفکر نئو کنسرواتیو تلقی می کنند و برخی دیگر آنرا تنها بیان نارضایتی ساده نسبت به عملکرد دولت دست راستی در جریان بحران بزرگ اقتصادی جاری میدانند، پدیده ای که گریبانگیر حزب و گروه سیاسی حاکم در جریان بحرانهای ادواری اقتصادی می شود.

صرفنظر از هرگونه تفسیر و تعبیر، يك امر روشن است و آن اینکه مردم سوئد بشدت از تعرض های بی امان دولت ائتلافی آقای کارل بیلد نخست وزیر محافظه کار علیه تمامی جلوه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک سیستم رفاه اجتماعی نارضی شدند و رای آنها علیه این سیاستها را تنها نمی توان به يك نارضایتی ناشی از بحران اقتصادی جاری تعبیر کرد. تمام آمار های یکی دو ماه اخیر حاکی از بهبود اوضاع اقتصادی بود و نشانه های قانع کننده ای مبنی بر آغاز يك دوره رونق اجتماعی در این اواخر بچشم میخورد. ولی هیچیک از اینها مانع نشد که مردم سوئد علیرغم کارزار بسیار شدید و بیسابقه ای که از سوی احزاب راست بویژه حزب محافظه کار در این مورد انجام شد و به رغم به میدان آمدن مستقیم صاحبان صنایع و تهدید آنها علیه رای دهندگان مبنی بر خروج سرمایه ها از کشور (امری که در تاریخ سوئد بیسابقه بود)، بر سقوط دولت دست راستی و پیروزی جریانهای راست صحنه گذاشتند. رای بالای حزب محیط زیست و نیز حزب چپ که با طرح مسئله زنان، محیط زیست، بازار مشترک، جوانان و موضوعات جدید دیگر بدست آمد نیز جانی برای اثبات این نظریه که گویا نوستالژی و تمایل به بازگشت ساده سوسیال دمکراسی انگیزه رای دهندگان سوئدی بوده است، باقی نمی گذارد، بنظر میرسد که نبرد ایدئولوژیک در کارزار انتخاباتی (با اینکه بندرت بطور روشن و صریح مطرح می شد) از انگیزه های مهم رای دهندگان سوئدی باشد.

دولت ائتلافی اقلیت آقای کارل بیلد که برای پیشبرد شاه بیت برنامه های ضد اجتماعی خود حمایت حزب فوق راست نژاد پرست دمکرات نو را استمداد می کرد سرمست پیروزی بزرگ جناح راست بر ۱۹۹۱ و متکی بر موج عظیم نئو کنسرواتیسم در سوئد که عملاً در پی سقوط شوروی سرتاسر اروپا (و عملاً تمامی جهان) را دربرگرفت، سیاست خلع سلاح اجتماعی و نابودی تمام مظاهر آنچه که «مدل سوئد» نام داشت را در متن بحران عمیق اقتصادی جاری آغاز کرد و بطورزی آمرانه سیاست بااصطلاح «اقتصاد بازار» را که تقلیدی از تاجریسم و ریگانیسم دهه ۸۰ بود در پیش گرفت. تحقق نظریه های عقب مانده متعلق به دوران قبل از جنگ جهانی اول در شرایطی در سوئد آغاز شد که خود این نظریه ها در انگلیس و ایالات متحده بحران عمیق اجتماعی آفریده بودند. اما موج نیرومند راست در سوئد با بیش از يك دهه تبلیغات سازمان یافته و با تأکید بر تناقض جدی موجود در سیستم رفاه اجتماعی، سطح بالای مالیات و ناکارائی تولید، بخش های بزرگی از جامعه را بسوی خود جلب کرده بود. تسلط بیسابقه ایدئولوژی «بازار» و هیستری «ضد مالیاتی» و مخالفت با حمایت های اجتماعی بعنوان درد اصلی مشکلات جامعه سوئد نیروی محرکه جدی برای اجرای سیاستهای حزب محافظه کار فراهم کرد و این حزب به سرعت به موتور حرکتیهای دولت ائتلافی بدل شد و توانست بخش اعظم سیاستهایش را به شرکای ائتلافی ناپایدار خود از جمله حزب لیبرال و مرکز تحمیل کند.

پیروزی شکننده چپ و طرفداران محیط زیست در انتخابات ۱۸ سپتامبر سوئد (و پیروزی نسبی همین نیرو ها در انتخابات ۲۰ سپتامبر دانمارک) از سوی برخی ناظران سیاسی بعنوان آغاز موج چپ در اروپای غربی، و از سوی برخی دیگر حد اقل بعنوان نشانه ای جدید از فروکش موج نئو کنسرواتیسم دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰ پس از فروریزی اردوگاه شوروی تلقی شده است. هرچند شماری از مفسران شکست همه جانبه و خرد کننده مجموعه نیرو های راست در سوئد را بنوعی نوستالژی «سوسیالیستی» در مردم سوئد نسبت داده و آنرا با بااصطلاح «نوستالژی کمونیستی» در اروپای شرقی در پی پیروزی احزاب چپ در انتخابات اخیر این کشور ها مقایسه می کنند، اما نمی توان از کنار این واقعه بسادگی گذشت تنها با يك چنین ارزیابی های نه چندان علمی و بیغرضانه مورد توجه قرار داد. در اینجا صحبت بر سر «بحران دمکراسی» که در اروپای شرقی از سوی برخی ناظران بعنوان علیت رشد نیرو های چپ قلمداد می شود، نیست. چنین تعبیر هائی تنها به بی اعتباری حاملان این نظریه ها می تواند منجر شود، چون دمکراسی در سوئد و اسکاندیناوی بسیار با ثبات، پایدار و شاید بیش از حد عاری از احساسات زودگذر است. چرا این ارزیابی که موج چپ در اروپا با انتخابات اخیر سوئد و دانمارک را باید جدی تلقی کرد؟ آیا امروز ما شاهد سد شدن تعرض دامنه دار نئو کنسرواتیسم پس از در نوردیدن اروپای شرقی این بار در برابر سوسیال دمکراسی اسکاندیناوی هستیم؟ مسئله از نقطه نظر سرنوشت «مدل سوئد» تیر حائز اهمیت است!

حزب سوسیال دمکرات سوئد با ۴۵/۶ در صد آراء، سه سال بعد از شکست تاریخی انتخابات ۱۹۹۱، اکنون مجدداً به نیروی مسلط حاکم در پارلمان بدل شده است. این پیروزی بر تمام پیش بینی های قبلی مبنی بر پایان حیات سوسیال دمکراسی سوئد (حد اقل بشکل کلاسیک آن) نقطه پایان گذاشت. و این تمام ماجرا نیست! حزب چپ «ارو کمونیست سابق» در پی تغییر ساختار تشکیلاتی و سیاسی خویش و به رهبری خانم گودرون شیمین بعنوان اولین رهبر زن حزبی در سوئد، با کسب ۶/۱ در صد آراء بزرگترین پیروزی انتخاباتی خود را در ۵۰ سال اخیر بدست آورده است. در کنار این دو حزب، حزب محیط زیست نیز با طرح برنامه های جدید اصلاحی اجتماعی ۵ در صد آراء را کسب کرد و بعنوان نیرویی با مشرب چپ، مجدداً وارد پارلمان شده است. در آنطرف، حزی خارجی ستیز دمکراسی نو که در جریان موج گسترده راست در انتخابات ۱۹۹۱، تنها چند ماه پس از تأسیس خود با ۵/۵ در صد آراء وارد پارلمان شده و به صورت نیروی موازنه گر به سود جناح راست عمل می کرد، بطورزی فاجعه بار شکست خورده و تنها موفق به کسب ۱/۲ در صد آراء شد.

از سه حزب دیگر دست راستی نیز تنها حزب محافظه کار به رهبری کارل بیلد نخست وزیر توانست با جذب بخشی از آراء حزب خارجی ستیز دمکراسی نو آراء خود را عملاً در سطح گذشته نگاه دارد. به این ترتیب در يك نگاه کلی، آراء مجموعه نیرو های چپ متشکل از حزب سوسیال دمکرات، حزب چپ و حزب محیط زیست با کسب ۵۶/۷ در صد آراء در فاصله سه سال بیش از ۱۱/۲ درصد افزایش یافته و در مقابل نیرو های راست با از دست دادن ۱۰/۸ در صد آراء و خروج حزب دمکراسی نو از پارلمان متحمل شکست فاحشی شدند. در انتخابات شهرداری ها و شورا های محلی تناسب قوا حتی از این هم بیشتر برهم خورد. اکنون سوسیال دمکراتها قادرند با تک تک احزاب موجود در پارلمان بطور جداگانه اکثریت مطلق را برای پیشبرد برنامه های خود کسب کنند. درست به همین دلیل و تحت فشار جناح چپ حزب، سوسیال دمکراتها تصمیم به تشکیل دولت اقلیت گرفته و علیرغم فشار شدید صاحبان صنایع و بخش بزرگی از بااصطلاح دستگاه حاکم حاضر به ائتلاف با حزب لیبرال برای تشکیل دولت اکثریت

اما شاید شانس بزرگ تاریخی مردم سوئد این بود که تعرض نشو لیبرالیسم به سیستم رفاه اجتماعی بر خلاف مدل‌های آنگلساکسونی آن که در آغاز دهه ۸۰ با رونق بیسابقه‌ای همزمان شد، از نمونه سوئد در دهه ۹۰ و همزمان با بحران بزرگ اقتصادی این سالها توأم بود. اگر ترکتازی تاجر در انگلیس و گروه ریگان - بوش در ایالات متحده و تسلط حزب کوهل در آلمان بیش از یک دهه تداوم یافت و به ویرانی بسیاری از دستاورد های جنبش های مردمی بدرجات مختلف انجامید، در سوئد عمر این حکومت تنها به یک دوره انتخاباتی محدود شد و همین دوره برای مردم سوئد کافی بود تا میزان خطر را حس کنند، بویژه آنکه در سوئد، نهاد ها و دستاورد های سوسیال دمکراتیک بیش از سایر جا ها چالافتاده بود.

طی سه سال اخیر تحت تاثیر بحران اقتصادی و به بهانه این بحران، حمایت های اجتماعی بشدت کاهش یافته، سطح مدارس عمومی سقوط کرده، بیمارستانها و درمانگاهها مجبور به کاهش شدید خدمات خود شده اند، کلیه خدمات شهری گرانتر شده و به سطح نازل تری سقوط کرده، میزان جنایت و جرایم بویژه در جوانان بطرز نگران کننده ای افزایش یافته، مهد کودک های متعدد تعطیل شده، و بطور خلاصه آنچه که رفاه اجتماعی مربوط میشد و بنوعی با اصطلاح «بخش عمومی» (یا «بخش غیرتولیدی»، یا «بخش غیرخصوصی») ارتباط داشته صدمه دیده است. در رهگذر این درک افراطی از «بخش دولتی» (که در برخی موارد شباهت مضحکی با نظریات پیشوایان آنارشیزم پیدا می کند!) هزاران نفر بیکار شده اند. اولویت مطلق به اصطلاح «بازار» داده شده و به بازیگران اصلی صحنه «بازار» یعنی شرکت های بزرگ و بانک ها و سایر مؤسسات بزرگ مالی داخلی و خارجی نقش تعیین کننده داده شد. به این ترتیب مالیات شرکتها کاهش یافت، مالیات بر سود سهام لغو شد، و در قانون بی همتای مشارکت کارگران در امور شرکتها که محصول سالیان دراز تلاشهای جنبش کارگری سوئد بود تغییرات دامنه داری به سود مدیران شرکتها صورت گرفت، شماری از سودآور ترین شرکت های صنعتی متعلق به دولت سخاوتمندانه خصوصی شدند و برنامه خلع سلاح کامل بخش عمومی بدون در نظر گرفتن بسیاری ضرورت های حیاتی درمورد اهمیت معین بخش عمومی در حفظ تعادل اجتماعی، بطرزی تب آور به پیش برده شد. بر اثر خلع سلاح بخش عمومی به همراه بهینه سازی بخش خصوصی صنعت و خدمات میزان بیکاری از رقم ۲ در صد به رقم بیسابقه ۱۵ در صد افزایش داد و مزایای حقوق بیکاران کاهش یافت و همزمان با کاهش مالیات شرکتها و درآمد های بالا، اشکال جدید مالیات بر حقوق بگیران متوسط و پائین و مردم عادی تحت عنوان «هزینه ها و تعرفه ها» تعمیم شد.

به این ترتیب بار بحران شدید اقتصادی بر دوش مردم عادی افتاد و در مقابل چشمان حیرت زده مردم سود شرکتها و بانک ها بطرز باور نکردنی و سرسام آوری افزایش یافت. درست در حالی که مردم عادی متهم به «تنبلی» و تکیه بر حمایت های دولتی می شدند، و این امر بعنوان علت اصلی بحران اقتصادی از سوی اقتصاد دانان حاکم مطرح می گشت، برای حمایت از بانک ها و شرکت های میلیارد ها کرون از جیب مردم و بودجه دولتی به صندوق های اضطراری حمایت از بانک ها و شرکتها سرازیر شد. دولت برای حمایت از این قبیل مؤسسات دست به تشکیل شرکت های دولتی زد و پس از تسویه بدهی بسیاری از آنها بدون طلب چیزی و یا کشاندن بسیاری از مدیران خاطی به دادگاه های نژی سلاح، گماکان به تبلیغات شدید خود علیه «هزینه» های سیستم رفاه همگانی و فشار آن بر بودجه دولت ادامه داد! اکنون مردم با چشمان خویش می دیدند چگونه اصول مقدس ایدئولوژیک «آزادی بازار»، «رقابت آزاد» و «خودگردانی و خودتنظیمی بازار» و تنها شامل مردم عادی است نه شرکتها و بانک ها. رأی دهنده عادی سوئد که سه سال پیش تحت تاثیر موج گسترده نشو کنسرواتیسیم قانع شده بود که ریشه تمام درد ها را از مالیات بالای شرکتها و سیستم رفاه عمومی باید جستجو کرد، اکنون دریافت که تکیه بر نقائص جدی در نظام رفاه عمومی تنها بهانه ای برای پیشبرد یک سیاست ویژه بسود ثروتمندان بوده و لاغیر! عدم کارائی صنایع سوئد، بیماریهای مزمن سیستم رفاه عمومی و سقوط سوسیالیسم بوروکراتیک فاسد نوع شوروی تنها حربه تبلیغاتی در دست راست سوئد بود.

چنانکه ذکر شد مردم سوئد از این شانس تاریخی برخوردار بودند که قبل از ویرانی همه چیز، از مزایای دمکراسی سیاسی خویش استفاده کنند و به این سیاست خطرناک حداقل در اشکال تعرضی آن اگر چه بطور مقطعی و احتمالاً کوتاه مدت خاتمه دهند. می گوئیم مقطعی و کوتاه مدت، زیرا پیروزی چپ (اگر تمامی حزب سوسیال دمکرات را چپ بدانیم) حرف آخر نیست! واقعیت این است که پیروزی سوسیال دمکراتها و تشکیل حکومت اقلیت از سوی آنها به تنهایی تضمینی برای توقف

تعرض نشو لیبرالیسم و ویرانی سیستم رفاه همگانی نیست. دلیل این امر را نمی توان تنها به وجود یک جناح نیرومند راست و مقهور ایدئولوژی «بازار» در درون حزب سوسیال دمکرات جستجو کرد (هر چند تسلط نسبی این جناح می تواند عامل مهمی در این راه باشد). خطر جدی از سوی عوامل دیگر متوجه این روند است. عامل اول عبارتست از تسلط تقریباً بلامنازع نظریات و تئوریهای نشو لیبرالی در کلیه مؤسسات و نهاد های کلیدی اقتصادی و ایدئولوژیک در سرتاسر جهان غرب (و از جمله سوئد) و نقش تعیین کننده حاملان این نظریات در این مراکز. در این رابطه می توان گفت که موج چپ در میان رأی دهندگان کشور کوچکی مانند سوئد، و علیرغم روی کار آمدن دولتی از جنس «چپ» به معنای به زیر کشیده شدن جناح راست از قدرت نیست. اتخاذ سیاست های افراطی ضد توری و انقباضی، محدود کردن بازار داخلی و مصرف از طریق اهرمهای مالی و پولی و سیاسی از جمله سطح باروری بیکاری به مثابه یک نسخه تجویز شده، مهار کردن کسر بودجه دولتی نه از طریق اعمال مالیات بر درآمد ها و سود های بالا بلکه تنها از طریق کاهش مداوم سطح رفاه عمومی و وحشت دامن گیر در محافل اقتصادی حاکم از رشد تورم (که در حال حاضر در سطح بسیار پائین در سرتاسر جهان غرب قرار دارد). اشکال بیسابقه بین المللی شدن بازار مدرن و معاصر از جمله عواملی است که کلید اعمال اراده بر بازار های ملی را بدست بزرگترین مؤسسات مالی دنیا سپرده شده است. به این ترتیب تلاش حزب حاکم علیه بازار در کشور کوچکی مانند سوئد با سطح بالای وابستگی به بازار جهانی می تواند برای رشد اقتصادی این کشور به نتایج وخیمی منجر شود. هم اکنون بزرگترین مؤسسات مالی و اعتبار دهنده، نسبت به برنامه های معین سوسیال دمکراتها موضع تهدید آمیز درپیش گرفته اند و تلاش اصلی سوسیال دمکراتها در حال حاضر متوجه «آرام» کردن «بازار» میباشد! اگر این ادعای سوسیال دمکراتها که سیستم رفاه عمومی در سوئد تنها با مشارکت تمام نیرو های سوسیال دمکرات اروپا قابل نجات دادن است درست باشد، در اینصورت حد اقل این تز مارکس که انقلاب جهانی (بخوان حفظ سیستم رفاه عمومی!) تنها با مساعی جهانی امکان پذیر است، می تواند بار دیگر مورد مطالعه قرار گیرد؟

عامل منفی دوم همانا ناتوانی عمومی چپ در ارائه یک برنامه جامع آلترناتیو در برابر «بازار» است، بدون میتلا شدن به درد های مزمن و ناگوار قبلی که مظاهر آنرا در شکل شوروی اش و نیز در اشکال منفی سوسیال دمکرات اش در گذشته تجربه کرده ایم. در حال حاضر نه در برنامه حزب سوسیال دمکرات و نه حتی در برنامه حزب چپ عنصر فراروشی قوانین متداول «بازار» دیده نمی شود. بی شک تأیید قانون عرضه و تقاضا و ضرورت اجتناب از دخالت افراطی در عملکرد آن قدمی واقع بینانه از سوی نیرو های چپ و در جهت نفی افراط گریهای فاجعه بار لیئونیسم (و بعضاً مارکسیسم) محسوب می شود. ولی هنوز برای حل مشکل اصلی سیستم فعلی حاکم بر قانون طبیعی عرضه و تقاضا یعنی شکاف روزافزون فقر و ثروت پروژ، جدی و جامعی وجود ندارد. این بی برنامهگی تنها بسود جناح راست حزب سوسیال دمکرات نیست، بلکه خطر آن این است که تحت تاثیر نظم حاکم بر دنیای امروز، بتدریج سوسیال دمکراتها از وعده های انتخاباتی خود فاصله بگیرند و ناتوانی چپ پارلمانی به رشد چپ افراطی (ویا راست افراطی) منجر گردد.

سرانجام عامل منفی دیگر را می توان در غیبت یک جنبش وسیع مردمی، دمکراتیک، مدرن و روشن بین در جهت آرمانها و ایده های انسانی و برای تحقق واقعی اصول منشور حقوق بشر دید. هیچ نیروی سیاسی، بدون تکیه بر انرژی جوشان جنبش های وسیع مردمی قادر به تغییر «وضع موجود» نیست. بویژه که شکل مطلوب برای «تغییر» وضع موجود ورای روش های ویرانگر انقلابی باشد!

\*\*\*\*\*

سوسیال دمکراسی سوئد و سایر نیرو های چپ چالافتاده و صاحب نفوذ در اروپا و آمریکا و سایر نقاط جهان مسدود کردن تعرض بزرگ راست و دفاع از دستاورد های پیش از یک قرن مبارزات دمکراتیک نیرو های مترقی و مشکل تر از آن، ایجاد تغییرات جدی در جهت عدالت اجتماعی راه بسیار دشوار و پرخطری در پیش دارند. آیا این آخرین شانس سوسیال دمکراسی سوئد است که بدون تحول بنیادی در تمامی سیستم فکری و تشکیلاتی خود بتواند بر مشکلات روز غلبه کند؟ آیا جای سوسیال دمکراسی کلاسیک را جنبش های افراطی خواهند گرفت، آیا تحولات در جهت شکست بزرگ سوسیال دمکراسی در برابر نشو کنسرواتیسیم خواهد بود، و یا اشکال ناشناخته ای در پیش است؟ برای هیچیک از این سوالات پاسخ آماده ای وجود ندارد!

# مجاهدین خلق ایران از نگاه اپوزیسیون

راه آزادی در بخش مهمی از صفحات دو شماره خود مسئله سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت را به بحث می گذارد. برای تدارک این دو شماره ما به سراغ تعداد زیادی از صاحب نظران و شخصیت های اپوزیسیون ایران رفتیم و از آنها خواستیم درباره جنبه های گوناگون تفکر، سیاست و فعالیت های سازمان و شورا نظر خود را ابراز کنند. هدف اصلی ما از برآه انداختن این بحث ها، نه برخورد با سازمان و شورا که شناخت بیشتر آن و بیان نظرات و مواضع اپوزیسیون ایران نسبت به این نیروست. متأسفانه برخورد های خصمانه سازمان مجاهدین خلق ایران امکان مشارکت دمکراتیک و برابر حقوق آنرا در این بحث در عمل از بین برده است. به عبارت دقیقتر سازمان چه از طریق فضایی که میان خود و سایر نیرو های اپوزیسیون بوجود آورده است و چه از طریق سیاست های خود راه هر گفتگو و تبادل نظری در این زمینه ها را مسدود کرده است. با همه این اوضاع و احوال صفحات ما برای پاسخگویی به انتقادات و مسائل طرح شده در اختیار مسئولین این سازمان و یا دوستان و هواداران آن است. نکته دیگری که باید درباره این مطالب یادآوری کرد، مقالات و تحلیل هایی است که از سوی نیرو های جدا شده از سازمان طی این چند هفته بدست ما رسیده است. ما در شماره آینده تلاش می کنیم خطوط اصلی این برخوردها را در مجموعه ای کوتاه چاپ کنیم.

سرانجام اینکه شماری از کسانی که می توانستند درباره موضوعات پیشنهادی راه آزادی مطالب و حرف های جالبی برای خوانندگان داشته باشند، متأسفانه سکوت را ترجیح دادند و برخی نیز بروشنی ترس خود را از وارد شدن به چنین میدانی را طرح کردند. باید اعتراف کنیم که این رفتار و روانشناسی برای ما سئوالات جدی در رابطه با سیاست ها و فضای موجود در اپوزیسیون ایران به میان می کشند. چگونه است که برخی رفتار ها و سیاست ها می توانند از هم اکنون در دوران تبعید و در اپوزیسیون عده ای را مرعوب و یا به سکوت وادارند؟ این روانشناسی - حتی اگر با اغراق هم توأم باشد - برای آینده دمکراسی در ایران نگران کننده است.

این سئوالات و بسیاری دیگر بدرستی طرح می شوند و ذهن کنجکار هم وطنان ما در داخل و خارج کشور را بخود مشغول میکنند. گروهی با تکیه بر تجربه و شناخت گذشته خود یا بدبینی معتقدند در سازمان در بر همان پاشنه قدیمی می چرخد، جمعی با کنجکاری بیشتر رویداد ها را دنبال میکنند. تا پیش از دوره اخیر، سازمان مجاهدین خلق طی چند سال گذشته با انتقال فعالیت های خود به عراق و تدارک یک نیروی نظامی سیاست های انزواجویانه خود از سایر بخش های اپوزیسیون را دامن زد و شورای ملی مقاومت که با خروج اصلی ترین نیرو های غیرمجاهد حالت جبهه ای خود را از دست داده و بصورت پوشش سیاسی کم اعتبار و دنباله روی سازمان مجاهدین خلق در آمد. همه شواهد نشان می دهند که شکست فاحش و آشکار استراتژی نظامی مجاهدین خلق را بسوی سیاست های جدیدی سوق داده اند که از یکسال پیش به اینسو به اجرا درآمده اند.

تبلیغات کنونی سازمان بطور عمده حول خانم رجوی به عنوان «ریاست جمهوری» مقاومت متمرکز شده است. سیاست «ارتقای زنان» که بخش تشکیلاتی سازمان هم بطور وسیع دنبال می شود در حقیقت یکی از عرصه های مهم تبلیغاتی مجاهدین در برابر سیاست های زن ستیزانه جمهوری اسلامی به شمار می رود. بویژه آنکه سازمان و شورای ملی مقاومت با طرح جمهوری دمکراتیک اسلامی خود در داخل و خارج کشور از زاویه برخورد «اسلامی» با مسئله زنان مورد پرسش قرار می گیرند. این ابتکارات، هر چند نباید جنبه های فرهنگی مثبت آنها را نادیده انگاشت، متأسفانه در یک روند طبیعی رشد فرهنگی سازمان در زمینه زنان و یا نتیجه مبارزه مستقل آنها و نه در یک فضای دمکراتیک عملی شده اند. یعنی از یکسو مصلحت های سیاسی عمل کرده اند و از سوی دیگر گروهی مرد و تفکری مرد سالارانه

چند ماهی است که افکار عمومی ایرانیان خارج از کشور شاهد دور تازه ای از فعالیت های سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت است. انتشار روزنامه ایران زمین، برگزاری کنسرت های بزرگ با شرکت چند تن از خوانندگان معروف، تبلیغات گسترده و توزیع توار فیلم و پیام ها و دیدار های خانم رجوی و یا برنامه رادیویی منظم در سراسر اروپا نمونه های فعالیت هایی هستند که در گذشته کمتر سابقه داشتند. زمینه ساز این فعالیت ها مجموعه سیاست هایی است که از یکسال پیش از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران در پیش گرفته شده است. حضور فعال تر شورای ملی مقاومت (و افزایش اعضای آن)، انتخاب خانم مریم رجوی بنام «ریاست جمهوری» مقاومت، طرح نام مصدق و یا با قرار دادن نشان شیر و خورشید بروی پرچم ایران از جمله سمگتگیری هایی هستند که حکایت از برخی سیاست های جدید در سازمان می کنند.

انعکاس این سمگتگیری ها را در روابط بین المللی سازمان هم می توان مشاهده کرد، چنانکه بیشترین تلاش ها برای جلب حمایت سیاسی افکار عمومی و دولت های کشور های مختلف و در رأس آنها دولت آمریکا و سایر حکومت های غربی متمرکز شده است.

این فعالیت ها و گستردگی آنها و نیز پشتوانه مالی که بر اساس آن می توان چنین تبلیغات پرهزینه ای را سازمان داد، همزمان سئوالات بسیاری را در میان هم وطنان ما برانگیخته است. هدف و مضمون این فعالیت ها چیست؟ آیا در سیاست ها و تفکر سازمان تغییراتی بوجود آمده است؟ هزینه های این تبلیغات سخاوتمندانه را چه کسانی می پردازند؟ تأثیرات بین المللی یا داخلی این تبلیغات کدامند؟ آیا در شرایط کم رونقی حضور اپوزیسیون دمکرات چین فعالیت هایی برای آینده دمکراسی و حقوق بشر نگران کننده نیستند؟



هدایت کننده این تغییرات هستند. یعنی نوع سیاست گذاری و روابط در سازمان مجاهدین خلق به گونه ای است که اگر فردا «رهبر» مصلحت را بگونه دیگر ببیند به آسانی می توان همه این نقش ها را از افراد بازپس گرفت. کانیست به مجموعه تصمیمات سازمان در زمینه خانواده، زن و مرد در چند سال گذشته (طلاق و ازدواج های اجباری و...) نظری بیفکتمیم تا به چند و چون روابط و پیشینی که به چنین سیاست گذاری های امرانه دست می زنند پی ببریم.

در حقیقت امروز نکته گری در تمام سیاست ها و عملکرد سازمان مجاهدین خلق و شورای مقاومت ملی که توسط آنها اداره می شود، مسئله دمکراسی است. یک سازمانی که امرانه و بشكل نظامی توسط یک رهبر اداره می شود و در تمام تصمیم گیری ها «اتفاق آراء» وجود دارد (از جمله در جریان «گزینهش» رئیس جمهور)، سازمانی که دارای مراجع تصمیم گیری دمکراتیک نیست، سازمانی که در آن هیچ صدای مخالفی وجود ندارد و مخالفین جز خروج از سازمان راهی در برابر خود نمی یابند، سازمانی که رهبر آن از هر نوع انتقادی مبراست و هیچکس جرأت و جسارت اساعه ادب به این مقام ابدی فراتر از همگان را بخود راه نمی دهد، سازمانی که در بیرون از خود هم تاب شنیدن هیچ انتقادی را ندارد و همه نیرو های غیر خودی را بی مهابا به باد ناسزا و دشنام می گیرد و قدرت را فقط برای خود می خواهد پیش از هر چیز در عمل زندانی انتخاب و پیش خود است. چه کسی می تواند باور کند سازمانی با چنین ویژگی هایی در صورت رسیدن به قدرت به پیشرفت دمکراسی و حقوق بشر در ایران یاری خواهد رساند؟ سازمانی که دمکراسی را از اعضا و هواداران خود هم دریغ می کند، چگونه می تواند فردا برای توده های مردم دمکراسی به ارمغان آورد؟

در برنامه های سازمان و شورای مقاومت ملی بروشنی به مسئله دمکراسی و حقوق بشر برای آینده ایران اشاره شده است. اما در عمل اپوزیسیون و افکار عمومی چه می بینند؟ ایجاد زندان در عراق برای خفه کردن مخالفین، نادیده انگاشتن همه نیرو های غیرخودی، عدم تحمل هر نوع انتقاد از سوی منتقدین درون و بیرون سازمان سیاست های اتفاقی و حوادث فرعی نیستند. آیا برای سازمانی که داعیه قدرت در ایران فردا را در سر دارد و خود را هم مدافع دمکراسی و حقوق بشر قلمداد میکند، شکست اخلاقی بزرگتر از اینهم می تواند وجود داشته باشد که از همین حالا توسط سازمان های مدافع حقوق بشر ایرانی و بین المللی و حتی مقامات امریکائی متهم به نقض حقوق بشر شکنجه و زندان اعضای خود بشود؟ افکار عمومی ایرانیان داخل و خارج از کشور از خود می پرسند سازمانی که امروز با مخالفین خود اینگونه برخورد کند، فردا در قدرت چه بلایی بر سر مردم خواهد آورد؟

روزنامه ایران زمین که با مدیریت آقای هزارخانی منتشر می شود، به گفته ای بر آن است تا روایتی مقبول تر و «ملایم تر» از چهره و تصویر مجاهدین خلق نزد افکار عمومی ارائه دهد و به این اعتبار زبانی کمتر گذشته، ناسزاگونه و امرانه دارد. اما تا زمانی که نشریه مجاهد بی مهابا در صفحات خود همان تصویر عبوس و ترسناک گذشته را بدست می دهد، چه کسی می تواند باور کند که چیزی در بنیان تغییر کرده است؟ حتی سازمان وقتی به سراغ هنرمندان می رود، مگر کسانی را دست چین نمی کند که با خانم مریم رجوی «پیعت» کرده باشند؟ شمار بزرگی از سازمان های سیاسی ایران در اپوزیسیون و حتی برخی عناصر و نیرو ها در داخل جمهوری اسلامی بر اثر تجویب و ناکامی های انقلاب ایران و نیز در سایه تحولات بسیار اساسی در سطح جهان دچار دگرگونی های مهمی شده اند که سمت اصلی آنها را پذیرش موازین و معیار های دمکراتیک تشکیل می دهند. متأسفانه سازمان مجاهدین خلق ایران از این کاروان تیزپا بسیار پس افتاده است. در صفوف اپوزیسیون سازمان در حقیقت آخرین نیرویی است که به شکستن حصار و پوسته گذشته خود روی آورده است، اما این تغییرات بطرز نومیید کننده ای سطحی و غیر بنیادی هستند و این مسئله بزرگترین تناقض کار و سیاست مجاهدین در شرایط کنونی و در جریان مبارزه در جامعه ای است که مردم آن طی ۱۵ سال گذشته بهای بسیار کزافی برای خودکامگی و انحصار طلبی سرورشته داران کشور پرداخته اند. مجاهدین خلق ایران اگر می خواهند جای واقعی در اپوزیسیون و در افکار عمومی داخل و خارج کشور داشته باشند باید به این نکته کلیدی بپردازند که بینش و عملکرد آنها عقب مانده، غیردمکراتیک و بیگانه با مقتضیات جامعه باز امروزی است.

البته تکیه بر یک استراتژی نظامی شماری از رفتار های تشکیلاتی و سیاست های معینی را به یک سازمان تحمیل می کند. اما خرواست و تمایل و سنت های سازمان و رهبری آن در محدود کردن دامنه این تنگنا ها نقش بسیار اساسی دارند. برخی از نیرو هایی که هم اکنون در کشور های مختلف جهان به حکومت رسیده اند و یا بصورت احزاب قانونی فعالیت می کنند گذشته

ای نظامی داشته اند. اما شرایط مبارزه هیچگاه به عامل تعیین کننده در رعایت موازین دمکراتیک و منش های انسانی درنیامده اند. رهبری مجاهدین در توضیحات درون سازمانی بطور مداوم انگشت بر جنبه نظامی مبارزه خود و الزامات ناشی از آن می گذارند، اما بخش اصلی انتقاداتی که در رابطه با منش های ضد دمکراتیک مجاهدین (چاپگاه رهبری، انحصار طلبی، عدم تحمل غیرخودی، انتقاد ناپذیری و...) طرح می شوند رابطه چندانی با شکل مبارزه ندارند.

شکل مبارزه خود به روایت مجاهدین خلق عرصه اصلی اختلاف او با نیرو های دیگر اپوزیسیون است که بطور منظم در نشریات سازمان وابستگان به «شیخ و شاه» قلمداد می شوند. به یقین این اختلاف واقعی میان مجاهدین خلق و بسیاری دیگر از نیرو های اپوزیسیون است. اما هیچگاه ریشه اصلی اختلاف را تشکیل نمی دهند. چنین اختلافی دست کم نمی تواند دلیل برخورد خصمانه و یا حتی دشمنی نیرو های مختلف با یکدیگر باشد. زیرا اگرانگونه که همه این نیرو ها ادعا می کنند، مبارزه آنها در خدمت دمکراسی و حقوق بشر در ایران است، حتی اگر شیوه ها با هم متفاوت است دیگر چرا به عقب مانده ترین اشکال ممکن برخورد های کینه توزانه و خصمانه بوجه می آید؟ اینک بخش بزرگی از اپوزیسیون باور خود به کارایی و درست بودن راه حل های نظامی و خشونت آمیز در تغییرات سیاسی جامعه از دست داده است و مبارزه خود را در چهارچوب مقاومت سیاسی و مدنی شهروندان جامعه سمت و سو می دهد. بررسی مواضع چند سال گذشته این نیرو ها نشان می دهد که چنین باور هایی هیچ تأثیری در اعتقاد سازش ناپذیر آنها به ضرورت استقرار حکومت قانون و دمکراسی در ایران نداشته است. حال چگونه است که مجاهدین خلق طی این سال ها همواره این نیرو ها (استحاله چی ها) را طرفداران «سازش» قلمداد کرده است؟ آیا دعوی اصلی سازمان بر سر نحوه چنگ اندازی بر قدرت و انحصار طلبی در این زمینه نیست ؟

این انحصار طلبی و عطش رسیدن به قدرت سازمان را به آن سمت سوق داده است که به چنین اتحادی با صدام حسین دست زند و با تکیه بر دیکتاتوربیماری که عامل بدبختی های بزرگ مردم عراق و آغاز گر دو جنگ ویرانگر و خونین در منطقه بوده است. بخواید دمکراسی و حقوق بشر را به مردم ایران هدیه کند. اتحادی که متأسفانه از حد برخی کمک های لجستیکی یا اغماض درباره فعالیت های چریکی به مراتب فراتر می رود و فعالیت ارتش را در برمی گیرد که همه ساز و برگ نظامی آنرا عراق تأمین می کند و پول هنگفت تبلیغات آنرا دیگران می پردازند.

شمار بزرگی از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق طی ۱۵ سال گذشته در مبارزه علیه جمهوری اسلامی جان خود را از دست داده اند. جوانان پرشوری که بخاطر بزانو درآوردن یک نظام خودکامه و انحصار طلب دست به قهرمانی های بزرگی زدند، اما متأسفانه این فدکاری های عظیم برای سازمانی صورت گرفته است که خود در صورت رسیدن به قدرت می توانست به اعمال مشابه ای دست زند. بسیاری از احزاب انقلابی و چپ در اروپای شرقی، آسیا و امریکای لاتین علیرغم حسن نیت خود و برغم برنامه ها و شعار های انقلابی و انسانی در عمل به نیرو های ظالمانه و خودکامه ای در قدرت تبدیل شدند و جامعه خود را بسوی انحطاط و بدبختی سوق دادند. امروز مجاهدین خلق مشروعیت خود را در شمار شهدای خود می دانند و خانواده ها و بستگان این جان باختگان ذخیره پایان ناپذیر نیروی سازمانی آنها به شمار می روند.

اپوزیسیون ایران امروز با مسئله ای بنام مجاهدین خلق ایران مواجه است. ازکنار این نیروی بزرگ نمی توان بی تفاوت عبور کرد. این سازمان چه در عرصه مبارزه با جمهوری اسلامی و چه در فداری دمکراسی در ایران نقش مهمی بر عهده خواهد داشت. از این رو هرگون تغییر اساسی در بینش و تحول آن به سمت نیرویی دمکراتیک بسود استقرار دمکراسی و حقوق بشر در ایران است.

حرکت از این واقعیت اساسی به ما حکم می کند در برابر سازمان مجاهدین خلق سیاستی سازنده و هوشیارانه را دنبال کنیم. اپوزیسیون باید همراه با طرح انتقاد های خود به سیاست ها و عملکرد های سازمان، تلاش کند پای سازمان را به برخورد ها و گفتگو های دو یا چند جانبه بکشاند و به فضای دشمنی کنونی خاتمه دهد. مجاهدین مانند هر نیروی دیگر قابلیت تغییر دارد و اپوزیسیون نیز باید در عمل به بینش دمکراتیک، به اصل تحمل دیگران، به اصالت گفتگو و برخورد سالم وفادار بماند و تجربه های گذشته خود را در مورد این سازمان هم بکار گیرد.

## در برابر مجاهدین خلق اصل را باید بر سیاست گفتگو گذاشت!

ر. آ: به نظر شما آیا می توان با توجه به برخی سیاست های جدید سازمان مجاهدین خلق از تغییرات در تفکر و عملکرد این سازمان سخنی به میان آورد؟

در آنچه که مربوط به سیاست های جدید سازمان مجاهدین خلق می شود، باید با معیار های عام به داوری پرداخت همان معیار هایی که برای نمونه ما در مورد سلطنت طلب ها یا چپ استبدادی و یا حتی خود رژیم پیکار می گیریم. یعنی باید دید تحولاتی که سازمان مدعی آنهاست بطور واقعی بوقوع پیوسته اند و یا اصولاً خود آنها صحبتی از گشایش به میان می آورند یا خیر و یا در روش و عمل آنها این تغییرات مشهود هست یا خیر. شما از تغییر صحبت کردید، آری تغییری در سیاست مجاهدین بوجود آمده است، اما چه تغییری؟ سازمان تا کنون خود را در یک استراتژی نظامی محدود کرده بود و خام پندارانه فکر می کرد که می تواند رژیم را سرنگون کند. و حتی اگر نمی تواند آنرا سرنگون کند، دست کم از هر نوع گشایشی در رژیم جلوگیری به عمل آورد. این سیاستی که در رابطه با حمله فروغ جاویدان مطرح بود.

بهرحال این نیرو مدتی در عراق مانده است و نتوانسته سیاست نظامی خودش را پیش برد. الان هم به مقدار بناچار و به مقدار هم بر اساس محاسبات نادرستی که فکر می کنند اگر حمایت بین المللی را بسوی خود جلب کنند و یا جای خود را در میان هم وطنان مقیم خارج باز کنند، از مشروعیت برخوردار خواهند شد به سیاست های جدید روی آورده اند وگرنه صحبت از گشایش در حد حرف باقی می ماند. این درست است که برای مثال اینها سراغ هنرمندان رفته اند که در گذشته دور تر از کنارشان هم عبور نمی کردند. ولی تغییرات از این حد فراتر نمی روند.

ر. آ: در فعالیت های سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت کسب حمایت بین المللی جای مرکزی را بخود اختصاص می دهد. مسئولین درجه اول سازمان و شورا و از جمله خانم رجوی این عرصه را دارای اهمیت اساسی برای تحقق استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی قلمداد می کنند. بنظر شما تا چه اندازه این عامل بین المللی در معادلات نیرو در ایران اهمیت دارد؟

ب. ح. من فکر می کنم که این سیاست بر اساس یک ارزیابی نادرست از اوضاع داخلی ایران استوار است. یعنی اینطور وانمود می شود که گویا همه اسباب تغییر رژیم در ایران فراهم است و فقط مانده است کسب پشتیبانی بین المللی. در صورتی که وضعیت به این گونه نیست. در ایران با وجودی که رژیم مشروعیت خودش را تا حدود زیادی از دست داده است ولی هنوز توسط گروه هایی از مردم مورد حمایت قرار می گیرد. فراموش نکنیم که این رژیمی است که از درون انقلاب درآمده است و پیوند معینی با گروه هایی از مردم دارد که بخشی از آنها ابواب جمعی خود او بشمار می روند. بنا براین به نظر نمی رسد که مانند رژیم شاه، جمهوری اسلامی یکسبه از هم بپاشد. روند تغییر یا سرنگونی رژیم روندی تدریجی خواهد بود. در این اوضاع و احوال نقش نیرو های خارجی بکلی تبعی است. آمریکا و سایر کشور ها تنها ابزاری که برای فشار به دولت ایران دارند فشار های اقتصادی و سیاسی است که هم اکنون انجام می شود. بنابراین تصور اینکه گویا حمایت آمریکا از یک نیروی اپوزیسیون تغییرات اساسی در وضعیت کنونی بوجود خواهد آورد، ارزیابی غلطی است. در شرایطی که رژیم از اینهم متزلزل تر بود و آمریکایی ها و اروپایی ها خیلی سفت و سخت نه تنها از مجاهدین که از سلطنت طلب هم حمایت می کردند و میلیون ها دلار هم برای اینکار خرج می کردند باز هم هیچ اتفاقی نیفتاد.

ر. آ: جمهوری اسلامی در تبلیغات خود علیه نیرو های اپوزیسیون جای ویژه ای به سازمان مجاهدین خلق می دهد. بویژه آنکه مسئله برخورد های نظامی و یا بمب گذاری ها زمینه را برای چنین تبلیغاتی آماده می کنند، چنین تلاش هایی از سوی رژیم آیا

به قصد توجیه سیاست های سرکوبگرانه و خشن آن صورت نمی گیرند؟ تأثیر این برخورد در افکار عمومی در ایران چیست؟

ب. ح: به نظر من رژیم با بزرگ کردن مسئله مجاهدین بدنبال قانع کردن خودش است. یعنی گفته می شود که اگر قرار باشد در ایران گشایشی صورت گیرد، از این گشایش مجاهدین استفاده خواهند کرد. از طرف دیگر رژیم تلاش می کند از طریق بزرگ کردن فعالیت های نظامی مجاهدین، بر تناقضاتی که سیاست آنها در عرصه برخورد با اپوزیسیون بوجود آورده است سرپوش بگذارد.

البته این هم که رژیم تلاش دارد تا اپوزیسیون را فقط در قالب مجاهدین خلاصه کند، چندان درست نیست و اینرا در مطبوعات وابسته به رژیم و سیاست های تبلیغاتی آنها نمی توان مشاهده کرد. البته در مورد اپوزیسیون خارج از کشور این برخورد بسیار خصمانه است ولی در مورد اپوزیسیون داخل کشور نوعی اغماض و تحمل بیشتر اعمال می شود.

ر. آ: چرا شمار بسیاری از روشنفکران ایران قدرت گرفتن مجاهدین خلق را برای دمکراسی در ایران زیانبخش می دانند؟ به زبان دقیق چرا روشنفکران از این نیرو واهمه دارند؟ آیا از نظر شما نیرویی مانند مجاهدین برای آینده دمکراسی در ایران در پی تغییر حکومت کنونی خطری به شمار می رود؟

ب. ح: بدون تردید اگر سازمان مجاهدین خلق همین بینش و رفتار و تفکر را حفظ کنند می توانند برای دمکراسی در ایران خطری به شمار آیند. البته من فکر نمی کنم مجاهدین چنان نیرویی باشند که بتوانند چانشین رژیم کنونی شوند و نباید در این باره غلو کرد. ولی درباره مجاهدین خلق باید این نکته را توجه کنیم که روشنفکران ایران در مجموع خودشان از مجاهدین خلق در دوره ای طولانی در مقابل رژیم پشتیبانی کردند و حتی نامزدی مسعود رجوی برای ریاست جمهوری را مورد حمایت قرار دادند. در این دوره بسیاری از روشنفکران لائیک و حتی چپ با مجاهدین علیه نیرو های انحصار طلب همراه شدند. ولی امروز چرا این فاصله بوجود آمده است؟ به نظر من علت اصلی این شکاف را از یکسو در روش هایی جست که مجاهدین در پیش گرفتند و از سوی دیگر نباید فراموش کرد که در دنیای فکری این روشنفکران هم تغییرات جدی بوجود آمده است. یعنی مجاهدین بتدریج بسوی یک جریان استبدادی میل کردند و روشنفکران ایران تحت تأثیر تجربه انقلاب ایران و نیز حوادث و تحولات جهان به بینش دمکراتیک روی آورده اند. در نتیجه این دو نیرو از هم دور تر شده اند. روشنفکران ایران امروز حس کرده اند که مجاهدین این بینش و روش هر چه قدر هم که افراد شان از خود جان باختگی و فداکاری در مبارزه علیه جمهوری اسلامی نشان دهند، بسود دمکراسی در ایران کاری نخواهند کرد. نکته دوم اینست که مجاهدین خلق نتوانسته اند در این دور، مشروعیتی میان روشنفکران و یا حتی تحصیل کرده های ایران بدست آورند.

تجربه نشان داده است که هرگاه نیرو یا شخصیت های سیاسی بخواهند در جهت تحولات مثبت در جامعه عمل کنند مورد حمایت وسیع روشنفکران قرار می گیرند. ما شاهد پشتیبانی روشنفکران از خمینی در برابر شاه و یا از مجاهدین در برابر نیرو های انحصار طلب جمهوری اسلامی بودیم. اما در مورد مجاهدین ما شاهد روندی معکوس بوده ایم. یعنی حتی روشنفکران درون خود سازمان، شعرا و نویسندگان در طول این سالها بتدریج از آنها فاصله گرفته اند. این فضای عدم اعتماد را نمی توان با کنسرت موسیقی و کار های مشابه از میان برد. زیرا به بینش و عملکرد مجاهدین برمی گردد. تا وقتی که سازمان مجاهدین خلق بنیاد فکری و عملکرد خود را زیر علامت سؤال نبرد، گامی در جهت نزدیکی با روشنفکران برداشته نخواهد شد. می دانید که جریان های چپ اولین کاری که کردند این بود که بنیاد های فکری و سیاست های خودشان را مورد سؤال قرار دادند، در مورد

# نگاهی بر اسلام در اندیشه سیاسی مجاهدین

علی اصغر حاج سید جوادی

کلیه قاره های جهان بوزش درآورده بود. در خاورمیانه و نزدیک در شمال آفریقا، در هندوچین، در آمریکای لاتین تب انقلاب برای آزادی مخصوصاً آنکه نقش چنچ روحانیت سنتی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به طرفداری از دربار سکوت همراه با رضایت بود و نقش چنچ روحانیت سیاسی نظیر کاشانی و بهبهانی همدستی و طرفداری علنی از توطئه کودتا بود علیه دولت قانونی دکتر مصدق. بنابراین مذهب برای اینکه به صورت سلاح مبارزه درآید به روایتی تازه احتیاج داشت و این روایت را باید در بازگشت به سرچشمه ها و متون و سیره پیشوایان صدر اسلام جست و جو کرد.

به این دلیل است که وقتی کتاب شهید جاوید تالیف صالحی نجف آبادی از روحانیت قم در شرح فلسفه شهادت حسین بن علی امام سوم شیعیان منتشر می شود با مخالفت شدید و تکفیر محافل محافظه کار سنتی مذهبی قم و تهران روبرو می شود. زیرا به تحلیل مؤلف کتاب، حسین بن علی با ایمان به این حقیقت از مدینه به کوفه برای مبارزه با یزید بن معاویه براه افتاد که حق گرفتنی است نه دادنی. حسین بن علی، یزید بن معاویه را غاصب حق خود یعنی حکومت و امامت بر مردم میدانست. در صورتی که در فرهنگ تشیع سنتی حسین بن علی مظلومانه بدست لشکر یزید شهید شد زیرا از روز ازل به این سرنوشت تن داده بود. تفکر و اندیشه مذهبی حاکم بر رهبری نهضت آزادی در کار سیاسی احتیاط و محافظه کاری بود نه دست یازیدن به اسلحه و اعتقاد به مبارزه مسلحانه و براندازی نظام خودکامه پهلوی.

رهبر نهضت آزادی مسلمانانی بودند طرفدار تجدید و آزادی و حکومت قانون یا حفظ شئون اسلامی و معتقد به اصل دموکراسی پارلمانی؛ گرچه تلاش آنها در راه تبلیغ آزادی انتخابات و آزادی بیان و مخالفت با وابستگی های حکومت به بیگانگان به توقیف و محاکمه و زندان کشیده شد اما در فرهنگ سیاسی رهبری نهضت آزادی، مبارزه قهرآمیز وجود نداشت. اما طیف جوان وابسته به طبقه متوسط شهری مخصوصاً در مدارس و دانشگاهها چو خفقان و منوعیت ارتباطات آزاد اجتماعی فرهنگی و دانشجویی را بیشتر احساس می کردند و به سابقه شور و شوق جوانی و احساس نزدیکی شدیدی که با فضای انقلابی جهان سوم آن روزگار میکردند، روش و شیوه کار سیاسی رهبران را ملائم با طبع سرکش و عاصی خود نمی دیدند؛ آنها مخصوصاً در تاثیر شدید کلام بکتر شریعتی به روایت دیگری از اسلام رسیده بودند که اتفاقاً در جبهه چپ نیز از مدتها قبل این شکاف و فاصله بین نسل محافظه کار شکست خورده رهبری حزب توده و طیف جوان وابسته به چپ ایجاد شده بود؛ قطب نمای مبارزه سیاسی در فضای انقلابی جهان سوم تغییر کرده بود. طیف جوان چپ ایران رو به سوی جنوب شرق آسیا داشت و فریاد مانو را می شنید که قدرت در لوله تفنگ است و دیکتاتور های وابسته به امپریالیسم چپ در میدان نبرد مسلحانه چاشنی برای آزادیخواهان و عدالت طلبان باقی نمی گذارند. و طیف جوان مذهبی به انقلاب فلسطین دل بسته بود. به این ترتیب جوانان وابسته به نهضت آزادی از رهبران فاصله گرفتند و راه خود را جدا کردند، افرادی نظیر حنیف نژاد، سعید محسن، صادق، بدیع زادگان با تشکیل سازمان مجاهدین خلق راه مبارزه مسلحانه را پیش گرفتند و به سوی انقلاب فلسطین و ایجاد رابطه با سازمان آزادیبخش عرفات روی آوردند. آبخور اندیشه سیاسی آنها اسلام علوی بود که دکتر شریعتی جدائی آنها از اسلام صفوی آخوند ها تبیین کرده بود. و پیکار و شیوه مبارزه سیاسی آنها رونوشتی از قیام مسلحانه جنبش فلسطین بود. ترکیب اندیشه سازمان مجاهدین خلق به روایت مؤسسين اوليه آن نظير حنیف نژاد و بدیع زادگان و سعید محسن مخلوطی بود از همه آنچه هائی که خلق های جهان سوم را در رابطه با قدرتهای حاکم از سونی و در ارتباط با سلطه بیگانگان و امپریالیسم، از سوی دیگر به محرومیت و فقر و عقب ماندگی و اسارت فرهنگی و اقتصادی کشانده بود. به این ترتیب جهت محور مبارزه آنها را در درون اندیشه سیاسی و اجتماعی سازمان

بررسی کیفیت رابطه سازمان مجاهدین با اسلام از بررسی دربارہ کیفیت عمومی فرهنگ جامعه ایران بطور کلی جدا نیست، از آنجا که مجال پرداختن به تفصیل میسر نیست به اختصار می گوئیم که فرهنگ ایران در تاریخ معاصر از سه منبع تغذیه می شود: نخستین منبع فرهنگ بومی یا سنتی و مذهبی است که ریشه در قرنهای تاریخ گذشته ایران دارد، که دوره اسلامی خود بخشی از این دورانها بشمار میرود. دومین منبع فرهنگ معاصر ایران، فرهنگ غربی و به معنای دقیقتر فرهنگ تجدید و تنظیمات قانونی و حقوقی مربوط به آنست که تاریخ آن به اواخر دوران قاجار و انتقال قدرت از استبداد و خودکامگی به حاکمیت قانون و تأسیس قانون اساسی و پارلمان بازمیگردد. سومین منبع فرهنگ معاصر ایران، از نفوذ نظریات انقلابی چپ و کمونیسم مایه میگیرد که دوران شکوفائی آن از دوران جنگ دوم جهانی و سقوط پهلوی اول و گسترش آزادیهای عمومی در زمان اشغال ایران بوسیله نیرو های متفقین (انگلیس - شوروی - آمریکا) آغاز می شود.

اگر مایه ها و مؤلفه های فرهنگ معاصر ایران را در درون این سه منبع بررسی کنیم بطور کلی و بدون پرداختن به جزئیات و دقائق ضروری آن به این نتیجه میرسیم که فرهنگ سنتی و مذهبی یا فرهنگ بومی و تاریخی ایران در مقایسه با الگو های فرهنگ پیشرفته در جهان، فرهنگی عقب مانده و فقیر و در مقابل مسائل پیچیده علمی و صنعتی و اقتصادی معاصر جهان ناتوان و درمانده است.

اما فرهنگ غربی یا فرهنگ تجدید، در نخستین دورات تلاطم های اجتماعی خوش درخشید و پیشروانی آگاه به فرهنگ بومی جامعه اما دل بسته به موازین تجدید و قانونمندیهای جامعه داشت؛ اینجا پیشروان نسبت به فرهنگ مذهبی مردانی مطلع و بصیر بودند و به ضرورت تحول تدریجی جامعه در چارچوب بنیاد های قانونی و الزامات حقوقی افراد در پناه قانون اعتقاد داشتند. اما این تحول قادر به درهم شکستن سد ها و موانع سیاسی حاکم بر قدرت خودکامه و دخالت بیگانگان در امور ایران نشد و از قانون اساسی و حکومت پارلمانی چیزی جز شکل ظاهری و تو خالی آن در نظام خودکامه سلطنتی پهلوی باقی نماند. اما فرهنگ چپ و انقلاب سوسیالیستی نیز نظیر فرهنگ تجدید، يك الگوی وارداتی بود؛ اگر خواستی تاریخی داشت؛ اما زمینه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی این خواست با شرایط اجتماعی جامعه ایران هماهنگ نبود. زیرا اقتصاد و اجتماع عقب مانده ایران، میبایست دورانهای از تحول در زمینه تولید و بازتولید سرمایه و کالا و خدمات طی می کرد که هنوز طی نکرده بود؛ در آن روزگار اگر کسی می گفت بدون گذار از سوسیال دموکراسی به سوسیالیسم نمیتوان رسید در فرهنگ چپ چیزی جز تهمت ارتجاعی و لیبرالی و نوکری سرمایه داری و امپریالیسم نصیب او نمیشد. اما سیاست و تاریخ در درون این ملغمه یعنی فرهنگ جامعه از حرکت باز نمی ایستاد. در هر يك از این سه الگوی فرهنگی، از برخورد با حوادث اجتماعی و سیاسی روز ضد الگو هائی ایجاد میشد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بین عناصر مذهبی طرفدار قانونی و عناصر غیرمذهبی طرفدار قانون (مخالفتان استبداد سلطنتی) در درون جبهه ملی و مدافعان نهضت ملی شدن صنعت نفت اختلاف و جدائی افتاد. طرفداران حکومت قانونی که هم مذهبی بودند و هم با جامعه سنتی بازار رابطه داشتند به رهبری مهندس بازرگان سازمان نهضت آزادی را تأسیس کردند و با وجودی که هرگونه فعالیت سیاسی و اجتماعات حزبی و مجالس سخنرانی و تبلیغ افکار سیاسی ممنوع شده بود، این سازمان زیر پوشش فعالیت های فرهنگی و صنعتی و مذهبی به تلاش سیاسی خود ادامه میداد. اما این گونه تلاش ها محتاطانه و باصطلاح دست به عضا، عناصر جوان و پرشور نهضت آزادی و بطور کلی جوانان ناراضی از محیط پرخفقان و بسته دانشگاهها و مدارس را راضی نمیکرد. دنیای بعد از جنگ دوم جهانی نسیم آزادی و عصیان را در

میتوان در سه کلمه خلاصه کرد که دکتر شریعتی با ایجاز آن را ((زور و تزویر)) مینامد.

در این سه کلمه عاملین اصلی بدبختی و فلاکت توده های مردم شناسایی می شود. یعنی سرمایه داران که توده ها را استثمار می کنند؛ و حاکمان که با اعمال قهر مردم را از حکومت بر خود باز میدارند؛ و شریعتمداران و آخوند ها که عقل و خرد مردم را با افسون و افسانه های خرافی و اطاعت از احکام تغییر ناپذیر و کهنه مذهبی تزویر می کنند.

اندیشه سیاسی و اجتماعی مؤسّسین اولیه سازمان به این صورت ضرورت مبارزه قهرآمیز یا حکومت خودکامه و سرمایه داری غارتگر و روحانیت مرتجع را تبیین می کرد که با قهر جز با قهر نمیتوان مقابله کرد.

این منطق طبعاً اگر در حقیقت به صورت بسیط قابل قبول بود، اما در واقعیت، فضای مطلوب و شرایط مناسب خود را می طلبید که در آن روزگار برای مجاهدین خلق حتی با در دست داشتن چند عدد سلاح آتشین وجود نداشت.

زیرا راه جامعه برای بسیج مردم و ایجاد رابطه پروری آنها بسته بود. آنها مست به مبارزه قهرآمیز با رژیم رندند اما بهره ای جز شکست و شهادت و زندان نبردند و در زندان نیز بخشی از مجاهدین در گفت و گو ها و کشمکش های رایج در داخل زندان از اسلام به سوی مارکسیسم رفتند و به خیال خود نظریه و تز رهائی خلق را گسترده تر از آن دیدند که فقط آنرا در محدوده اسلام علوی شریعتی و رمانتیسیم انقلابی آن محبوس کنند. این جدائی در زندان نه فقط گروه بازمانده در حصار اندیشه اسلامی مجاهدین اولیه را به مبانی اسلامی نزدیکتر نکرد بلکه با رفتن مارکسیست های تازه از پیکره اصلی سازمان به بیان تلفیقی و التقاطی تازه ای از مارکسیسم در اسلام مجاهدین تجلی کرد.

خیالیابی و لغافی در درون این بیان تلفیقی که عاری از هرگونه زیربنای منطقی تاریخی و اجتماعی مربوط به جامعه ایران و مسائل و مشکلات آن بود کار را بجائی رساند که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مسعود رجوی از منبر دانشگاه صنعتی تهران به تبیین جهان و بررسی فلسفی کون و مکان پرداخت. در آشفته بازار انقلاب؛ اسلام سازمان مجاهدین در دستی کلاشینکف داشت؛ به یاد روزگاران پیشین که چریک بود و زندگی مخفی و در دست دیگر زیتون برای صلح و همکاری با آخوند ها و زبان تملق و چاپلوسی نسبت به خمینی که نه آنها را به حضور پذیرفت و نه اسلام آنها را به رسمیت شناخت و اگر فراموش نکرده باشم یک دفعه آنها را در قم به حضور پذیرفت و با تشدد به آنها گفت بروید شهادتین را بر زبان آورید و به اسلام برگردید. مسعود رجوی بدنبال این اخطار در میدان امجدیه تهران با تکرار این تذکر امام امت سه بار با صدای رسا شهادتین را اعلام کرد و گردن نهادن خود را به اسلام خمینی به گوش شنوندگان رساند.

در بررسی اسلام سازمان مجاهدین بجای توجه به شعار ها و ارجاعات آنها به متون مذهبی تفسیر قرآن و نهج البلاغه بهتر آنست که به تاریخ و واقعیت های تاریخی و کیفیت تحولات مربوط به رابطه قدرت نگاه کنیم؛ در تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلام هرگز حکومتی بر مبنای قسط و عدالت ایجاد نشده است. و اصولاً باید بررسی کرد که منظور از حکمیت و قضا و حکم کردن بر مبنای قسط و عدالت در قرآن چیست؛ ناظر بر اختلاف افراد در یک قبیله و در اجتماعات کوچک آن روزگار است یا ناظر بر شیوه حکومت و سازمان دولتی یک کشور و یک ملت است.

سازمان مجاهدین در آخرین تحول خود پس از انقلاب و اجبار رهبری به ترک ایران دست به تشکیل حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی زده است و هنوز قدرت حلّ این تضاد را در خود نشان نداده است که آیا اصل جدائی دین از دولت را که ضروری ترین بنیاد جمهوری است قبول دارد و اگر قبول دارد باید قبول کند که در نظام جمهوری دولت نمیتواند مدافع و طرفدار مذهب باشد.

اما رهبری مجاهدین در دوران پس از انقلاب تا امروز با ارائه هزاران مدرک و سند کتبی و اعمال و حرکات نشان داده است که جز رسیدن به قدرت از هر راه و توسل بهرگونه وسیله هدفی ندارد. جمهوری اگر دموکراتیک باشد باید تابع حاکمیت مردم و

آزادانه مردم باشد و اگر اسلامی باشد باید از احکام الهی و رأی شریعت نبوی آنها بوسیله امامت و بدون کوچکترین رأی و دخالت مردم پیروی کند. در این صورت جمهوری دموکراتیک اسلامی مجاهدین چه صیغه ایست. و در درون این موجود نوحیاتین جز مشتکی شعار های فریبنده توخالی و جز تصویری هولناک از خودکامگی و تشنگی قدرت و انتقامجویی چه چیزی را میتوان مشاهده کرد؟

آنچه تا کنون در اندیشه اسلامی مجاهدین در عمل و در جمهوری کوچک آقای رجوی در شورای مقاومت ملی ایشان مشاهده شده است با اتکالی به انصاف و وجدان باید شهادت داد که چیزی جز ریاکاری و دروغ و التجای عوامفریبانه به دامان اسلام و چهارده

معصوم و ضریح مطهر امام حسین و علی ابن ابیطالب و اخیراً آمریکا و آقای کلینتون رئیس جمهور آن ندیده ایم و چون این جماعت می خواهند جمهوری دموکراتیک اسلامی برای مردم ایران به ارمغان بیاورند باید دست به دعا و التماس بدرگاه خدا برداشت و گفت:

یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن.

#### مصاحبه با بیژن حکمت. بقیه از صفحه ۱۸

مجاهدین با وجود برخی سیاست های تازه چیزی در اساس تغییر نکرده است. تبیین جهان هنوز عوض نشده است. برنامه شورای ملی مقاومت همان برنامه گذشته است. در حالی که هر دو سند در تحلیل بسیار خوش بینانه چیزی میان استبداد و دموکراسی هستند. یعنی نقطه نظر های یک بینش انقلابی و هژمونی طلب در هر دو این اسناد وجود دارد.

ر. ا: در مطبوعات مجاهدین به بسیاری از روشنفکران و شخصیت سیاسی انتقاد می شود که می خواهند با جمهوری اسلامی از در سازش در آیند و یا مخالف سرنوشتی رژیم و طرفدار خط استحاله هستند. فکر می کنید آیا این مسئله موضوع اصلی اختلاف است؟

ب. ح: من اینرا نمی پذیرم به دنبال سازش با رژیم باشند. اختلاف اصلی بر سر روش برخورد برای دستیابی به دموکراسی در ایران است. روشنفکران ایران پس از تجربه ۱۶ - ۱۵ ساله گذشته و نیز با توجه به آنچه در برخی دیگر از کشور های جهان بوقوع پیوسته است فکر نمی کنند فقط با انداختن رژیم و نفی هر اقدامی که می کند کار درست می شود. امروز روشنفکر ایرانی برای مثال فکر کنند شریعتی وجود دارد که بشود کانون نویسندگان را فعال کند، خول بدنبال اینکار می رود و حتی وارد مذاکره با مسئولین هم می شود. در صورتی که برای مجاهدین این نوع روش ها جزء محرّمات است و هر کس اینکار را کند یعنی رژیم را قبول دارد. البته این یک نوع تعبیر از امکان رسیدگی به دموکراسی در ایران است که روشنفکران ایرانی یا شمار بزرگی از آنها به شدنی بودن آن معتقد شده اند. باید شریعتی که روشنفکران در ایران می کنند را هم از نظر دور نداشت. بنظر من هم تجربه ها و هم مقتضیات این بخش از نیروی روشنفکری را به اینجا رسانده، که برای رسیدگی به دموکراسی باید به سراغ راه های دیگری رفت و نقطه برخورد با سازمان مجاهدین درست همین جاست. چرا که مجاهدین می گویند هر راهی جز آنچه ما هم گوئیم به شکست می انجامد. در صورتی که حتی در شوروی لنینی هم این حرف ها جانی ندارد و مجاهدین نسبت به شوروی لنینی انقلاب عقب هستند. ببینش غالب بر اینها تفکر چریکی و مذهبی امام حسینی است که هر روز هم گسترش پیدا می کند و اینها را از اعمال هر نوع سیاست جدی که بتواند در جامعه هژمونی فکری یا سیاسی کسب کند باز می دارد.

ر. ا: مجاهدین خلق ایران برخوردی یکجانبه و خصمانه ای با مجموعه اپوزیسیون ایران دارند. ادبیات مجاهدین مملو از تاسزا ها و تحلیل های بشنام گونه به نیرو ها و شخصیت های اپوزیسیون ایران است. در چنین شرایطی به نظر شما اپوزیسیون دمکرات ایران چه واکنشی باید داشته باشد؟ آیا زمان آن فرا رسیده که به جستجوی راه های گفتگوی سازنده و برخورد های سالم پرداخت و به فضای خصمانه کنونی پایان داد؟ آیا با توجه به اجتناب ناپذیر بودن همزیستی همه این نیرو ها در آینده ایران، از هم اکنون نباید زمینه های فرهنگی و فکری این همزیستی را تدارک دید؟

ب. ح: به نظر من ما باید در برابر مجاهدین خلق ایران مانند همه نیرو های دیگر اصل را بر سیاست گفتگو بگذاریم. سیاست گفتگو یعنی در برابر بد زبانی و واکنش های خصمانه این سازمان باید سیاست معقولی درپیش گرفت و به زبان دیگر باید از طریق استدلال، برهان و بحث نشان داد چرا با سیاست های آنها مخالفیم و از هر نوع برخورد خصمانه و تاسزاگویی اجتناب کنیم. اما این سیاست همزمان نباید موجب سوء تعبیر شود. یعنی ما باید قاطعانه انتقاد های خود مان چه در رابطه با سیاست و تفکر سازمان و چه در رابطه با شکل برخورد آنها با نیرو های دیگر را به شکل درست و منطقی طرح کنیم. امکان تحول و تغییر در سازمان مجاهدین خلق وجود دارد. جمهوری خواهان ملی در گذشته نسبت به چپ استبدادی و سلطنت طلب ها هم چنین برخوردی داشت. یعنی دنبال کردن سیاست گفتگو با توجه به امکان تغییرات جدی این نیرو ها در جهت دموکراسی و حقوق بشر تحت تاثیر انقلاب ایران و رویداد های جهانی.

البته پیش شرط ایجاد فضای گفتگو با مجاهدین خاتمه دادن به افترا زنی و تاسزاگویی به نیرو های دیگر اپوزیسیون است. اگر اینها مجاهدین بپذیرند، گام مهمی در راه ارتقای سطح سیاسی خود مجاهدین، اپوزیسیون و جامعه ایران به شمار می رود. اپوزیسیون به سهم خود در بوجود آوردن چنین فضایی سهم دارد. بالاخره الفبای قواعد دموکراسی اینست که وجود دیگری را بتوان تحمل کرد. وقتی در اپوزیسیون شما می برسید چرا از این نیرو می ترسید و در اپوزیسیون هنوز اینها تحمل شنیدن حرف های مخالف را ندارند و اینرا بلافاصله به سازش با شاه یا شیخ تعبیر می کنند. بنابراین چطور می توان فکر کرد روزی اینها به قدرت رسیدند می توانند آزادی بیان یا موجودیت سیاسی دیگران را بپذیرند.

ر. ا: از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه بپذیرفتید تشکر می کنیم.

مصاحبه از س. نورسته

# مجاهدین خلق از «پدر خمینی» تا کلینتون!

رضا مرزبان

چریکی يك فرق فاحش داشت: این سازمان «نو حیاتین» بود، هم مذهبی می اندیشید، هم نمایش های چریکی چپ می داد. چاذبه سازمان هم، برای نسل جوان و نوجوان، که در تب انقلاب می سوخت، پی آن که فرصت پیدا کند، ناف خود را از گذشته تاریک سنتی، ببرد - و در شرایط استیلای حال هوای مذهبی بر کشور - در همین بود. خم صبغی جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی، در رنگ کردن و جلا دادن عقاید کهنه و فراموش شده مذهبی، معجزه می کرد. فیضیه نیز بی آن که به این خم رنگرزی جواز قبول شرعی داده باشد، از آن در جبهه مبارزه سود برده بود و حالا از آن فاصله می گرفت. آرمان خواهی مذهبی - سیاسی مجاهدان از این خم بیرون آمده بود، و طرد و رد حرکت آنان از جانب روحانیت، در بین نوجوانان بر چاذبه سازمان می افزود.

کارنامه سیاسی سازمان، در همان چند صباح آزادی عمل، و جا به جایی قدرت، پر از نقیض است: شاید زیر نفوذ حرکت «الفتح» تند ترین رُست ضد امریکایی انقلاب، از آنهاست: حمله به پست های ردیاب قضایی امریکایی ها در مرز های ایران و شوروی، و تصرف یکی از پایگاه ها، نه وسیله چریک های چپ، که به ابتکار سازمان مجاهدان صورت گرفت. و «سعادت» عضو رهبری سازمان را، در رابطه با اتهام ملاقات با مقامات سفارت شوروی در تهران، بازداشت کردند. و این واقعه در زمان حیات پدر طالقانی بود، و در دفاع از این اتهام بود که آقای طالقانی سرپیسته مطرح کرد که البته تماس گرفتن با خارجی بد است، اما مگر فقط روبرو خارجی هستند؟

از نخستین روز ها، سازمان در ارگان های مختلف شبکه اسلامی، حضور داشت، حتی در زندانها، و داسرا های انقلاب، و بیش از يك سال طول کشید تا به تدریج از کمیته ها و ارگانها و داسرای انقلاب اسلامی کنار گذاشته شد. سازمان موافق رفتارند بود، در حالی که همه می دانستند فرزندم نیرنگی سیاسی بیش نیست. سلطنتی را که يك بار مردم با انقلاب و دادن خون، برچیدند، چگونه و چرا بار دیگر، به نظرخواهی همان مردم می گذارند؟ مگر آن که نیرنگی در کار باشد، و بود. و تمام سازمانها و گروه ها که رفتارند را تایید کردند، دانسته و فرصت طلبانه، به طرفداران تأسیس حکومت مذهبی - علیه حاکمیت مردم - در ایران، پیوستند. رفتارند، تکلیف همه چیز را معلوم کرده بود، و راهی بی بازگشت در برابر انقلاب ایران گذاشته بود.

طرد مجاهدان از شبکه های گسترده ارگان انقلاب، که با هشیاری از جانب شورای انقلاب، و فیضیه دنبال می شد، دست سازمان را از پست های داخل و خارج حکومت، کوتاه ساخت: آنها را از سفارتخانه ها و از قلمرو نظامی بیرون گذاشتند، و به بیرون از حوزه حکومتی راندند. چیزی که برای سازمان قابل تصور نبود. ولی سازمان، به اتکاء نیروی جوانی که با شور انقلابی، گردش حلقه زده بود و نخیره کافی سلاحهای مصادره شده از پادگانها، بر حضور نظامی خود در تهران پا می فشرد، و در کنار وقایع، میدان داری می کرد و از نمایش قدرت گاه و بیگاه در خیابانها، وستاد های نظامی خود روگردان نبود.

درگیری های خیابانی با حزب الله، و برخورد های تند در مدرسه و دانشگاه، موقع سازمان را بین گرو های چپ، که سرگردان حوادث، از هر حرکت جدی بازمانده بودند، و به دفاع بی برنامه و موضعی تن داده بودند، ممتاز کرد و شمار زیادی از نوجوانان را که در تب انقلاب می سوختند، از کنار آنها - و به خصوص از صف چریکها - جدا ساخت و به سازمان مجاهدان پیوند زد. برای حفظ این نیروی پرشور و التهاب بود که سازمان پس از ناکامی در انتخابات، ماجراجویانه به سنگین کردن کفء بنی صدر، در مبارزه درونی بازیگران شورای انقلاب پیوست. مبارزه بی که يك سوی آن اهل فیضیه، و سوی دیگر، چند تن از متحدان مستترنگ و متجدد آنها بودند.

بنی صدر که در مقابل لشکرکشی و توطئه چینی ملا ها به بازوی مجهز خیابانی احتیاج داشت، از این وزنه فعال استقبال کرد و به جنگ حریفان شتافت و نقش حامی اصلی خود را در تعیین

نمی دادم گزارش وزارت خارجه آمریکا را درباره سکت سیاسی «مجاهدین» خوانده اید؟ خواندن این گزارش، مرا به دنیایی دور برد، به پانزده سال پیش، هنگامی که «سازمان مجاهدین» در داخل کشور به دنبال «پدر» می گشت: آتش انقلاب گرم بود، هجوم ضد انقلاب مذهبی، به نیرو های انقلابی آغاز شده بود و يك يك سنگر های آزادی و حاکمیت مردم را با شعار های «حزب الله» و «روح الله» و «یا روسری یا تو سری» تسخیر می کرد. رؤیای «خلافت جعفری» از قم به سراسر کشور سرازیر شده بود و خبرگان منتخب فیضیه قم جای حقوقدانان مجلس مؤسسان را گرفته بودند، سنگر آزادی شکسته بود، مطبوعات آزاد و مستقل یا نابود و یا تسخیر شده بودند و نوبت به سرکوب سازمان ها رسیده بود.

در چنین احوالی آقای طالقانی مُرد و «سازمان مجاهدین خلق» که در سایه وی حرکت می کرد ناگهان یتیم شد و با شتاب در صدد برآمد پدر دیگری جای «پدر طالقانی» بنشانند: نخست رو به «بیت امام» برد و از آقای خمینی خواست تا نقش پدری آن سازمان را بپذیرد. جواب بیت امام تند و تحقیرآمیز بود و توسل ها بی نتیجه ماند و سازمان را از آن در مایوس کرد.

ناگزیر، سازمان، در جست وجوی پدر به سراغ آقای منتظری رفت: باید سایه پدری بر سر سازمان می بود. آقای منتظری هم پدر خواندگی سازمان را نپذیرفت و تقاضا های روزنامه مجاهد، که انعکاس تلاش های پشت پرده بود، پس از ماه ها بی جواب ماند.

در تمام این احوال، مدافعان آزادی و حقوق اساسی ایران، زیر فشار و سرکوب شدید شبکه هایی بودند که درگرمای انقلاب به ابتکار مردم پدید آمده بود و بعد يك يك را ضد انقلاب مذهبی تصرف کرده بود. از همان آغاز پیدا بود که فیضیه قم خلافت و حکومت بی شریک می خواهد. «امام» حتی تحمل دیدن طالقانی را نداشت.

چه کسی فراموش می کند که وقتی آقای طالقانی مُرد، نخست وزیر وقت، مهندس بازرگان، هوشمندانه سوره «الرحمن» خواند، و تمام سوره را از حفظ خواند. و این بسیار پرمعنا بود: تا جایی که نشانه هست، مهندس بازرگان، کار سیاسی با فیضیه را از سال ۴۰ آغاز کرده بود و نقش خود را در خدمت به نشانندن فیضیه قم پر مسند حکومت نیز به خوبی ایفا کرد. با این وصف، «الرحمن» خواندن مهندس بازرگان، روی دست کسانی که این اندازه به دستگاه «انقلابی شده» مذهبی نزدیک نبودند، آب پاکی ریخت تا تکلیف خودشان را بدانند و حساب آینده را داشته باشند.

«سازمان مجاهدین خلق» پس از آن که از یافتن پدری در قلمرو فیضیه نومید شد، به سراغ ائتلاف با آقای بنی صدر، رئیس جمهور منتخب ولایت فقیه رفت و کار این ائتلاف و پیوند به جایی رسید که آقای بنی صدر را به رئیس جمهور محلّ تبدیل ساخت و همراه ستاد سیاسی سازمان مجاهدین، به پاریس تاراند و مرحله بی از تاریخ فعالیت سیاسی سازمان پایان یافت.

در دوران فعالیت در ایران، «سازمان مجاهدین خلق» همان اندازه از تجربه و آگاهی سیاسی لازمه دوران انقلاب برخوردار بود که دیگر سازمان های مجهز به تفکر چریکی. تصور کلی تمام آن ها که در داخل کشور بودند، یا از خارج آمدند، این بود که با سقوط شاه، حکومت همچون میوه رسیده بی به دامن آن ها و فقط آن ها، خواهد افتاد. هستی يك ملت، يك کشور و پنجاه میلیون جمعیت آن را، در ذهن خودشان تحلیل می بردند و چون با شاه مخالفت کرده بودند، به خود حق می دادند که مجموعه ملت ایران را نمایندگی کنند. ولی تا آمدند کلاهشان را بپوشاندند، جای «شاه» را «امام» گرفته بود و سر آنها بی کلاه ماند.

آموخته های کتابی، با واقعیت های جاری و عینی، هماهنگی نداشت و در جهت خلاف آن ها پیش می رفت. این مشکل همه سازمان ها بود. «سازمان مجاهدین خلق» با دیگر سازمان های

سرنوشت مبارزه، از یاد برد و چندان تند تاخت که ناگهان سر بالا کرد و خمینی را در برابر خویش دید، و سیلی دست او را که هنوز آثار بوسه وی بر آن بود بر گونه خود احساس کرد.

آنچه در پایان این درگیری اتفاق افتاد، نمایش عبرت انگیزی بود از ساده اندیشی و خام فکری جاه طلبانه سازمانی که در مبارزه علنی سیاسی اندک تجربه بی هم نداشت و دنیای رویا های خود را با جهان واقعی یک سان می پنداشت. اعلام جنگ مسلحانه، کشتادن شاگردان مدارس، به خیابانها و قرار دادن آنها در برابر پاسداران مسلح و مسلط بر خیابانها، فاجعه ۳۰ خرداد ۶۰ را بار آورد، و به رژیم ملاحا، میدان داد تا به دنبال این پیروزی نامبارک، بر میزان خشونت خود بر نیرو های مخالف رژیم، بیفزایند. آن چه آن روز ها اتفاق افتاد نمایش خشم خام و کودکانه بود و گردانندگان آن نمایش جای احساس مسئولیت در برابر خطای رهبری خویش، به ساختن حماسه برای شهیدان پناه بردند و شهادت کور را ترویج و تبلیغ کردند.

به دنبال این نمایش سرکوب شده مغز نظامی سازمان در تهران ماند و به مقاومت مخفی پرداخت و مغز سیاسی سازمان در کنار بنی صدر به پاریس پناه آورد و هسته اصلی شورای ملی مقاومت شد.

این که آیا دو حادثه تکان دهنده انفجار ویرانگر حزب جمهوری اسلامی و کشتار انبوهی از رهبران حزب، و نمایندگان مجلس، و انفجار نخست وزیری و کشته شدن چند مهره اصلی حکومت، کار به گروهی بود، همیشه مبهم ماند، و اگر چه ابتدا افکار عمومی این دو اقدام سرنوشت ساز ولی ناتمام را به حساب «مجاهدین» گذاشت، آشکار است که کار آنها نبود؛ هر کدام از این دو اقدام به تنهایی برای شروع تهاجم تصرف حکومت و بیرون راندن ملاحا کافی بود، اما نه مجاهدان، در شرایط روحی تصرف حکومت بودند و نه دیگر نیرو های مخالف رژیم. و فرصت های استثنایی از دست رفت، در عوض دست رژیم، با احساس حقانیت و شور انتقام، به کشتار بی دریغ مخالفان در خانه ها و خیابان ها و زندان ها، بی محاکمه و بی دادن حق دفاع به آنها باز شد.

اگر مجاهدان، طراح آن انفجار ها بودند، بی آنکه برای بهره برداری از اثر عظیم فیزیکی و روانی واقعه آمادگی داشته باشند، مرتکب خطایی بزرگ شده بودند، و اگر نبودند، در شرایط اعلام تشکیل شورای مقاومت ملی، و پس از اعلان جنگ مسلحانه به رژیم، باز خودداری آنها از اقدام به تصرف حکومت، نشان ضعف رهبری سازمان بود که از امکانات کافی برخوردار بود ولی ظرفیت تصرف حکومت را نداشت و در بروز اراده و عمل، به تدریج امکاناتش تحلیل می رفت.

خطای دیگر سازمان، تبدیل مبارزه سیاسی با رژیم، به مبارزه شبه مذهبی و توسل به مبارزات انتخاباتی در کشتن افراد پایین و خدمه رژیم بود؛ کشتن پاسدار یا عضو عادی «کمیت» محلی انقلاب، و تبلیغ افتخار آمیز این نوع «انتقام کشی» و دشمن کشی، فقط اعتبار انقلابی سازمان را نزد توده های مردم، خدشه دار کرد، و کین جویی رژیم را شدت بخشید، بی آن که روند مبارزه، زبانی به رژیم برساند.

پیروزی رژیم در شکست ستاد نظامی «مجاهدین»، و کشته شدن خیابانی و اشرف، به هر نوع امیدواری و محاسبه، روی بازوی نظامی سازمان پایان داد. در مرحله آشکار شدن ناپرابری نیرو ها هر اقدام سازمان صحنه بی از نمایش انتحاری بود. و جوانانی که در دوره گذشته جز فنون تخریب چیزی نیاموخته بودند، اکنون فرصت داشتند که هنر «عملیات انتحاری» را به نمایش بگذارند. این که حاصل چنین سیاستی چه خواهد بود، و در شرایط موجود، کدام طرف از این نوع عملیات بهره ور خواهد شد؟ برای رهبری سازمان مطرح نبود ولی برای زمانه، و تاریخ مطرح شد و مطرح ماند. این جوانان به ملت تعلق داشتند، نه به رژیم، و نه به سازمان، که چنین دست و دل باز، آنها را قریانی می کرد.

شعار های «محرّم ماه خوشت خمینی سرتگونتس» و وعده های یک ماه دیگر، و دو ماه دیگر، برای سقوط رژیم، که در ذهن رهبری مجاهدان، و ائتلاف آن زمان آنها، چیزی جز دست به دست شدن حکومت نبود، دیگر به شوخی روز مردم کوچک و بازار تبدیل شده بود. حتی تمدید زمان و مهلت شش ماهه هم بی حاصل ماند. و انتقال نیرو های فعال و پرشور داخل - که هنوز از دستبرد رژیم محفوظ مانده بودند - به خارج شدت یافت.

در خارج، اما:

سازمانی که برای حضور در حکومت اسلامی، پس از مرگ پدر طالقانی، ماه ها و در به در، در میان کسانی که کمر به محو حاکمیت مردم، و تبدیل انقلاب به ضد انقلاب بسته بودند، و با شیوه های قرون وسطایی بر حقوق انسانی و تجدد با مرارت و دست آمده مردم هجوم آورده بودند، دنبال پدر می گشت، اکنون زیرکی نشان می داد، و به انکاء نیروی نظامی مورد ادعای خود در ایران، ابتکار تشکیل «شورای ملی مقاومت ایران» را به دست

گرفت. و به دعوت مخالفان رژیم گرد محور «بنی صدر - مجاهدین» آغاز کرد و کسانی از فعالان «جبهه دمکراتیک ملی» که در ایران محور تلاشی برای تشکیل جبهه گسترده از تمام نیرو های انقلابی زیر ضرب، رژیم بودند، ابتکار جلب نیرو های مخالف تاراند به خارج را، به دست گرفتند و اعتبار آنها، به جذب چند سازمان مارکسیست، و تعدادی روشنفکر و دانشگاهی، و حزب دموکرات کردستان ایران، در درون شورا، انجامید.

سازمان، حقانیت خود را در به دست گرفتن رهبری شورا، بر چند پایه استوار کرده بود: حضور رئیس جمهور منتخب رژیم اسلامی - نیروی نظامی و تشکیلات سازمانی خود در ایران - و امکانات سازماندهی در خارج. به این ترتیب، مدعی رژیم اسلامی نبود، و تنها به تصرف حکومت از جانب روحانیت، اعتراض داشت. در حالی که نیرو های گروهی، یا افرادی که زیر سلطور رژیم، به خارج پناه آورده بودند، با نفس حکومت مذهبی، در تعامیت آن، مخالف بودند، و برای آنان که در ریاست جمهوری آقای بنی صدر، همان اندازه، سرکوب شده بودند، که در ریاست جمهوری جانشین وی، مسأله مبارزه، مسأله شخصی نبود. می دانستند که با این منظومه تأسیس حکومت بعد از انقلاب، حکومت ایران به نظام استبداد مذهبی - که بیسی از استبداد نظامی ارتجاعی تر است - تفویض شده است، و هر کس در رأس قدرت قرار گیرد، رفتار وی تابع سیستم و نظام حاکم است. آقای بنی صدر، در فطرت، قداره بند و قداره کش نبود، مبارزی خند استبداد سلطنتی بود، ولی دانشگاه، خاطره رهبری او را در آن روز حمله تاریخی، فراموش نمی کند.

از این گذشته، شیوه اعلام شورا، شیوه بی غیر دمکراتیک، و انحصار گرایانه و از بالا بود: آقایان بنی صدر و رجوی، می توانستند دست کم از ایرانیان مقیم خارج، که آن زمان هم کم نبودند، برای تأسیس شورا، دعوت کنند؛ و نکردند. آن دو با استقلال رأی تمام، تأسیس شورا را اعلام کردند و همین دایره ارتباط را تنگ کرد. چه در میان کسانی که شور تلاش سیاسی داشتند و چه در میان کسانی که به سپاه - سفیدی ریسمان ارتباط، با احتیاط می نگریستند. چنین بود که با وجود کوشش وسیع تبلیغاتی، و تمرکز عظیم نیروی جوان و پرایمان و فعال مجاهد در خارج از کشور، دایره ارتباط ملی شورا، تنگ و بسته ماند و ناگزیر، سازمان به تکمیل نمایشی اعضای شورا پرداخت. و این نقش تشکیلاتی را بعد ها، با وسعت بیشتر عهده دار شد.

جدایی آقای بنی صدر، نقطه آغاز خالی شدن شورا، از مضمون تصویری زمان تأسیس بود. دیگر رئیس جمهور پناهنده بی، در رأس شورا وجود نداشت، تا مقامات مفروض داخل شورا، را مشروعیت بخشد. در عین حال، همان طور که آقای بنی صدر به بی حاصل بودن چنین ارگانی پی برده بود و شانه از ادامه این بازی خام خالی کرد، انتظار می رفت بازیگران درون شورا نیز به واقعیات بیرون از قضای تنگ شورا، توجه نشان دهند. ماجرا های درون شورا، در این مدت به اندازه کافی عبرت انگیز بود. به دنبال خروج آقای بنی صدر، از شورا، نوبت حزب دمکرات کردستان رسید، سازمانی که پیش از «مجاهدین» ارتباط خارجی داشت و در شورا، نماینده اش پیوسته معارض اصلی «رهبر مجاهدین» به شمار می رفت و نظیر مجاهدان روی تفنگ و نیروی مسلح خود حساب می کرد. حضور حزب دمکرات کردستان، در شورای ملی مقاومت، حضوری با برنامه بود: آنچه این حزب از اعضای شورا، که یک رئیس جمهور انتخابی در میان آنها بود، به دست آورد، برای هدف های حزب کفایت می کرد؛ اما وقتی که حزب بی اعتنا به اعتراض سازمان در شورا، از حق خود در مذاکره و ارتباط با رژیم، استفاده کرد، و در عمل «قیعومیت و رهبری» سازمان را بر اعضای شورا، نادیده گرفت، پیدا بود که دیگر حضور در شورا، برایش بی معنا شده است. رهبری سازمان بر شورا، نیر می طلبید که حزب دمکرات، متعزّم، از شورا اخراج شود تا سلطه سازمان بر شورا، برجا بماند.

بریدن حزب دمکرات از شورا، شورا - و در واقع سازمان - را بیشتر در خود فرو برد، و بر سلطه سازمان، روی شورا بیش از پیش افزود. سازمان، در این فاصله، از شرایط رابطه خارجی مساعدی برخوردار بود. و رابطه بی که از دو طریق - الفتج و حزب دمکرات - با بغداد به هم رسانده بود و منجر به عقد قراردادی با حکومت عراق شده بود، به بلند پروازی های سازمان، کمک می کرد: سازمانی که در داخل کشور از هم پاشیده بود و جز ترور گاه گاه، و انبوهی زندانی، زمینه اقدامی نداشت و در خارج از رسیدن به تفاهم یا نیرو های پراکنده اما چشمگیر «اپوزیسیون» ناتوان بود، و در نوعی انزوا می بود، سرمی بود، از طرف حکومتی در همسایگی ایران - که البته با ایران در جنگ بود - به عنوان دولت، و طرف پیمان شناخته شده بود.

همین خودفریبی بود که سازمان را به کوچ از اروپا به عراق تشویق کرد و دست حمایت صدام حسین را بر سر سازمان

گذاشت. در اروپا و روی پای خود، و در میان انبوهی شخصیت سیاسی و اجتماعی طیف انقلابی جایی برای احساس ایران مداری و خوابهای طلایی رهبری مجاهدان نبود. چقدر می شد جوانان با ایمان سازمانی را از ایرانیان مخالف رژیم جدا نگاه داشت؟ عزیمت به عراق، برای ایجاد فضای سازمانی پست تر و شست و شوی ذهن و حافظه، تشکیلات، شرایط روحی و محیط دلخواه رهبری را فراهم آورد. سکتی که در ایران، هنوز در مرحله جنینی بود، در عراق متولد شد. انقلاب های پی در پی «ایدئولوژیک»، به تقلید «حزب کمونیست چین» بی آن که مشی چینی در پیش باشد، پیوند افراد سازمانی را با خارج و با اطراف آنها قطع کرد. و آنها را که مقاومت کردند، به صورت جذامیان مطرود، زیر فشار شدید روحی و تحقیر و سرکوفت قرار داد. آنچه در اردوگاه های عراق می گذشت، باید به قلم کسانی که توانسته اند گریبان خود را از چنگ این آفت اجتماعی بیرون بکشند، نوشته شود. اما در خارج، بیک های سیاسی، این سو و آن سو، نه از ایرانیان که از نمایندگان پارلمان های بیگانه به نفع حقانیت و مظلومیت خود امضا جمع می کردند. و آنچه نمایندگان بی خبر پارلمانهای غربی را با دادن امضا وامی داشت، روی سگ بود که سیاسی کوبه رژیم اسلامی بر آن نقش بسته بود؛ آنان پشت سکه را که چهره سیاسی مجاهدان بر آن نقش بسته بود - با کتابی از هزاران قربانی آن - نمی دیدند. این زمان دیگر بیشتر متحدان، شورا را ترک کرده بودند. و سازمان در بستر نظامی، حاکم مطلق شورا بود.

سرانجام، جنگ عراق با ایران پایان یافت. جنگی که دامنه اغلب گروه های «آپوزیسیون» را آلوده بود. ولی آلودگی «سازمان مجاهدین» چیز دیگری بود. طرفداران سلطنت که از این راه رفتند، عادت داشتند. و با آنها بحثی نیست که: «صوفی این الوقت باشد ای قتی» اما استقرار سازمانی که داعیه انقلابی داشت، در سرزمین دشمن، توجیه پذیر نبود. از اتهامات آنها، در دوره جنگ بسیار گفته اند. آنچه در این زمان، ضربه خلاص به امید های ایرانیان داخل و خارج کشور زد، تجلی دوباره جنون و فرصت طلبی «رهبری مجاهدین» بود. با خطای نظامی - سیاسی آقای خمینی، در لجاجت ادامه جنگ، آتش بس ایران و عراق سلاح برای برای بی اعتباری رژیم اسلامی در داخل کشور شده بود. شکستن هیبت رژیم که در برابر مسئله خارجی تن به خفت داده بود، منشأ امید بسیار در میان مردم شد. اما ناگهان، «حمله فروغ جاویدان» مجاهدان از خاک عراق به ایران اعلام شد، آن هم زیر حمایت نیروی هوایی عراق. فاجعه ۳۰ خرداد با بعدی وسیع تر تکرار می گشت، صحنه جنگ، صحنه نمایش نبود، صحنه جنگ کودکان با اسب و شمشیر چوبین نبود، و پاسخی که «رهبری مجاهدین» گرفت، گوشمالی تاریخ بود و باز این رهبری، هشیار نشد. و به فریب و چشم بندی تبلیغاتی پناه برد. از آن سو، رژیم با نمایش قدرتی حق به جانب در «سرکوب عوامل خارجی» اعتبار از دست رفته را به دست آورد، و در مقام انتقام و سرکوب، به کشتار عام زندانیان سیاسی، اعم از مجاهد و چریک و حزبی پرداخت. و در این میان، آمارگران مجاهد، اوراق دفتر قهرست شهیدان را، زیاد کردند. گویی این انبوه هزاران نفری، بردگان زرخیز «رهبری مجاهدین» بودند که جان می دادند تا بر قطر کتاب شهیدان برای تکمیل تعزیه ارباب در راه رسیدن به قدرت بیفزایند.

زمانی بود که رقابت برای جذب «سازمان مجاهدین» بین حزب توده، و جناحی از فعالان سیاسی در گرفته بود: حزب توده، چریک های اکثریت را برد، ولی در عرصه جذب مجاهدان، باخت. بعد از آن که حوادث نشان داد، صدام در جنگ با ایران شانس پیروزی ندارد، و بست حمایت او، دست معجزه گر نیست، مجاهدان، به ترمیم سابقه دشمنی خود با آمریکا برخاستند و اول به سراغ سابقه زمان شاه رفتند: پرصدا ترین حادثه ترور های دوره شاه، ترور دو مستشار نظامی آمریکا بود که مقام امنیتی داشتند. در یکی از ارگان های سازمان، پس از سالها، مدال این افتخار از روی سینه رهبری سازمان برداشته شد و اعلام گردید، انتصاب این ترور به مجاهدان درست نیست و آنها افسران امریکایی را نکشته اند. به دنبال چنین آغازی، فعالیت مجاهدان برای جلب اعتماد امریکایی ها دامنه پیدا کرد. تا سرانجام به مرحله انتخابات رئیس جمهور آمریکا رسید و نخست مجاهدان بودند که با سر و صدا و تبلیغات بسیار، کوشیدند نشان دهند بین آنها و رئیس جمهور جدید آمریکا روابط حسنه و نزدیک برقرار است.

مجاهدان، در جلب دوستی و حمایت آمریکا روی دست گرفته پرتجربه، و با سابقه خدمت بسیار برخاسته بودند. سلطنت طلبان در حوادث انقلاب و بعد از آن نشان دادند که خادمان مطیع و سو به راهی هستند و پس از چنان مجازات سختی که نصیب شاه، و خود آنها شده است، هم چنان به ارباب وفادار مانده اند! اما رهبری مجاهدان، که از رژیم ملاً ها سماجت و پی گیری را به میراث برده، این حساب ها را جایی ثبت نکرد و بر پافشاری برای جلب اعتماد آمریکا، افزود. حتی پس از آن که بازار بازی رایج

دمکراسی گرایان را گرم دید نماینده یی برای دمکرات شدن به اجرا گذاشت: نمایشنامه یی سخت ناشیانه.

ناگهان، انبوهی از مقامات سازمان به عضویت شورا منصوب شدند. شورا، تصمیم گرفت روزنامه یی با کیفیت کیهان لندن منتشر کند، رهبر، همسر خود را که مقام فرماندهی نظامی داشت، به ریاست جمهوری ایران انتخاب کرد، جای نمایش های نظامی - که البته فراموش نشد - برنامه های ساز و آواز در شهر های اروپا برپا کردند، و پرچم شیر و خورشید نشان و سرود ملی را در برنامه های شادمانی علم کردند، زیر عکس دکتر مصدق، صف کشیدند. و جای ۴۰ خرداد، ۳۰ تیر را گرامی داشتند. تمام تشکیلات سازمان را در شورا ادغام کردند. و رئیس جمهور، در کنار عکس همسر و رهبر، به مصاحبه نشست و از مسائل سیاسی و مملکتی سخن گفت. و به تمام این تحویل برق آسا، چنان جلوه و جلای تبلیغات تجاری دادند که منشأ واکنش منفی شد و اثر معکوس به جا گذاشت. آنها که با برنامه های نمایشی خو گرفته اند، مسأله آزادی را هم نوعی بازی تبلیغاتی تلقی کردند و پنداشتند، آزادیخواهی را هم مثل سلاح، با پول می شود خرید.

از کسانی که جز خودشان، و مالیخولیایا شان، کسی و چیزی را در این جهان بزرگ نمی بینند، و مردم را با معیار اعتقاد شان به «رهبری مجاهدین» اندازه می گیرند، چه انتظاری می توان داشت؟

اما وقتی که از این همه تمهید برای جلب و کسب حمایت آمریکا، وزارت خارجه آمریکا آن گزارش را درباره سازمان مجاهدین منتشر کرد، معلوم شد این بار و در سطح جهانی هم با وجود گردش ۱۸۰ درجه آنها، جواب در حدی است که آقای خمینی در ایران به آنها داد.

شاید این تجربه، تازیانه یی باشد که «رهبری مجاهدین» را برانگیزد و از زندان اوهام و خیال پردازی ها بیرون بکشد. شاید...

اما تجربه می گوید، کسانی که در جوانی برای کسب افتخار فرزندی بزرگ ترین دشمن آزادی در ایران، خود را به آب و آتش می زنند و در سال های پختگی سر به پای بزرگترین دشمن آزادی ملل، در عصر ما می ساینند تا دست حمایت بر سرشان بکشد، و آنها را برای رسیدن به قدرت در ایران یاری کند، بخت بیدار شدن از این تغافل و بی راهه رفتن ندارند. و همان بهتر که در عالمی که برای خود ساخته اند به بازی عروسکی نصب رئیس جمهور، نصب نمایندگان پارلمان، بخشیدن عنوان و مقام به مریدان، عزل و وزیران و فرماندهان و وضع و نسخ قوانین و هتک حرمت مخالفان، ادامه دهند. به هر حال این کار کمتر از توطئه های نظامی و تخریبی آنها برای ایران و مردم ایران زیان دارد.

## دولت جمهوری اسلامی مسئول هرگونه اقدام خشونت بار علیه نویسندگان ایرانی است

اعلامیه مشترک حزب دمکراتیک مردم ایران، نهضت مقاومت ملی ایران، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و جمهوری خواهان ملی ایران

بیانیه ۱۴ تین از نویسندگان ایرانی در دفاع از آزادی بیان، در جهان بازتاب گسترده ای یافت و با استقبال محافل دانشجویی و دانشگاهی در ایران مواجه گردیده است. جمهوری اسلامی که در مواجهه مستقیم دولت را با نویسندگان ایرانی - دستکم تا کنون - به مصلحت خود ندیده، از طریق آیت الله چندی و روزنامه های وابسته، بویژه «جمهوری اسلامی» و «کیهان»، زبان به ناسزا و تهدید به «خشم حزب الله» گشوده است.

«حزب الله» تنها نام دیگری برای مراکز گوناگون قدرت در جمهوری اسلامی است که وقتی نمی توانند و یا نمی خواهند بنام دولت عمل کنند به خشم و خشونت افرادی ظاهراً بی نام و نشان رو می آورند.

ما دولت جمهوری اسلامی را پیشاپیش مسئول هرگونه اقدام خشونت بار علیه نویسندگان ایرانی می دانیم و آناترا از هر عمل غیرقانونی و منافعی با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در مقابله با امضاء کنندگان بیانیه برحذر می داریم.

ما وظیفه خود می دانیم با بسیج افکار بین المللی و استمداد از مجامع ادبی و حقوق بشری جهت اعمال فشار بر جمهوری اسلامی، از عواقبی که اینگونه تهدید ها می تواند بدنبال داشته باشد پیشگیری کنیم.

۲۳ آبان ۱۳۷۳ - ۱۴ نوامبر ۱۹۹۴

# جنسیت و قدرت در سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت

مهرداد درویش پور

## نگاهی به ریاست جمهوری مریم رجوی

### مقدمه

یکی از اصلی ترین نقطه ضعفهای نظام سیاسی ایران، تقابل دولت ایدئولوژیک - اسلامی بنیاد گرا با جامعه مدنی نوپا و توسعه نیافته ایران است که اداره عقلانی جامعه و ثبات بخشیدن به آنرا با دشواری های اساسی روبرو ساخته است. در این میان ویژگی زن ستیزانه ایدئولوژی حاکم که بسیار برجسته است، در انزوای داخلی و بین المللی دولت و سلب مشروعیت از آن نقش مهمی ایفا کرده است. هر چند اپوزیسیون نیز غالباً گرفتار اندیشه و فرهنگ پدرسالاری است، با اینهمه همواره زن ستیزی جمهوری اسلامی و ناملایمات زنان در آنرا مورد توجه و نقد قرار داده است. در این میان وضع اپوزیسیون اسلامی حکومت - سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت از ویژگی خاصی برخوردار است. زیرا این سازمان باید ضمن انتقاد از رفتار دولت اسلامی حاکم با زنان نشان دهد که زن ستیزی ویژگی ایدئولوژی اسلامی و حکومت دینی نبوده و بستکم درمورد آنان مصداق نمی یابد. انتخاب مریم رجوی به ریاست جمهوری و تغییر کادر رهبری سازمان که غالب اعضای کنونی آنرا زنان تشکیل می دهند، پاسخ به تضادی است که این جریان مدتها با آن روبرو بوده است.

برغم تبلیغات گسترده مجاهدین و انعکاس بین المللی این حادثه، دیگر بخشهای اپوزیسیون ایرانی اهمیت چندانی به آن نداده و آنرا تاکتیک دیگری از سوی مجاهدین برای خروج از انزوا تلقی کرده اند. حال آنکه چا دارد این تحول - بویژه از جانب فمینیستهای ایرانی با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد تا در پرتو آن تصویر روشنتری از تلقی مهمترین نیروی اپوزیسیون درباره زنان بدست آید. با آنکه نگارنده پرداخت به امر را در حوزه وظایف خود نمی داند، از آنجا که مورد پرسش قرار گرفته است و گردانندگان این مجله - راه آزادی جویای نظر شده اند، به ذکر نکاتی در این باره بسنده می کند. چا دارد که دیگران به بررسی عمیق تر آن بپردازند. در این بررسی از آنجا که نیروی اصلی شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین است، دیدگاههای این سازمان مد نظر قرار گرفته است.

### پروژه رهائی زن از دیدگاه مجاهدین و شورا

سازمان مجاهدین و شورا (ز همچنین بخش گسترده ای از نیرو های سیاسی دیگر) پروژه رهائی زنان را پروژه ای اساساً سیاسی می دانند که با تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران و استقرار آلترناتیو خود تحقق یافته است. در این نگاه، زنان همچون بخشی از قربانیان نظام سیاسی - اجتماعی حاکم تلقی شده و رهائی آنها در گرو همدوشی شان با دیگر مخالفان در مبارزه برای تغییر حکومت (و یا نظام) است. همچنین معیار سنجش آزادی زنان، میزان بیداری و مخالفت سیاسی آنها و شرکتشان در مبارزه برای رهائی عمومی است. از اینرو طرح جنبش مستقل زنان و سازماندهی مبارزه ای که صرفاً علیه نظام سیاسی - اجتماعی حاکم خلاصه نشده بلکه جامعه مردان را در کلیت خود مورد پرسش قرار دهد، نوعی انحراف از مسیر اصلی مبارزه، تفرقه افکتنی و تضعیف اتحاد همگانی و مبارزه عمومی تلقی می گردد که «خواستهای فرعی را جایگزین مسائل اصلی» می نماید. بر اساس همین نگرش، مجاهدین راه حل رهائی زنان را در سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار آلترناتیو شورای ملی مقاومت جستجو می کند. با اینهمه ایشان با تیزبینی دریافته اند که چنین راه حلی - بدون طرح و برجسته نمودن مسئله زنان - جذابیت چندانی نداشته و نمی تواند بسادگی زنانی را که یکبار طعم ارجحیت دادن به «مسائل عمومی مبارزه و انقلاب» نسبت به خواستههای مستقل خویش را چشیده اند، جذب نماید. بویژه آنکه زنان ایرانی مهاجر و تبعیدی تحت تأثیر دو حادثه مهم به درجه ای از خودآگاهی جنسی رسیده اند: یکی تجربه تلخ استقرار حکومت بنیادگرای اسلامی که با پیاده نمودن خشن ترین شکل نظام پدرسالاری، زنان را به جستجوی ریشه های مردسالاری واداشته و آنها را نسبت به حقوق خود حساس تر نموده است. دیگری تجربه زندگی در غرب (آشنائی با اندیشه های زنانه و مشاهده موقعیت زنان غربی و تغییر موقعیت زنان ایرانی) که خواست و توقع آنها را چه در حوزه شخصی و چه اجتماعی و سیاسی افزایش داده است.

از سوی دیگر سازمان مجاهدین بعنوان یک جریان اسلامی در مظان این

اتهام و سوء ظن قرار دارد که بدلیل ایدئولوژی اسلامی اش زن ستیز است. امری که بتوبه خود در خدشه دار نمودن اعتبار شورای ملی مقاومت چه در نزد افکار بین المللی و چه در نزد ایرانیاتی که فارغ از تعصبات مذهبی اند، مؤثر است.

همچنین بهره جوشی سیاسی از هر نقطه ضعف جمهوری اسلامی برای این جریان اهمیت بسزائی دارد. اگر زن ستیزی جمهوری اسلامی یکی از اصلی ترین نقطه ضعف های آن بشمار می رود و زنان یکی از عمده ترین نیرو های هر تحولی در ایران بشمار می روند، آلترناتیو مجاهدین و شورا در قبال این مسئله چه می تواند باشد؟ آلترناتیوی که هم از الگوی زن با حجاب مسلمان - انقلابی بنیادگرایان متفاوت باشد و هم از الگوی زن سکولار - مدرن بی حجاب که بسیاری از نیرو های سکولار مدافع آند و هم از استقلال طلبی جنبش زنان که بسیاری از فمینیستها، رادیکالها و سوسیالیستها مبلغ آند.

راه حل مجاهدین، تأکید بر ضرورت افزایش مداخله زنان در مبارزه سیاسی و ارتقاء زنان در سطح رهبری است، بدین گونه مجاهدین یکی از مهمترین اعضا سیاسی - اجتماعی خودرا پاسخ گفته اند و هم از اینروست که برای آن اهمیت والائی قائلند و برآنند که با ریاست جمهوری خانم رجوی آخرین کمبود شورای ملی مقاومت برطرف شده است.

### جنسیت و قدرت در روابط حقوقی و حقیقی

با آنکه حضور زنان در رهبری یک جامعه، یکی از شروط لازم برابری زنان و مردان و تغییر رابطه قدرت بین دو جنس و نفی مردسالاری است، شرط کافی نیست. مردسالاری صرفاً شامل امتیازات حقوقی بر تر مردان بر زنان نیست، بلکه نظامی از سلطه است که بر روابط اجتماعی و الگو های حاکمیت مردانه متکی است. در نتیجه آنرا نه با فرمان می توان ملفی نمود و نه صرفاً با تغییر موقعیت ظاهری و حقوقی. برای مثال اگر زنان بی شماری در دستگاه رهبری یک جامعه و یا سازمان حضور یابند، اما مجریان سیاستهای مردسالارانه ای شوند که پیش از آنها مردان پیاده می نمودند، تغییر بنیادی در نظام مردسالار بوجود نخواهد آمد. زیرا تغییر فرمال موقعیت زنان در رهبری سیاسی، با تغییر سیاست ها و مطالبات بنفع زنان همراه نشده است. یک نمونه برجسته این امر مارگارت تاچر زن آهنگین انگلیسی است که خشن ترین حکومت کنسرواتیو در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم را در بریتانیای کبیر رهبری نمود. نمونه دیگر حضور زنان بنیادگرای مسلمان در مجلس ایران است که پیش از آنکه سخنگوی مصالح زنان باشند، مدافع سیاستهای خشن مردسالارانه دولت هستند. البته این بدان معنی نیست که تغییرات در موقعیت و روابط فرمال بی ارزشند. هیچ تغییر حقیقی رابطه قدرت نمی تواند بدون تغییر حقوقی و فرمال میسر (و یا همه جانبه) شود. اما عکس آن میسر است.

جنسیت بیولوژیک و جنسیت اجتماعی دو پدیده متفاوت هستند و گاه میتوانند برهم انطباق یابند و گاه از هم متفاوت باشند. یعنی گاه یک زن می تواند دل جنسی مردانه را بلحاظ اجتماعی ایفا نماید. مثال مارگارت تاچر را می توان نمونه ای از این دست بشمار آورد. مردسالاری قبل از هر چیز حاکمیت الگو های مردانه در زندگی عمومی و خصوصی است و مقولاتی نظیر استبدادگرایی، اتوریته گری، قیم گرایی، خشونت طلبی و پرخاشگرگی (جنگ طلبی) برخی از سمبل های آن بشمار می روند. نفی مردسالاری از جمله به معنای نفی این سیاستها و الگو ها در حیات سیاسی - اجتماعی و مشخصی است. نفی مردسالاری و حل تضاد دو جنس را می توان بدون برجسته نمودن خواستار سیاستهای مستقل زنان تحقق بخشید و صرفاً با تغییرات فرمال بدان پاسخ گفت.

حال اگر از این زاویه نگاه مجددی بر مسئله ریاست جمهوری مریم رجوی و رهبری زنان در مجاهدین بیاندازیم، خواهیم دید که این تحولات تا چه حد بدور از ادعای حل مسئله زنان در ایران است.

نخست آنکه این تحول نه محصور خودآگاهی جنسی زنان مجاهد و شورا در تقابل با استیلای مردان، بلکه حرکتی بوده است که به خواست پیشوای آنها صورت گرفته و بیشتر بهره برداری سیاسی بیرونی را هدف قرار داده است. از اینرو نمی توان آنرا نشانه بیداری فمینیستی در زنان مجاهد دانست. از سوی دیگر حتی یک نفر هم از رهبران مرد درون این



چریان پیدا نشده است که به تضعیف موقعیت خود و رهبری زنان اعتراض نماید؛ این لیبیک همگانی بیش از هر چیز نشانه آنست که این تحول نه محصول کشاکش درونی، بلکه محصول توافق و همبستگی جمعی با خواست رهبر بوده است که خود خصلت صوری این تحول را آشکارا بنمایش می گذارد.

از سوی دیگر با رهبری زنان در مجاهدین و ریاست جمهوری مریم رجوی تغییری در سیاستهای و مطالبات شورا بوجود نیامده است. برای مثال آیا شورای ملی مقاومت حق زنان را در کنترل بدن خود در تمامی حوزه های برسمیت می شناسد. (آزادی سقط جنین، آزادی معاشرت جنسی، آزادی انتخاب کار، آزادی در الگوهای زندگی خصوصی و...)؟ آیا مجاهدین همچنان برآنند که حضور زن در مقام رهبری، لاجرم نیازمند تجدید نظر در زندگی خصوصی و تابعیت آن از مصالح سیاسی (تظنیر از دلخواهی سیاسی درون رهبری و لزوم محرمیت) است؟ مادام که این پرسشها پاسخ روشنی نیابند و تغییری در دیدگاههای این جریان نسبت به زنان ایجاد نشود، ریاست جمهوری خانم مریم رجوی می تواند نقشی شبیه مارگارت تاچر بیابد؛ زنی که مجری سیاستهای مردانه است و آنرا نمایندگی می کند. البته مریم رجوی و رهبری زنان در مجاهدین حتی به لحاظ صوری نیز عالی ترین مقام در مجاهدین و شورا نیستند. در واقع چنان هم که اسما می شود زنان در رأس قرار نگرفته اند. رهبر اصلی و واقعی مجاهدین و شورا همچنان آقای منصور رجوی است که همسر خود را بعنوان رئیس جمهور معرفی و دیگران هم بیعت کرده اند. خانم رجوی به گفته خود اساساً از اینرو این مقام را پذیرفته است که بهر کس می توانسته نه بگوید بجز پیشوای مرد خود که اقتدار و خواست او را نمی توانسته رد کند. در رهبری کاریزماتیک افراد هویت مستقلی نداشته و تنها در قالب پیرو موجودیت می یابند. اینکه در این سازمان همه خود را «کلفت» (کلفت خلق، ایدئولوژی، دین، رهبر و یا سازمان فرقی در اصل مطلب ایجاد نمی کند) می خوانند، نشانه عمیق ترین شکل خویشسپاری و تبعیت است که ویژگی جریانهایی توتالیتر است. حال آنکه اندیشه فئیسیتیستی زنان را به هویت یابی جنسی خود می خواند و بجای رابطه امرانه پدرسالاری و ستمی های آن نظیر کلفتی - افاشی برابری انسانی را می طلبد.

## دمکراسی و رهائی زنان

همانگونه که آزادی زنان در يك جامعه، معیار سنجشی آزادی در کل آن جامعه است، میزان آزادی در يك جامعه و یا سازمان، شرط رشد آزادی زنان است. نمی توان نسبت به مظاهر دمکراسی همچون دگراندیشی، مداراجوشی، حق مخالفت، فریبت و حق انتخاب بی اعتنا بود و حتی با آن خصومت ورزید و انگاه از رهائی زنان سخن گفت. این دو با هم مانعاً الجمع اند.

یکی از جلوه های بارز پدرسالاری، قیومیت و اتوریته بی چون و چرای پدر در خانواده و مرد در اجتماع است. در مردسالاری اسلامی این قیومیت بر اساس عدم صلاحیت برابر زن با مرد توجیه شده و به مردان حق ولایت بر زنان را می دهد. بر مبنای حرکت از صلاحیت و ضرورت قیومیت است که ثنوریهای نظیر امامت و ولایت فقیه در سطح اجتماع شکل گرفته اند و یا شاه «ظل الله» خوانده شده و کلاً اعتنای چندانی به دمکراسی در جوامع اسلامی وجود ندارد (گرچه فکر قیم گرائی مختص جامعه اسلامی نیست و هر مسلمانی نیز الزاماً مدافع قیم گرائی نیست).

سازمان مجاهدین هرگز انکار نکرده است که رهبری خود را نه بر پایه انتخابات، بلکه بر مبنای «صلاحیت» بدست آورده است و هم از اینرو حتی نیازی به برگزاری کنگره در طول حیات خود نیافته است. در واقع همانطور که رئیس خانواده را کسی انتخاب نمی کند، بلکه موقعیت تاریخی و اجتماعی این رل را به او واگذار کرده است، حرکت از «صلاحیت» در تعیین رهبری بدان معنی است که اعضای آن سازمان و یا جامعه از صلاحیت، شعور، قدرت مدنی و حق انتخاب رهبر خود برخوردار نیستند، بلکه رهبر از طریق نشان دادن صلاحیت خود در عمل مشخص می گردد. هر چند مجاهدین ظاهراً مکتبیس رهبری در جامعه و در درون سازمان خود را یکسان نمی دانند، در انتخاب خانم رجوی و معرفی وی بعنوان رئیس جمهور بهمان گونه نموده اند. بیعتار دیگر برای آنان مهم نیست که دستکم چند میلیون ایرانی خارج از کشور که حق انتخاب آزادانه را نیز دارند، در مورد کاندیداتوری ریاست جمهوری آینده چه فکر می کنند و یا اکثر مردم ایران حق انتخاب آزاد را ندارند، اصلاً چه ضرورتی و چه معنایی دارد که پیشاپیش رئیس جمهور شان تعیین شود. مجاهدین و شورای ملی مقاومت، اما، مبارزات خود علیه جمهوری اسلامی را مهمترین مرجع صلاحیت و مشروعیت ریاست جمهوری خانم رجوی می دانند و هم از اینرو ایرانی هم در تعیین و معرفی او بعنوان رئیس جمهور مردم ایران نمی یابند.

## بهره جوئی سیاسی

### از مسئله زنان

روشن است که هدف اصلی مجاهدین و شورا از ریاست جمهوری خانم رجوی بهره برداری سیاسی از مهمترین مسئله جامعه ایران - مسئله زنان - است و در اینراه باید اعتراف نمود که هشیارانه عمل کرده و تا حدودی موفق هم بوده اند. حضور زنان در سطح رهبری يك سازمان و یا جامعه گرچه شرط کافی و تضمینی برای فرهنگ مردسالاری نیست، اما شرط لازم آن هست. در این زمینه اپوزیسیون که رهبری آن تماماً و یا غالباً مردانه است، نمی تواند منتقد مناسبی در رابطه با چگونگی حل مسئله زن در مجاهدین و شورا باشد، بلکه باید قبل از هر چیز به خود رجوع کند کسی میتواند در نقد تحول صوری و فرمال موقعیت زنان در مجاهدین و شورا سخن بگوید که خود خواهان تحول ریشه ای باشد. وقت آن رسیده است که زنان دمکرات و ترقیخواه با استفاده از شرایط موجود، دستکم بخشی از رهبری سازمان و نهاد های اپوزیسیون را طلب کنند و آنرا سکوی پرتش و زنان و نقد هر چه گسترده تر فرهنگ پدرسالار در درون جامعه اپوزیسیون

نمایند.

هدف اصلی مجاهدین و شورا از این تغییرات، اما، جلب هر چه گسترده تر حمایت غرب، افزایش پایگاه اجتماعی خویش در میان ایرانیان و تضعیف جمهوری اسلامی است. در مقابل رژیم زن ستیز، بدیل شورای ملی مقاومت انهم در جامعه ای اسلامی، با ریاست جمهوری زن مشخص می گردد. رهبری زن در جامعه اسلامی عملاً به معنای همواره طلایی عقب مانده ترین نگرش های مردسالارانه اسلام گرایان سنتی است که رهبری سیاسی زن را مخالف شرع اسلام می دانند. همانطور که نخست وزیری بی نظیر بوتو در پاکستان خشم بنیاد گرایان اسلامی را برانگیخت و خربه ای بر اقتدار اندیشه های آنان در رابطه با زنان وارد آورد، ریاست جمهوری مریم رجوی نیز تحریکی است علیه عقاید و اندیشه های سنتی مردسالار اسلامی در ایران. هر چند که بین این دو تفاوتی بسیاری نیز وجود دارد. در عین حال مجاهدین با این اقدام می کوشند اتهام زن ستیزی جریانهای اسلامی را از خود زدوده و نوعی رادیکالیسم را در برابر محافظه کاران اسلامی بنمایش گذارند. حرکت مجاهدین و شورا علیرغم تمام نواقصی که از آن یاد شد، اگر به برجسته تر نمودن ضرورت شرکت زنان در سطح رهبری سیاسی چه در جامعه ایران، چه در اپوزیسیون و چه در خود مجاهدین یاری رساند تا همین حد مثبت است. هر چند که فرسنگهای انسانی حل مسئله زنان بدور است. سده نگرایی در برابر این تحول و خلاصه کردن آن به يك بازی سیاسی و منفی گرائی مطلق در برابر آن، عدم درک اهمیت فرهنگی طرح رهبری زن در جامعه اسلامی است. کمناستیکه به مطلق کردن پدیده ها به خیر و شر اعتقادی ندارند، در برخورد به این مسئله نیز نباید این نکته را فراموش کنند.

## فرهنگ مدنی و مسئله زنان

توجه برخورد به مسئله زنان همواره یکی از اصلی ترین عرصه های است که پروژه های سیاسی را می توان در پرتو آن بازشناخت و تمیز داد. در واقع دیدگاه این پروژه ها از جنسیت و برنامه های که ارائه می دهند، نگاه کلی آنها را نسبت به تغییرات اجتماعی مشخص می نماید.

در مورد شورای ملی مقاومت و مجاهدین نیز این تحول به مسئله زنان محدود نماند، بلکه همزمان شاهد تجدید نظر هائی در برخورد به ملی گرائی، هنرمندان، فارغ التحصیلان و کلاً عناصر اندیشه مدنی هستیم. سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت بتدریج از ایدئولوژی انقلابی - خلقی خود که عمیقاً متأثر از استالینیسیم است فاصله گرفته و در پی آنند که مبنای ایدئولوژیک و معیار های متعارف اپوزیسیون بورژوازی و ناسیونالیست منطبق با علائق غرب را جایگزین آن نمایند.

اشتی جوشی با ملزومات جامعه مدنی یکی از شروط و جلوه های این تحول است که مجاهدین در پی آن برآمده اند. از نقطه نظر جنسیت و مسئله زن، پروژ سلطنت پهلوی با کشف حجاب اجباری، اعطای حق رأی به زنان در انتخابات، تغییر قوانین خانواده و حمله به الگوی زن سنتی - آمل - کوشید تا به مقابله با سنت گرائی و نفوذ روحانیت برخیزد و پروژه شبه دمکراسی را در ایران توسعه دهد.

در مقابل، بنیادگرائی اسلامی کوشید تا با حجاب اجباری، بی حقوق تر نمودن زنان و افزایش سلطه مردان و حمله به الگوی زن متجدد - غربی، به مقابله جوشی با تجدید و غرب گرائی برآید و در این راه الگوی زن مسلمان - انقلابی با حجاب را جایگزین آن نماید. در واقع حاکمیت ایدئولوژیک بنیادگرائی اسلامی و تقابل آن با جامعه مدنی در هیچ حوزه ای خود را به اندازه ستیزه جوشی آن با حقوق مدنی زنان بنمایش نگذاشته است. در حوزه رقابت ایدئولوژیک، هیچ نیرویی یاری مقابله با بنیادگرائی اسلامی که بر عولف، تعصبات، اعتقادات کور و خشم محرومان جوامع اسلامی استوار است را نیافته است. پاشنه آشیل جمهوری اسلامی، اما، در جای دیگر قرار دارد: مقاومت جامعه مدنی در برابر تحمیل ایدئولوژی بنیادگرائی اسلامی. این موضوع را امروز همگان دریافته اند. برای مجاهدین و شورای ملی مقاومت که می کوشند همزمان پروژه خود را از سلطنت و بنیادگرائی اسلامی متمایز نمایند، نزدیکی به فرهنگ مدنی از طریق انگشت گذاشتن به حساس ترین بخش آن در ایران - مسئله زنان - و تاکید بر ضرورت رهبری سیاسی زنان در جامعه صورت گرفته است. امری که می تواند مشروعیت اجتماعی آنان را افزایش دهد.

بی شک سازمان مجاهدین ظرفیت گذار به يك جریان مدنی و مورد پسند غرب را داشته و می توانند مدعی گردند که نگاهشان به زنان از بنیادگرایان اسلامی متفاوت است. اما این هنوز به معنای گذار به فرهنگ دمکراتیک و اندیشه آزادی زنان نیست. جامعه ایران محتاج بدیلی است که از فرهنگ مدنی - دمکراتیک دفاع نماید و آنرا رشد دهد. نابردباری و عدم تحمل دگراندیشان با ذات دمکراسی در تضاد است. حکومت دینی با هر نامی که باشد با ذات جامعه مدنی مغایر است و فکر قیم گرا، رهبری اتوریته گر و کاریزماتیکی با انعای رهائی زنان غیرقابل جمع است.

آینده نشان خواهد داد که مجاهدین و شورا تا چه حد حاضر به آشتی با فکر دمکراسی و تجدید نظر در برخورد به مخالفان خود، حکومت دینی و مسئله زنان خواهند بود و یا تا چه حد پراگماتیسم سیاسی و بویژه تلاش برای جلب رهنایت غرب و آمریکا انگیزه این دگرگونها بوده است. کلام آخر آنکه، اپوزیسیون که برای خود و حتی صاحبان قدرت در گذشته و حال امکان تحول بسوی دمکراسی را میسر می داند، مضحک است که مجاهدین و شورای ملی مقاومت را از چنین امکانی مستثنی نماید. برخورد پرخاشگروانه و هیستریک چه با مجاهدین و شورا و چه با هر نیروی دیگری، مانع رشد فرهنگ دمکراتیک خواهد شد و به مسموم نمودن و خصم آلود نمودن هر چه بیشتر قضا یاری خواهد رساند، جامعه ما نیازمند مسالمت جوشی و دمکراسی است. با اندیشه استبدادی و پدرسالارانه چه در حکومت و چه در اپوزیسیون و چه در درون جامعه باید مبارزه کرد و سازش ننمود. این، اما، نه با پرخاشجوشی، بلکه با فرهنگ دیالوگ - انتقاد میسر است تا به کاهش روح خشونت در درون ما یاری رساند.

# کوشش هایی که به نتیجه نرسیدند!

## مصاحبه با آقای ابوالحسن بنی صدر

قرار شد آقای سلامتیان را نیز نزد اینجانب بیاورند و کار به شور بشود. سرانجام اینجانب متن میثاق را نوشتم و آقای رجوی بنام سازمان مجاهدین خلق به آن پیوست و اینجانب طی نامه ای او را مسئول کردم که در پی تشکیل آن شورا بشود. قرار بر این بود که کوششهای پیشین و بخصوص آخرین کوشش را پی بگیرد.

بایدنقرار، کوشش برای ایجاد محوری سیاسی، کوشش مداومی بود. اما برخی گفته اند: بنی صدر با وجود اینکه میدانست طرز فکر و شکل سازماندهی سازمان مجاهدین خلق، طرز فکر و شیوه سازمان توتالیتریستی است، چرا حاضر شد رهبر این سازمان را مسئول شورایی مقاومت کند؟ بنا را می گذارم بر اینکه پرسش کنندگان غرض نداشتند و تنها میخواستند، پاسخ پرسشی بسیار بسیار اساسی به روشنی داده شود. اگر هم غرض محرک بوده باشد، پرسش بسیار بسیار مهمی را طرح کرده اند و بر اینجانب است که تقدیر و تشکر کنم.

**قصد از تشکیل شورای ملی مقاومت چه بود و چرا اینجانب پذیرفتم «توتالیتر مسلکی» مسئول شورای مقاومت بشود؟**

چرا می خواستیم و همچنان میخواهیم یک محور سیاسی موافق اندیشه راهنمای انقلاب ایران بوجود آید؟ زیرا تا وقتی نتوان مدار بسته ای را بوجود آورد، استقرار استبداد ممکن نمیشود. از نیروهای سیاسی، تنها با سه سازمان بود که ملاتاریا میتوانست مدار بسته را بوجود بیاورد: حزب توده و سازمان فدائیان خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران. برای رژیم او با طبیعتی که داشت، سازمان مجاهدین خلق مناسب ترین گروه بود. زیرا حزب توده نه اعتباری داشت و نه توانی. و هر دو سازمان حزب توده و فدائیان خلق جانب حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی را گرفته بودند. علت هم آن بود که «شوروی» آن روز با اینجانب سه شرط درمیان نهاده بود که اگر به آنها عمل نکنم، بر ضد اینجانب عمل خواهد کرد: ۱ - حمایت نکردن از مقاومت افغانستان و ۲ - نپرداختن به ضعف های نظام حاکم بر روسیه ۲ - از این تبلیغ بست بردارم که انقلاب ایران نشان آن است که دو ابر قدرت دوران انقباض خود را شروع کرده اند و امپراطوری روسیه در حال سقوط است. و چون سه شرط را نپذیرفتم، حزب توده بر ضد شد. روزی آقای بهشتی در شورای انقلاب گفت: ما مسئله را با فدائیان خلق حل کردیم. بتازگی آقای نگهدار نزد اینجانب آمد. می گفت: کسی ما را وابسته نمی دانست. به او گفتم: اینطور است تا آن زمان، شما را مستقل می دانستیم و روزی هم که شما به مقابل مدرسه رفاه آمدید، اینجانب اصرار کردم آقای خمینی شما را بپذیرد. اما بعد از آن ۳ شرط و تغییر رویه شما، شك کردم. او گفت تفاهم با حزب جمهوری اسلامی در مورد کردستان بود و غلط در فکر ما نسبت به تقدم مبارزه ضد امپریالیستی بر مبارزه بر سر آزادی بود و...

امپریالیستی بر مبارزه بکار رفته بود، در عمل تنها دسته ای که میماند، سازمان مجاهدین خلق بودند. این سازمان سابقه وابستگی نداشت. بعکس، سابقه مبارزه با سلطه خارجی نیز داشت. الا اینکه از نظر عوام و سازمان، برای روحانیان و نیز بازاریان و ارتشیان و آداریان، ترسناک بود. آقای خمینی وقتی از لزوم عضویت نماینده آنها در شورای انقلاب صحبت کرد: گفت: اینها به کمونیسم لباس سبز پوشانده اند. بعلاوه، اگر آنها عضو شورای انقلاب بشوند، همه علماء و بازاری و ارتشی مخالف می شوند.

پس بهنگام کودتا، وظیفه اول کسی که منتخب اول تاریخ ایران بود، جلوگیری از پیدایش مدار بسته بود. این مدار بسته را نمی شد مانع از پیدایشش شد، مگر به دو کار: میثاقی که همان اصول راهنمای انقلاب ایران بود بعلاوه اصل عدم هژمونی که از تجربه آقای خمینی و ملاتاریا حاصل می شد و به نتیجه رساندن کوششها در تشکیل شورایی مقاومت. پرسش ها را که در خانه شهید لقائی کردم، پی گرفتم: در مخفی گاه مجاهدین، خواست

**راه آزادی در رابطه با مطالب ویژه مربوط به سازمان مجاهدین خلق از جمله از آقای ابوالحسن بنی صدر تقاضا کرد تجربه خود در شورای ملی مقاومت و نیز همکاری با سازمان مجاهدین خلق و دلایل جدایی از آنها را با خوانندگان نشریه درمیان گذارد. آنچه می خوانید پاسخ کتبی آقای بنی صدر است.**

کوشش هایی که برای ایجاد يك محور سیاسی به عمل آمدند حتی به سال های پیش از انقلاب برمی گردند. اما در دوران انقلاب لازم است به چند تلاش مهم اشاره کنم.

هرکسی کمی از جامعه شناسی سیاسی آن روز سردرمی آورد، میتوانست بفهمد خطر «استبداد دینی» وجود دارد و بسیار شدید است. این شد که توسط هوشنگ کشاورز به سازمانهای چپ مستقل پیام دادم که خمینی کرنسکی نیست و شما نیز چنین نیستید. بیائید آزادی را نسل ما حفظ کند و انقلاب اجتماعی را بگذاریم برای نسل بعدی. آقای کشاورز بهتر میتوانند به شما بگویند چه تمایلهائی و با چه دلیلی، آن فرصت گرانقدر را مغفتم نشمردند و وارونه کاری را کردند که باید می کردند.

با مرحوم طالقانی، به پیشنهاد خود او، با هم، بقم رفتیم و در راه و در خانه مرحوم تولیت، پیرامون خطر استبداد صحبت کردیم. به اینجا رسیدیم که اعلامیه ای به امضای آن مرحوم و آقای منتظری و اینجانب منتشر شود و یک جبهه اسلامی بوجود بیاید. با آقای منتظری صحبت کردم. گفتند: موافقم اما حزب جمهوری اسلامی زیر بار نخواهد رفت و سنگ روی یخ خواهیم شد. گفتگو با حزب جمهوری اسلامی طولانی شد. سرانجام آقای خامنه ای پاسخ حزب را آورد: حزب جمهوری اسلامی در جبهه ای که امثال فروهر و حزب ملت ایران شرکت داشته باشند، نمیتواند شرکت کند. آقای طالقانی نیز با تمایلهائی گفتگو کرده بودند و آنها را گرم نیافته بودند.

ماهی و بیشتر به کودتای خرداد ۱۳۶۰ مانده بود، مرحوم حاج آقا رضا زنجانی، در خانه مرحوم آقای سید جواد مصطفوی با اینجانب دیدار کردند و گفتند به ایشان مراجعه کرده اند جبهه ای از چند سازمان سیاسی تشکیل شود. تا آنجا که بیادم مانده است، سازمانهایی که نام بردن عبارت بودند از ۱ - جبهه ملی ۲ - نهضت آزادی ۳ - حزب ملت ایران ۴ - سازمان مجاهدین خلق ایران ۵ - جاما ۶ - سازمان دیگر که بیاد نمی آرم. گفتم بسیار دیر است اما بهتر از نکردن است. دست کم مانع از آن میشود که تمایل استبدادی مدار بسته بوجود بیاورد.

دو سه روز بعد از آن، آقایان دکتر آذر و دکتر سنجابی نزد اینجانب آمدند و پرسیدند شما با تشکیل این جبهه موافقت کرده اید؟ پاسخ دادم: بله. فرمودند: با وجود تجربه ای که از نهضت آزادی برجا است، فکر می کنید این کار سربگیرد؟ پاسخ دادم: اینبار خود خواسته اند لابد آمادگی دارند. فرمودند: می رویم و با تمام قوا می کوشیم...

وقتی در خرداد ۱۳۶۰، کودتای خزنده را به پایان بردند، در مخفی گاه منزل شهید لقائی، نمایندگان مجاهدین خلق نزد اینجانب آمدند. پرسشهای مشخصی پیرامون استقلال را چه میدانید؟ آزادی را چه میدانید؟ به هژمونی قائل هستید یا نیستید؟ اخلاق سیاسی و... پرسیدم. رفتند جواب بیاورند. وقتی جواب آوردند، انفجار در حزب جمهوری اسلامی روی داده بود. از آنها پرسیدم: انفجار کار شما بود؟ انکار کردند. اعلامیه ای در محکوم کردن آن انفجار صادر کردم. و موافقت کردم به مخفی گاه مجاهدین بروم.

در آنجا، آقای مسعود رجوی نزد اینجانب آمد. پیشنهاد می کرد حکومت تشکیل بدهم گفتم: فقط میتوان شورائی برای مقاومت در برابر استبداد و برای استقرار آزادیها تشکیل داد.

آثار خود را برای مطالعه در اختیارم بگذارند. آنها را يك به يك خواندم و در هر صفحه، در حاشیه، انتقاد را نوشتم. آقای رجوی نزد اینجانب آمد. گفتم: طرز فکر شما نه با آزادی میخواند و نه با استقلال. مفصل صحبت کرد که ما کتابهای شما را خوانده ایم و طرز فکر شما را پذیرفته ایم و در «تبیین جهان» بازتاب آن را میتوانید ملاحظه کنید. کتاب را دادند خواندم. با آثار قبلی، تفاوت های اساسی داشت. انتقادها را یادداشت کردم. فکر نوشتن میثاق، از بحث بر سر این انتقادها پیدا شد. آقای رجوی گفت: شما بنویسید ما به آن می پیوندیم و چنین شد. به او گفتم: ما اعتماد داشتیم. این شد نتیجه. به شما اعتماد نداریم پس آزمایشی است که در آن، پیش از پیروزی، همه باید شناخته شوند.

اما چرا اینجانب نمی ترسیدم که قصد رهبری مجاهدین خلق «تاکتیک زنده» باشد؟ زیرا قاعده ای را در تاریخ یافته و خود در نوبت تجربه کرده بودم:

هر سازمان سیاسی و یا شخصیت سیاسی بخواد از طریق مردم عمل کند، ناگزیر چابکداز طرز فکری میشود که مشارکت مردم را در حرکت سیاسی ممکن بگرداند. و هر سازمان سیاسی و یا شخصیت سیاسی که بخواد از طریق قدرت خارجی عمل کند، آن طرز فکر را رها می کند. و پیش از رسیدن به قدرت، شناخته و بی خطر می شود. تجربه شورای ملی مقاومت، تصحیح اشتباه با آقای خمینی و ملاتاریا بود و نتیجه داد.

با توجه به این قاعده است که در میثاق، در تعریف اصلها دقت کافی بکار رفت. بخصوص تاکید شد که: مراجعه مستقیم یا غیرمستقیم به قدرت خارجی برای حل مسائل داخلی، بیرون رفتن از استقلال و ناقض آن است. نا راه هرگونه سازش با بیگانه بقصد رسیدن بقدرت در داخل، بسته شود. بدینسان، از زمانی که ایران در میان دو قدرت روس و انگلیس قرار گرفت، این اول بار بود که در برابر استبداد، تنها یک نیرو، نیروی متکی بر مردم و مستقل از قدرتهای خارجی پدید می آمد. هر چند آقای رجوی در تشکیل شورا به سراغ سازمانهای سیاسی که باید میرفت، نفوذ و مدعی شد که آنها عذر آورده اند. اما دو نتیجه بزرگی که هدف از تشکیل شورایی مقاومت بود، پدید آمد: ۱- جلوگیری از مدار بسته و ۲- پدید آمدن مقاومتی متکی به مردم و مستقل از قدرت خارجی با اندیشه راهنمای انقلاب.

اما چرا نگران شکست عهد رهبری مجاهدین یا میثاق نبودم؟ زیرا گذشته از آنکه این رهبری مدعی بود اندیشه توتالیتر را رها کرده است، بنا بر علم و تجربه، این رهبری یا باید طرز فکر و طرز رفتار توتالیتر را رها می کرد و طرز فکر و طرز رفتار متناسب با همکاری با دیگر نیروها و بخصوص با مشارکت مردم در مبارزه بر سر آزادی و استقلال، دمساز میشد. و یا با میثاق عهد می شکست و به مزدوری بیگانه می رفت. در این صورت از اعتبار می افتاد و مردم کشور باور نمی کردند میتوانند جانشین قدرت حاکم شود. و مدار بسته بوجود نمی آمد. به سخن دیگر، در تجربه ای که انجام شد، همه سود بود و کمتر زیانی در آن، نبود. تنها افسوس اینکه کوشش برای جلوگیری از رفتن به راه سقوط، به نتیجه نرسید و رهبری مجاهدین خلق راه سقوط در پیش گرفت و سقوط کرد.

#### نتایج دیگر تجربه شورای ملی مقاومت:

ب- تا اینجا نتایج مثبت تجربه عبارت می شدند از: ۱- پایان مدار بسته میان وابسته ها. با وجود اینکه گروه رجوی به بغداد رفت و اینک نیز در تن دادن به نوکری، هرگونه ملاحظه ای را کنار گذاشته است، اما از آنجا که این مردم ایران هستند که باید از ترس «بدتره» به «بد» تن بدهند و مردم ایران دست نشانندگان بغداد را دارای قابلیت قدرتمندی در ایران نمی شناسند، این مدار نتوانسته است، میان ملاتاریا و گروه رجوی پدید آید. در حال حاضر، ایران برای اولین بار در تاریخ خود، از مدار بسته رهاست و در برابر استبداد وابسته حاکم، تمایل های چابکداز مردم سالاری قرار دارند. این تمایلهای همچنان قوت می گیرند. اگر به انسجام نرسیده اند، با یکدیگر تفاهم دارند و این امید هست که قطب جاذبه بگردند. ۲- اندیشه راهنمای انقلاب ایران، بطور مستمر، در جریان انقلاب و بعد از آن، به انواع آزمایش ها محک خورده و نقد شده است و ایران بخلاف دیگر کشور های اسلامی، دارای اندیشه راهنمائی است که به نیرو های چابکداز مردم سالاری امکان میدهد، الترناتیو معتبر رژیم باشند. ایران تنها کشوری است که در آن، مدار بسته میان استبدادیان و «انگلیستها» برقرار نیست. ۳- مردم ایران به تجربه دیدند، رابطه مستقیمی میان طرز فکر و طرز رفتاری که آنها را نادان و نیازمند قیم نمیداند و راه تحول را جنبش خود این مردم می شناسد و استقلال

از قدرت خارجی وجود دارد. به تجربه دریافته اند، هر تمایل به قدرتی که بنام دین یا ایدئولوژی، بخواهد بدون مردم بقدرت برسد و استبداد برقرار کند، جز سازش با قدرت خارجی نخواهد کرد. ۴- هر چند همکاری برای استقرار مردم سالاری ضرور است، اما نباید وحدت را اسطوره کرد. باید هر نیرو امکان آن را داشته باشد نظر های خود را بگوید. این در اصول راهنما است که باید وحدت باشد و ۵- بار دیگر، به تجربه دانست که «هژمونی طلبی»، نه تنها هژمونی طلب را فاسد می کند، بلکه هر نیرو و شخصیت و ملتی که تن به هژمونی فردی و یا سازمانی بدهد، تباه می شود. ۶- از مهمترین دست آورد های این تجربه، تجزیه از درون رژیم ملاتاریا (مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو) و دو رأس دیگر مثلث است. اگر دقت کنید، با کودتای خرداد ماه، گفتند اختلافها تمام شدند! از زمانی که ایجاد مدار بسته غیرممکن گشت، از نو، مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو بکار افتاد و همچنان بکار است. ۷- مردم ایران به تجربه دیدند، هرگاه نیرو های شرکت کننده در يك حرکت به اصول راهنما معتقد نباشند، آن حرکت به نتیجه نمی رسد. پس یکی از درسهای تجربه این شد که ترکیب آن شورا از عوامل انحراف و شکست آن شد. ۸- شناخته خطر ندارد. ناشناخته خطر دارد، امروز دنیا هم جمع بشود نمیتواند گروه رجوی را بر ایران حاکم کند. زیرا شناخته شده است. در ایران امروز، هیچ گروه ناشناخته ای برجا نمانده است.

با وجود این، رفتن آقای رجوی و گروه او به بغداد، نتایج منفی بزرگ ببار آورد: ۱- تا مدتی، مردم کشور بر این نظر شدند که دیگر در برابر رژیم، نیرویی نیست و شورای ملی مقاومت از میان رفت. سانسور شدید مانع از آگاهی مردم از واقعیت می شد. در این گونه مواقع، همانطور که تجربه استالینیسم در روسیه و پهلوینیسم (دوران رضا خان) در ایران و تجربه های دیگر نشان میدهد، مردم «بی تفاوت می شوند». ۲- تزلزل در باور و عمل به ارزشهای چون استقلال و آزادی از سوی مثلث زورپرست و دیگران نیز، سبب شد که مردم ایران گرفتار این ترس بزرگ بشوند که سرنگونی رژیم، ایران را تبدیل به افغانستان دیگری خواهد کرد. ۳- رفتار اخلاقی مثلث زورپرست، سبب بیزاری مردمی که در داخل کشور، بخاطر سانسور نمیتوانستند از وجود اخلاق سیاسی دیگر آگاه شوند که با موفقیت بر عهد با مردم و اندیشه راهنمای انقلاب وفا کرد و در مبارزه با اختاپوس (ایران گیت ها) و نیز با دست نشاندهی بیگانه، مدافع غرور ملی شد. در نتیجه، بیشتر از جامعه های مغرب زمین، ایرانیان، بخصوص جوانان، از سیاست زده شدند. ۴- سرخورده کردن مبارزان سیاسی که با ملاحظه پست ترین رفتار های نستاندگی، از خود بیزار و از مبارزه روی گردان شدند، از نتایج منفی دیگر این حرکت است. اینها هستند عمده نتایج مثبت و منفی، درسهای این آزمایش.

#### ارزیابی وضعیت:

ج- اگر در رفتار آقای رجوی و گروه او توجه کنید، می بینید از زمانی که بقدرت خارجی روی آورد، تا امروز، تمامی رفتار هایش، برای جلب نظر قدرت های خارجی است. تمامی کارها که در درون سازمان و یا بیرون آن انجام داده است، بیگانگی با ایران، با فرهنگ مردم ایران و اصول راهنمای مردم سالاری یعنی استقلال و آزادی و رشد است. سازمان او، دستگاهی شده است که از انسان دارای غرور مبارزه و رشد یاب، موجودی خرد شده و از رشد گریز می سازد. از دید مردم ایران، هرچه می کنند، از دست امریکا و انگلیس می کشند. حد اقل شعور سیاسی اقتضا می کند این دو قدرت، حیثیت باخته ها را بخورد راه نهند.

چرا آقای رجوی در جلب نظر بیگانه از دست زدن به هیچ عمل پستی روی گردان نیست، زیرا میدانند که بقول خودش «سوخته» است. یعنی اگر بعنوان اسباب دست قدرت خارجی نیز نتواند برای خود موجودیتی دست و پا کند، گروه او منحل شده است. در حال حاضر، بدون حمایت های مالی صدام و شیوخ، موجودیتی ندارد. اگر يك روز پولها قطع بشوند، نه سازمان او میماند و نه شورای کلابی او. در تاریخ ایران، حتی وقتی هم «رجال» ایران در فروش کشور به روس و انگلیس مسابقه می دادند، این اندازه از گستاخی و حقارت و دوندگی برای دست نشانده شدن، دیده نشده بود. درجه کوشش او برای قبولاندن نوکری او در خارج، نسبت مستقیم دارد با میزان بی حیثیت شدنش در داخل.

با توجه به واقعیت های سیاسی کشور و منطقه و جهان، مسلم می بینیم که مثلث زورپرست، جریان تجزیه را تا انتها طی خواهند کرد. مبارزه با این مثلث را تا خلاصی کامل ایران از بلائی که دو قرن است بدان گرفتار است و نیز تدارک محور دومی، در بیرون این مثلث و درون ایران، یعنی مستقل از هر قدرت خارجی را باید پیش برد. امروز بیشتر از دیروز، نسبت به پیروزی در مبارزه برای استقرار مردم سالاری، اطمینان وجود دارد.

# بیانیه درباره سازمان مجاهدین خلق

جمهوری خود فرموده را از سالهای کنسرت به زور ساز و ضرب بدست آوردند و آنها به حساب انتخاب مردم ایران بگذارند. واضح است که چنین روشهایی نه در گذشته و نه در دوره «گشایش و انبساط» سازمان، نیروهای دمکرات جامعه و مردم هشیار و بیدار ایران را نخواهد فریفت. پرچم شیر و خورشید و سرود «ای ایران» و توسل به خاطره قیام سی ام تیر و نام رهبر نهضت ملی ایران دکتر محمد مصدق، هیچکدام برای جلب اعتماد مردم و نیروهای سیاسی دمکرات مخالف جمهوری اسلامی کافی نیست.

۵ - سازمان مجاهدین خلق هم چنان سیاست قهر و نفی و طرد را اساس مقابله با مخالفین سیاسی، منتقدین داخل و خارج از سازمان خود قرار داده است. بجای استدلال و ایجاد فضای گفتگوی سالم و تفاهم، حربه نامسزا و بدگویی ابزار مقابله این سازمان با منتقدین اصولی و سیاسیست می باشد، تهمت و افترا و نشنام زبان و فرهنگ رایج این سازمان است. سازمانی که در اپوزیسیون چنین روشی را در برابر نگراندیشان سیاسی پیش می گیرد اگر روزی به قدرت رسید جای برای آزادی مخالفین باقی نخواهد گذاشت. مادامی که این سازمان گفتگوی سازنده و تبادل افکار را که اکنون خوشبختانه روش حاکم در میان اکثریت نیروهای سیاسی اپوزیسیون است جایگزین این شیوه مخرب نسازد، هیچ کدام از ادعا های رهبری سازمان و شورایی ملی مقاومت را دایر بر اعتقاد به دمکراسی نمی توان پذیرفت.

ما از رهبری سازمان مجاهدین دعوت می کنیم که نمایندگان خود را به جلسات متعدد بحث و تبادل نظر سازمانهای آذربایخواه ایران منجمه امضاء کنندگان این اعلامیه اعزام دارد تا راجع به عقاید و افکار و سیاست و خط مشی خود و دیگران در محیطی آرام و در مقابل عموم مردم به گفتگو و استدلال بپردازیم. این سازمان باید بداند که دوره فحش و تهمت و افتراء بی پایان رسیده و کسی در مقابل این سلاح زنگ زده تسلیم نخواهد شد. ما با آغوش باز از هرگونه اشتقاق اصولی و منطقی و از هر نوع گفتگوی عمومی استقبال می کنیم و آنها اولین محک اعتقاد این سازمان به دمکراسی و مردم سالاری می دانیم.

در پایان این بیانیه لازم به یادآوری است که امضاء کنندگان این بیانیه در ضمن محکوم کردن طرز فکر استبدادی، ساختار غیردمکراتیک و روشهای سازمان مجاهدین خلق، مسبب اصلی استمرار این نوع اندیشه و رفتار را نظام حاکم بر ایران می دانند که با سرکوب و اختناق، زمینه ساز دائمی جو قهر و خشونت در جامعه و موجد فضایی است که در آن سازمانهای معتقد به قهر و جنگ داخلی نظیر سازمان مجاهدین خلق نشو و نما می کنند. ما بر این اعتقادیم که بازگشایی فضای سیاسی در ایران آغاز انزوا و فروپاشی همه نیروها و سازمانهای معتقد به قهر و استبداد است.

ما امضاء کنندگان این بیانیه ملت ایران را به مبارزه ای مسالمت آمیز برای گشودن فضای سیاسی و تامین حقوق اساسی مردم در گرداندن امور جامعه و دولت فرامی خوانیم.

مردم ایران که به سعادت و فرای خود می اندیشند در دام تبلیغات افروخته اینگونه سازمانهای خودکامه نخواهند افتاد.

ما از همه شخصیتهای بین المللی و دولت ها و سازمانهای دمکراتیک می خواهیم که تحت تاثیر جار و جنجال و سماجت امضاء این سازمان قرار نگیرند و فراموش نکنند که این سازمان با بینش و روش استبدادی و خشونت بارش نمی تواند به استقرار دمکراسی و صلح اجتماعی در ایران کمک کند. ملت ایران که روز بروز حکومت اسلامی را منزوی تر می کند با تجارب پانزده سال اخیر، بتدریج راه خود را برای استقرار یک نظام عرفی و مردم سالار خواهد یافت و حاضر نیست با دیگر الگوتیوتی استبدادی را در برابر استبداد حاکم پذیرا گردد. آرامش و ثبات در این منطقه حساس جهان جز در سایه آزادی و دمکراسی امکان پذیر نیست. به این امید و چنین باد.

آبان ماه ۱۳۷۳

حزب دمکراتیک مردم ایران  
نهضت مقاومت ملی ایران  
جمهوریخواهان ملی ایران

درون سازمانی نمی تواند در جامعه منادی آزادی و دمکراسی باشد. سازمانی که نتواند در محوطه محدود خود دمکراسی را به آزمون و عمل بگذارد بی شبهه در صحنه وسیع اجتماع نیز قادر به رعایت قواعد دمکراتیک نخواهد بود.

تا امروز «دوران گشایش و انبساطی» که مجاهدین از آن سخن می گویند چیزی جز بزرگاری جلسات تشریفاتی و تبلیغاتی نبوده است و از گشایش سیاسی در گفتار و رفتار و اعمال و ساختار درونی به چشم نمی خورد. تا زمانی که تغییرات اساسی در افکار و اعمال و ساختار درونی سازمان مجاهدین پدید نیاید، ادعای دمکراسی و آزادیخواهی آنان را جدی نمی توان گرفت.

۲ - ما شورایی ملی مقاومت را در حال حاضر پوششی ساخته و پرداخته مجاهدین خلق می دانیم که از استقلال شخصیت و رای در مقابل این سازمان برخوردار نیست. عناصر و اشخاص متشکل در شورایی ملی مقاومت، آنها که عضو سازمان مجاهدین نیستند نقش تزئین هسته استبدادی سازمان را برای نمایش دمکراسی در اذهان عمومی و بخصوص در صحنه بین المللی بعهده دارند. نیروها و افراد مستقل و صاحب رای مدتهاست از شورایی ملی مقاومت جدا شده و یا پس از انتقاد کنار گذاشته شده اند و روابط سازمان مجاهدین با آنان خصمانه است. وجود و عدم وجود چنین شورایی در کیفیت استبدادی سازمان مجاهدین خلق ایران تغییری نمی دهد.

۳ - تعیین «رئیس جمهور» و رؤسای کمیسیون ها که وزرای دولت آینده مجاهدین اند، همه بر اساس محاسبات اشتباه این سازمان از شرایط داخلی و بین المللی صورت گرفته است. مجاهدین خلق که دیگر زمینه ای در کشور ندارند می خواهند با این ترفند ها حمایت بین المللی را برای کسب اعتبار بیشتر بدست آورند.

تغییر نظام سیاسی در ایران و تعیین بالا ترین مقامات اجرایی کشور تنها با مبارزه گسترده و متحد مردم با تمایلات گوناگون سیاسی امکان پذیرست و اساساً منوط به رای آزاد و مجلس منتخب مردم با شرکت همه نیروهای سیاسی است که اساس یک نظام مردم سالار را پذیرا می گردند. مجاهدین حتی حق شرکت در انتخابات نامعلومی را که در برنام شان آمده است، برای همگان نمی پذیرند و پیشاپیش حقوق مردم را تعدیم می کنند. تعیین رئیس جمهوری که حتی در میان مخالفان رژیم از پشتوانه سیاسی برخوردار نیست و تحدید حق شرکت در انتخابات موعود، بار دیگر بینش استبدادی مجاهدین را نمودار می سازد.

۴ - این سازمان سالها تلاش نموده تا با توسل به فزونی قربانیان خود و تقدیس شهدای سازمان، مشروعیت خود را نه از پایگاه مردمی و نه از افکار و عقاید و روش خود بلکه از نریای خون و خشونت قربانیان و جوانانیکه در اثر کشت و کشتار رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و ظلم و خشونت بی حساب آن و رویارویی و مقابله به مثل سازمان مجاهدین با این نظام خودکامه جان خود را از دست داده اند، کسب کند. مسعود رجوی و رهبری سازمان مجاهدین خلق، متأسفانه در تشدید خشونت در جامعه و توسل به عملیات نظامی حساب شده و ماجراجویانه و فرستادن جوانان شریف و مجاهد به قتلگاه، مسئولیت بزرگی بر دوش می کشد.

اکنون که دیده اند در میان مردم صرف شهادت حقانیت نمی آورد، می کوشند مشروعیت رئیس

با ضعف حکومت جمهوری اسلامی و افزایش فشار غرب بخصوص پس از به حکومت رسیدن حزب دمکرات در ایالات متحده آمریکا، سازمان مجاهدین خلق ایران بر اساس توهمات و تصورات رهبری سازمان خود را نامزد تصاحب قدرت حکومت در ایران می داند. رهبری سازمان مجاهدین خلق با چنین انگیزه ای، در ماه های اخیر نسبت به اقدامات تبلیغاتی و سیاسی جدیدی زده است و با انتشار ایران زمین، انحلال تشکیلات مجاهدین در اروپا و تمرکز آنها در نهاد ریاست جمهوری و امثال آن می کوشد بدون آنکه تغییری در بینش و روش توتالیتر سازمان پدید آورد، سیمای مردم پسندی از خود در افکار عمومی ایرانیان و جهانیان ارائه دهد.

ما امضاء کنندگان زیر خود را مؤلف می دانیم که مواضعمان را نسبت به عقاید و رفتار و بینش سیاسی مجاهدین، برای اطلاع هموطنان عزیز و جهانیان اعلام کنیم.

۱ - سازمان مجاهدین خلق سازمانی شبه نظامی است که بر اساس یک ایدئولوژی توتالیتر شکل گرفته است. تروریسم که شکل اصلی مبارزه این سازمان پیش از انقلاب بود، پس از سی ام خرداد ۱۳۶۰ ابعاد گسترده تری می یابد و سازمان بسوی عملیات مسلحانه نظامی، تخریب منابع اقتصادی و تشکیل ارتش در خاک عراق و همکاری اطلاعاتی و نظامی با دولتی رو می آورد که آغاز جنگی تجارزکارانه علیه ایران بود.

ما اعتقاد داریم که هر سازمان سیاسی اپوزیسیون با اتکاء بر تجربیات و اشتباهات گذشته خود می تواند و حق دارد که در اندیشه ها و اعمال و روش مبارزاتی خود تجدید نظر کند. از تفکر استبدادی بگسلد و بینشی دمکراتیک برگزیند. این تغییرات می تواند حتی تحت شرایطی در اثر دگرگونی اوضاع جهانی باشد، ولی بر این باوریم که اولین قدم در راه ورود به زندگی دمکراتیک انتقاد از گذشته استبدادی، بریدن از باور های جزمی، علنی کردن بحث ها و گفتگو های درونی سازمان در مسیر این تغییرات، در یک کلام تحقق دمکراسی درون سازمانی و ایجاد فضای گفتگو و بحث با سایر نیروهای سیاسی مخالف است. در سازمان مجاهدین خلق ما شاهد چنین تحولات اساسی نیستیم. هنوز نه تنها کوچکترین انتقاد علنی به ایدئولوژی و افکار جزمی سازمان بچشم نمی خورد، بلکه آقای مسعود رجوی در رهبری سازمان به مقامی پر تر از ولایت فقیه در جمهوری اسلامی نست یافته و در شان او زیارت نامه ساخته می شود. هنوز امضاء سازمان حتی در روابط خانوادگی خود آزاد نیستند، حق انتقاد از آنان سلب شده و منتقدین و معترضین در زندان سازمان بازداشت شده مورد آزار قرار می گیرند. صدای کسانیکه بعلت اعتراض سازمان را ترک کرده و می توانند از عراق به خارج بگریزند، با اتهام همکاری با رژیم و جاسوسی و خودفروختگی که برچسب معمول همه نیروهای تام گرا و استبدادپرست، در گلو خفه می شود. مجاهدین می خواهند با ترویج شخصیت آنان از تاثیر انتقاد شان بر روی سایر اعضای سازمان بکاهند. رهبری سازمان مقام ثابتی است که دیگر مناصب سازمانی را به دلخواه تقسیم می نماید. از انتخابات درون سازمانی اثری نیست و تنها پس از انتصاب، امضاء سازمان با خانم مریم رجوی بیعت می کنند و قول اطاعت و فداکاری می دهند. چنین سازمانی با این سابقه و با این روش